

www.hekmatist.com

ماهانه منتشر میشود

ژوئن ۲۰۱۴ - خرداد ۱۳۹۳

جواب سازمان بین المللی کار "آی ال او" چیست؟

یکی دیگر از کنفرانس های سالانه ی سازمان بین المللی کار (آی ال او) که صد و سومین کنفرانس این سازمان است، در اوائل ژوئن امسال در ژنو بر گزار می شود. در این کنفرانس بار دیگر نمایندگان جمهوری اسلامی به نام نماینده کارگران ایران، پذیرفته و شرکت می کنند. شرکت نمایندگان جمهوری اسلامی از جانب خانه کارگر و شوراهای اسلامی و ...، در کنفرانس سازمان بین المللی کار، هر سال با اعتراض فعالین کارگری و احزاب و نهادهای همبستگی بین المللی کارگری مواجه شده است. امری که هر ساله موجب بی توجهی رهبری آی ال او قرار می گیرد.

این در حالی است که رهبری آی ال او هم بخوبی می داند که طبقه کارگر ایران از حق ایجاد تشکل های مستقل کارگری و حق اعتصاب محروم است. نه فقط این بلکه امروز صفی از فعالین و رهبران کارگری به اتهام مبارزه برای خواسته های برحق کارگری در زندان به سر می برند و بخشا به اتهامات واهی احکام زندان بلند مدت گرفته اند. در ایران تلاش کارگر برای مطالبه دستمزد کارش هم جرم شمرده شده میشود. تعداد بیشمار اعتراضاتی که برای دریافت دستمزد های به تعویق افتاده میشود و ماهها تلاش شان بی جواب میماند و نهایتا با دستگیری و زندان روبرو میشوند حقایق تلخی در مورد زندگی و استثمار کارگر در ایران را نشان میدهد. علاوه بر این حدود ۸۰ درصد از کارگران در ایران با قراردادهای "سفید امضا" استخدام میشوند که بر مبنای آن کارگر در هر مقطعی میتواند اخراج شود بدون اینکه حق دفاع قانونی از خود داشته باشد. مطالبه همگانی برای لغو چنین قراردادهای برده وار تا این لحظه از طرف دولت تنها با سرکوب و دستگیری و تعرض به تجمعات کارگری جواب گرفته است.

آی ال او این واقعیات را میدانند. بی تفاوتی رهبری این سازمان به این امر، زیر پا نهادن منافع بخشی از طبقه کارگر جهانی در ایران و دهن کجی به اصول و پرنسپب هایی است که قاعدتا این نهاد بین المللی باید به آن پایبند باشد.

کنفرانس آی ال او قاعدتا باید مجمع نمایندگان واقعی کارگران کشورهای مختلف جهان باشد، نه مجمع

صفحه ۲

پروژه های اقتصادی جمهوری اسلامی

مصاحبه کمونیست با امان کفا

صفحه ۷

از مبارزه علیه بیکاری تا انقلاب عاجل کارگری

مصطفی اسدپور

مقدمه

فصل اول: یک جامعه در اسارت جنون

ایجاد بیکاری

پیامدها

فصل دوم: صنعت بهره برداری از بیکاری اول: کودکان ده ساله در ارتش کار و بیکاران دوم: بیمه بیکاری، حدیث کردن یک مو از خرس سوم: بنگاههای کاریابی - گفتارهای بازار کار چهارم: بسیج افکار عمومی علیه کارگران بیکار پنجم: علیه کارگران خارجی ششم: اعزام نیروی کار به خارج کشور

فصل سوم مبارزه علیه بیکاری

وضع موجود و دشواریها

چشم انداز پدیده بیکاری

نهادهای موجود

سازمان دادن یک صف سراسری کارگری در مقابل بیکاری

اول: اهداف

دوم- افق طبقاتی و فعالیت کمونیستی

سوم - مشخصه سازمانی

چهارم - رهبری

پنجم - خواستها

ششم - روشهای مبارزه

هفتم: تناسب قواو کار قانونی یا گدایی و توجیه تسلیم

نتیجه گیری - رو به آینده

صفحه ۴

افقهای بورژوازی ایران و طبقه کارگر

مصاحبه کمونیست با آذر مدرسی

کمونیست: با پیشرفت مذاکرات جمهوری اسلامی با غرب و خوش بینی دو طرف به موفقیت این مذاکرات جدال جناح های درونی جمهوری اسلامی بالا گرفته. جبهه پایداری بعنوان نماینده منسجم "اصولگرایان تندرو" در راس این جدال و اعتراض به دولت روحانی قرار دارد. از افشاگری ها بر ادعای دولت روحانی در مورد وضعیت نابسامان اقتصادی به ارث رسیده از دولت احمدی نژاد تا اعتراض به "بدحجلی" و بالاخره برگزاری سمینار "دلواپسیم" و ... امروز این بخش تندرو اصولگرایان را بعنوان دلواپسی ها میشناسند. دعوا بر سر چیست؟ آیا دلواپسی ها مخالف توافق و کم کردن تنش یا آشتی با غرب هستند؟ کل بورژوازی ایران و جناحهای جمهوری اسلامی، از شخص ولی فقیه تا رفسنجانی و خاتمی و شخصیتهای جنبش سبز، دور حکومت روحانی و افزایش خصوصی سازیها، بهبود رابطه باغرب و دفاع از سرمایه داخلی و تلاش برای رشد بخش صنعت و ... متحدند. همه بحث از یکدست شدن جمهوری اسلامی و اتحادی اعلام نشده حول پروژه های دولت روحانی داشتند. با این وصف چرا باز هم اختلافات در میان آنها سر باز کرده است؟ آیا کل این دعوها برای سرگرم کردن مردم است و جنگ زرگری نیست و به مردم و بویژه طبقه کارگر و کمونیستها ربطی ندارد؟

آذر مدرسی: اجازه بدهید از بخش آخر سؤالتان شروع کنم. قطعاً این دعوا یک جنگ زرگری و یا ساختگی نیست. اما تلاش برای اینکه مردم را به این دعوها مشغول کنند و جامعه را حول آن بسیج کنند، بخصوص از طرف دولت روحانی، حتمی است. جناح های جمهوری اسلامی همیشه سعی کرده اند برای تسویه حسابهای درونی و برای برد در این جدالها، مردم را بسیج کنند. ایندوره هم بخصوص دولت روحانی تلاش میکند مخالفت "دلواپسی ها" و "تندروی" آنها در قتل

صفحه ۲

Mansoor Hekmat Week 2014

4-11 June

در بزرگداشت زندگی پربار منصور حکمت

هفته منصور حکمت ۱۴ - ۲۱ خرداد

کلن: شنبه ۷ ژوئن

آذر مدرسی: منصور حکمت و نقد مارکسیستی از سرمایه

سهند حسینی: منصور حکمت و حزب کمونیستی کارگری و مختصات آن

استکمالیم: شنبه ۷ ژوئن

مصطفی اسدپور: تبیین در تئوری و سیاست منصور حکمت

لندن: شنبه ۷ ژوئن

امان کفا: دمکراسی تعابیر و واقعیات

مظفر محمدی: منصور حکمت و مبارزه مسلحانه نوده ای

- تجمع اعتراضی در اسلو در دفاع از کارگران زندانی صفحه ۱۴
- کارگران مامفت هستند (فواد عبداللهی) صفحه ۱۵
- تجربه شوروی و درسهای آن برای فعالین کمونیست طبقه کارگر ایران (سهند حسینی) صفحه ۱۵
- در حاشیه مباحثات اخیر سونیزی و بتلهایم (منصور حکمت) صفحه ۱۹

- در این شماره میخوانید:**
- اتحاد کارگری و جنبش مطالباتی (خالد حاج محمدی) صفحه ۹
 - از ترور شخصیت تا اتهامات پلیسی به فعالین کارگری
 - مورد منصور اساتلو و شاهرخ زمانی (محمد فتاحی) صفحه ۱۱
 - کارگران زندانی در دولت اعتدال (گفتگو سونیا راد با خالد حاج محمدی) صفحه ۱۳

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

فرهنگی به جامعه، "زیادی اسلامی" بودن آن‌ها را، اولاً دستمایه تسویه حساب با جناح مخالف‌کنند و ثانیاً و مهمتر اعتراض مردم را در چارچوب دعوای خود محدود کنند و مردم را پشت سر خود بسیج کنند، آنها را به بهبود اوضاع اقتصادی و سیاسی تحت حاکمیت دولت "اعتدال" امیدوار نگه دارند و در یک کلام مانع حضور مستقل مردم با خواسته‌های رادیکال و آزادیخواهانه در جامعه و سیاست شوند. اتفاقات دوره سبز نشان داد که خطری اینک مردم بازچه دست بخشهای مختلف طبقه حاکم شوند تا چه حد جدی است. از این زاویه توجه به این جدالها و پرداختن به آن‌ها، دیدن افقهایی که هر یک از جناح‌های جمهوری اسلامی در مقابل جامعه قرار میدهد، پرچمهای سیاسی که هر یک بلند میکنند تا مردم را حول آن بسیج کنند و ... مهم است. تأکید میکنم توجه به آن و نه شرکت در این جدالها و یا امید بستن به آنها! احزاب کمونیستی موظفند حقایق پشت این دعوای را توضیح دهند، افقهایی که بورژوازی در مقابل جامعه قرار میدهد را نقد کنند و مانع دخیل بستن مردم و بویژه طبقه کارگر و بخش اعظم مردم زحمتکش در جامعه به بخشی از بورژوازی حاکم شوند، و تلاش کنند در دل هر شرایطی صف خود را تقویت کنند و متحد نگاه دارند.

با این مقدمه به سؤال شما برگردم. ظاهراً مسئله و دعوا بر سر توافقات ژنو، ضعف نشان دادن دولت روحانی در مقابل دول غربی بخصوص آمریکا و اعتراض "اصولگرایان تندرو"، به این موقعیت ضعیف است. اما این فقط ظاهر قضیه است. طرفین دعوا هم به خوبی میدانند که دعوا بر سر توافقات ژنو و نتایج آن نیست. همانطور که خود شما اشاره کردید کل بورژوازی ایران، در قدرت یا خارج آن، بر سر راه حل اقتصادی متفق القول اند. بعد از دولت سازندگی رفسنجانی و شکست سیاستهای اقتصادی او، تلاش برای متحد شدن جناح‌های جمهوری اسلامی شروع شد. این تلاش در مجمع تشخیص مصلحت از سال ۱۳۷۸ شروع شد و بالاخره خود را در سند "چشم انداز بیست ساله"، که سال ۱۳۸۲ به تصویب ولی فقیه هم رسید، نشان داد. سندی که کل جناح‌های جمهوری اسلامی، همه دولت‌های ایندوره، رئیس جمهورها و مجلس‌ها و ولی فقیه خود را متعهد به آن میدانند. از این نظر دعوایی بر سر راه حل اقتصادی نیست. دعوا بر سر پروسه متحقق کردن این راه حل، ابعاد و بازتاب سیاسی این راه حل، تأثیرات آن بر هویت سیاسی و فرهنگی جمهوری اسلامی و سهم و نقش سیاسی بخشهای مختلف بورژوازی و جناح‌های جمهوری اسلامی در این پروسه است. مسائلی مانند رو کردن پرونده‌های اختلاسها از همدیگر، که ظاهراً امروز مطرح است، ... اساساً چاشنی این دعوا است. درست مثل دعوای احزاب در جوامع غربی که یکدفعه وسط یک دعوای سیاسی پرونده اختلاس و رشوه بگیری یا فساد اخلاقی همدیگر را رو میکنند. اما یکی از فاکتورهای مؤثر در تشدید یا تضعیف این جدالها وجود یا عدم وجود یک جنبش اعتراضی قوی و رادیکال علیه جمهوری اسلامی و نتیجتاً بالانس قدرت میان جمهوری اسلامی و مردم بویژه طبقه کارگر در ابعاد سیاسی است.

اما متحقق کردن سیاست اقتصادی که سی سال است همه شان بر سرش توافق دارند، نیازمند تغییراتی در ساختار جمهوری اسلامی است. به بیان دیگر تحقق این سیاست برای بخشی از بورژوازی در قدرت مابه ازای سیاسی و اقتصادی دارد. از یک طرف باز کردن فضا برای بخشهای "غیرخودی"، سهم کردن آن‌ها در قدرت اقتصادی و سیاسی، امن کردن فضای سیاسی و اجتماعی برای جذب سرمایه به معنی کم کردن نقش دستگاه روحانیت در حیات سیاسی و اجتماعی و بویژه در قدرت است. مولفه دیگر تأثیرات این تغییرات ساختاری بر رابطه جمهوری اسلامی و مردم است.

جواب جناحی از جمهوری اسلامی از سالهای ۷۶ این بوده که میتوان با این تغییرات ساختاری، به یک ولایت فقیه مشروطه و جمهوری مشروطه اسلامی، شکل داد. مثلاً تلاش کنند که با درجه‌ای از گشایش سیاسی و فرهنگی در جامعه، فشار بخشی از جامعه را روی جمهوری اسلامی کم کنند و ساکت کنند. ادعا می‌کردند که سرکوب و خفقان بویژه خفقان فرهنگی راه حل نیست. روحانی و "دولت اعتدال" امروز کماکان این سیاست را تعقیب میکنند و "اصولگرایان تندرو" کماکان هشدار میدهند که این توهم است! و هر زره عقب نشستن از مختصات اسلامی و سرکوبگرانه جمهوری اسلامی و تضعیف تصویر جمهوری اسلامی مقتدر و سرکوبگر و "شل کردن" میتواند تعادل بین مردم و جمهوری اسلامی را به ضرر جمهوری اسلامی به هم بریزد. این جناح نگران عکس العمل طبقه کارگر، زنان و جوانان به پز اعتدال دولت روحانی و خطر تکرار تجربه دوره دو خرداد است. نگرانی از کنار گذاشته شدن شعل مرگ بر امریکا، تظاهرات بسیجی‌ها علیه "بدحجابی" و ... بیانگر این نگرانی‌ها است. امید بستن مردم به موسوی و سبز اگر از طرفی نشانه توهم، امکان گرایی و بی‌الترناتیوی مردم برای بهبود در زندگی و نتیجتاً دخیل بستن به یکی از جناح‌های درونی جمهوری اسلامی بود، اما در عین حال عمق نفرت مردم از جمهوری اسلامی و استفاده از هر امکانی برای مقابله با آن را نشان میداد. نگرانی جناح "اصولگرایان" و بیت رهبری از این پتانسیل است.

دست بدست شدن قدرت میان جناح‌های مختلف جمهوری اسلامی اساساً بر سر جویهای سیاسی بخشهای مختلف به این مسأله و شکلگیری جناح بندی‌های "اصلاح طلبان"، "دو خردادی‌ها"، "اصولگرایان"، "سبز" و "سیاه" و "بنفش" و شاخه‌های راست و چپ و معتدل‌های آنها است.

اتفاقی که سال ۹۲ افتاد اتحاد و نیاز بخش وسیعی از بورژوازی ایران به خاتمه دادن به این پروسه دردناک و قطعیت دادن به آن را نشان داد. روحی نماینده این نیاز و منتخب بخش وسیعی از بورژوازی، منجمله شخص ولی فقیه، شد. اینکه خامنه‌ای امروز بعنوان رهبر این سیاست ظاهر می‌شود ناشی از این واقعیت است. مذاکرات هسته‌ای، دولت اعتدال، آشتی با غرب، و ... همگی راه‌های متحقق کردن این پروسه اند. به نظر میرسد "اصولگرایان تندرو" امروز به سیاست رفسنجانی در سالهای ۷۶ یعنی حفظ هویت اسلامی

جمهوری اسلامی در تمام ابعاد آن، بویژه در رابطه با مردم و طبقه کارگر، تمکین کرده اند. و بر کم نکردن فشار سیاسی و فرهنگی، در کنار انعطاف پذیری کامل در قلمرو اقتصادی و دیپلماتیک و رابطه با دول غربی، توافق کامل دارند. امروز موقعیت جمهوری اسلامی در منطقه، امکانات برای مانور دادن میان قدرتهای اقتصادی و سیاسی و بالاخره نیازهای بورژوازی ایران و بورژوازی جهانی به درجه زیادی امکان بهبود رابطه اقتصادی و روابط دیپلماتیک با غرب را ممکن کرده است. ما در بیانیه‌های حزبی به تفصیل در مورد این شرایط صحبت کرده ایم.

در دنیای واقعی بهبود رابطه اقتصادی ایران با دول غربی مدتهاست مستقل از پروسه مذاکرات ژنو شروع شده و ظاهراً خوب هم پیش میرود. این پروسه را هیچ بخشی از بورژوازی ایران نمیتواند و نمی‌خواهد متوقف یا به عقب برگرداند. تا جائیکه به راه حل اقتصادی برمیگردد برای بورژوازی ایران راه برگشتی وجود ندارد. اینرا همه جناح‌های جمهوری اسلامی میدانند. بحث و دعوا بر سر بازتاب سیاسی این سیاست، بر ساختار سیاسی جمهوری اسلامی و بویژه بر رابطه آن با مردم است.

انتخاب بین سرمایه دولتی یا خصوصی سؤال و مسأله طبقه کارگر نیست. انتخاب طبقه کارگر نابودی سرمایه داری در هر شکل و شمایل است. برای کارگری که باید ده و دوازده ساعت کار کند تا معاش خانواده را به سختی تأمین کند، چه فرقی میکند که کارفرمایش دولت باشد یا حاج برخوردار یا مهندس فلان یا سپاه یا بسیج، کرد باشد یا فارس یا آمریکایی یا ... طبقه کارگر و کمونیستها و سوسیالیستهای این طبقه به کل این سیستم و پایه‌های آن معترض اند. ریشه مصائب اقتصادی در ایران مانند هر جامعه بورژوازی دیگری، نه نحوه تقسیم سرمایه بین لایه‌ها و بخشهای مختلف بورژوازی، که اساساً وجود نظام و سیستم مبتنی بر استثمار کار مزدی است. اعتراض به اینکه طبقه کارگر، که تولیدکننده اصلی در جامعه است، مجبور است نیروی کارش را بفروشد، از ماحصل تولیدش محروم است و باید محصول کارش را، در بازار از بورژوازی، صاحب سرمایه و وسائل تولید، بخرد، یک اعتراض کارگری است. اینکه صاحب وسائل تولید و استثمارکننده دولت است یا یک سرمایه دار تغییری در ماجرا نمیدهد. بورژوازی در قالب و قامت دولت و بعنوان سرمایه داری دولتی باشد یا خصوصی، در قامت کنسرن و کارتل‌های بزرگ یا تک سرمایه، سرمایه دار خودی یا "بیگانه"، تفاوتی در ماهیت استثمارگرانه این رابطه، رابطه طبقه کارگر و بورژوازی، نمیدهد. اعتراض کارگر و کمونیستها به موجودیت و پایه‌های این سیستم است. کارگر باید در هر لحظه رفاه، آسایش، حق برخورداری از امکانات درمانی، تفریحی، مسکن و آموزش و ... را در بالا ترین سطح جامعه داشته باشد و آن را بخواد، کارفرما هر که هست و هر شکلی به خود میگیرد، مسئله خودشان است. نباید اجازه بدهد که انتخاب میان بخش‌های مختلف سرمایه‌پر سر نحوه مدیریت بهره‌گشی، به مطالبه کارگران تبدیل شود.

این بیان اعتراض بخشی از بورژوازی است، به چگونگی تقسیم سرمایه در آن جامعه و سهم لایه‌های مختلف بورژوازی در اقتصاد ایران. اینکه آیا اقتصاد در ایران میتواند مانند غرب متکی به بازار آزاد باشد بحث مفصلی است. اما به نظر من سیستم بازار آزاد مدل غربی در جوامعی مانند ایران ممکن نیست. بورژوازی ایران قدرت اقتصادی و مالی چنین چیزی را ندارد و از این نظر به یک دولت مقتدر از نظر سیاسی و اقتصادی، نیاز دارد. دولتی که هم بخش زیربنایی اقتصاد را در دست دارد، و هم از نظرسیاسی نیروی کار ارزان و کارگر بیحقوق و خاموش را تأمین و تضمین میکند. در جوامعی مانند ایران دولت نقش تعیین‌کننده‌ای در اقتصاد دارد. از این رو است که ما معتقدیم که طبقه کارگر در ایران، در هر مطالبه‌ای، و از جمله علیه بیکاری و برای بیمه بیکاری و برای رفاه و دستمزد و ... تنها رو به کارفرمای منفرد ندارد، مهمتر از همه باید همیشه دولت را مسئول تأمین آن بداند.

به سؤال شما برگردم. همانطور که گفتیم این اعتراض بخشی و لایه‌هایی از بورژوازی است که

همچنین کارگران ایران و فعالین و رهبران کارگری از نمایندگان تشکل‌های کارگری شرکت کننده در اجلاس آی ال او انتظار دارند که در مقابل سیاست و عمل این سازمان سکوت نکنند و حضور نمایندگان دولت جمهوری اسلامی به نام کارگران ایران را در کنار خود نپذیرند و تحمل نکنند و خواهان خروج نمایندگان دولت ایران و حضور نمایندگان واقعی کارگران در این کنفرانس شوند.

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری-حکمتیست ضمن شرکت در اکیسون اعتراضی در روز جمعه ۶ ژوئن در مقابل سازمان ملل در ژنو، بار دیگر حضور نمایندگان جمهوری اسلامی در کنفرانس سالانه آی ال او و پذیرفتن این هیات

یا ما باید هر ساله این حقایق آشکار را به سازمان بین‌المللی کار گوشزد و خاطر نشان کنیم؟

بی توجهی و بی تفاوتی رهبری آی ال او به این حقایق و بی توجهی به اعتراضات مکرر و هر ساله به سیاست و تصمیم این سازمان مبنی بر پذیرفتن نمایندگان دولت جمهوری اسلامی به نام نماینده طبقه کارگر در ایران، موجب بی اعتباری این سازمان نزد طبقه کارگر ایران و فعالین و رهبران کارگری و سنديکاهای کارگری مستقل از دولت شده است. طبقه کارگر ایران و نمایندگان واقعی اش حق دارند اعلام کنند که سازمان بین‌المللی کار ربطی به منافع این طبقه ندارد و منفعتی از آن‌ها را نمایندگی نمی‌کند.

کمیته خارج کشور حزب حکمتیست(خطرسمی)

۳۰ مه ۲۰۱۴

www.hekmatist.com

افقهای بورژوازی ایران ...

مدلها، و انتخاب مدل دولتی، مالکیت بورژوازی دولتی متمرکز شده در دست دولت، به نام سوسیالیسم و دفاع از عدالت اجتماعی، فریب محض است. این یک ترند فکری در تاریخ معاصر جنبش سوسیالیستی است، و تاریخی طولانی دارد. جنبشی شناخته شده است. این سوسیالیسم اردوگاهی است که سرمایه داری دولتی را بعنوان سوسیالیسم تحویل طبقه کارگر میداد. در این "سوسیالیسم" بخش خصوصی بانی و مسبب همه مصائب جامعه است، و طبقه کارگر باید در این جدال از سرمایه دولتی بعنوان نماینده عدالت

اجتماعی و رفاه و بهبود دفاع کند. تجربه شکست این مدل را ما در تجربه شکست انقلاب اکتبر و تجربه شکست همه جنبش های مشابه آن در سراسر جهان، و تجربه جایگزینی سرمایه داری دولتی به جای اقتصاد سوسیالیستی را داریم.

دفاع از "تولیدات داخلی"، اسم رمز دفاع از بورژوازی خودی، ضدیت با تولیدات "بنجل چینی" و هم پرچم بخشی از بورژوازی است. پرچم ناسیونالیسم ایرانی و دفاع از "تولید ملی" و بورژوازی خودی است، که امروز خامنه ای و اقتصاد مقاومتی او در راس آن است. جمهوری اسلامی و بورژوازی ایران امروز نیاز جدی دارد که همان سرمایه چینی و روسی و امریکایی در ایران سرمایه گذاری کنند، و نام این نیاز را دفاع از تولیدات داخلی گذاشته اند.

باز اینرا معضل طبقه کارگر نشان دادن، بردن طبقه کارگر به جنگ و رقابت بین بورژوازی ایران و بورژوازی چین یا روس و ... است. همه شان، از بورژوازی چین تا روسیه و اروپا و آمریکا و ایران، بر سر بهره کشی از کار کارگر، توافق دارند و متحد اند. اختلاف شان نحوه آن و سهم هریک از محصول کار کارگر است. اختلاف شان بر سر میزان تضمینی است که دولت ایران، و بورژوازی ایران، میتواند برای سلامت نگاه داشتن طبقه کارگر ارزان ایران، بدهد. تبدیل این اختلافات به میدان جدال طبقه کارگر، فقط باعث تفرقه در صف جهانی طبقه کارگر و گمراه کردن طبقه کارگر در مورد ریشه مسائل و مشکلات اش است. نشانی غلط دادن از مسبب بیکاری و فقر و است. گویا تقصیر کارگر چینی است که کارگر ایرانی بیکار است. گویا بیکاری و تعرض به معیشت کارگر اندونزی و چینی مایه اشتغال و رفاه کارگر ایرانی میشود. گویا بورژوازی خودی، یا سرمایه دولتی یا خصوصی، قرار است دستمزد عادلانه و حق تشکل و را به کارگر در ایران بدهد. گویا زیر سایه رشد تولید ملی و رشد اقتصادی در ایران بورژوازی و کارگر مساوی نفع میبرند.

این عوامفریبی سنتی بورژوازی است که امروز در ایران به نام ضدیت با جمهوری اسلامی و به نام دفاع از کارگر و سوسیالیسم و عدالت اجتماعی در آن جامعه طرح می شود و متأسفانه به ذهنیت بخشی از جامعه و طبقه کارگر تبدیل شده است. این مختص ایران نیست و در جنبش کارگری در کشورهای اروپایی هم نفوذ این نوع از سوسیالیسم بورژوایی و رقابت کارگر آلمانی با کارگر چینی یا امریکایی، خواست بستن کارخانه ها در کشورهای دیگر به نفع "کشور خودی" متأسفانه وجود دارد. این به بیراه بردن مبارزه طبقه کارگر است. در ایران این نوع نقد با اضافه کرده درجه ای از چاشنی ضدیت سیاسی علیه جمهوری اسلامی و حاکمیت آن به عنوان مطالبه طبقه کارگر و سوسیالیسم و عدالت اجتماعی، تحویل طبقه کارگر داده میشود.

از زاویه طبقه کارگر، مهم نیست اقتصاد جامعه دست بخش خصوصی است یا دولت، دست سپاه است یا فلان بورژوازی فکل کراواتی. طبقه کارگر در مقابل بورژوازی و دولتش مطالبات معینی دارد مانند ۳۰ ساعت کار در هفته، دستمزد شایسته زندگی در قرن بیست و یک، بالارفتن اتوماتیک دستمزد متناسب با تورم، بیمه بیکاری

برابر با حداقل دستمزد، دستمزد برابر در ازاء کل برابر برای زن و مرد، حق تشکل و اعتصاب. این ها از جمله ابتدایی ترین مطالبات رفاهی طبقه کارگر از بورژوازی و دولت نماینده آن است.

کمونیزم: امروز شاهد تحركات و اعتراضاتی در سطوح مختلف در جامعه هستیم. از کمپین فیس بوکی آزادی های یواشکی زنان، تحركاتی فرهنگی در فضای اینترنتی تا اعتراض در دانشگاه تبریز علیه حضور صفر هرندي با شعار آزادی برابری و دانشگاه پادگان نیست و تا چه حد می شود این تحركات و اعتراضات را شروع یکدوره جدید دانست؟

آذر مدرسی: ببینید جامعه ایران تشنه آزادیهای سیاسی، رفاه و آزادیهای فرهنگی است و از هر امکان و فرصتی برای طرح این مطالبات و تا جاییکه امکانش را داشته باشد از مقاومت تا سر باز زدن از قوانین ارتجاعی حاکم را عملی میکند. ادعاها و وعده های جناحی از جمهوری اسلامی در لیبرالیزه کردن سیاسی - فرهنگی جمهوری اسلامی و اصلاح و معتدل کردن آن، مستقل از ممکن بودن یا نبودن آن و کشمکش جناح های پروس این مسئله همیشه تیغ دولبه ای است که از طرفی و در دوره هایی، امید به تغییر از بالا را در بین مردم دامن میزند اما در همان حال امکانی به جامعه و مردم میدهد که بر متن چنین وعده هایی و بر متن باز شدن فضا و کم شدن فشار و باز شدن شکاف بین جناح های ارتجاع حاکم، میدانی برای اعتراض باز کنند. راه های جدیدی برای نه گفتن و تحمیل آزادیهایی، هر چند موقت، پیدا کنند. ایندوره هم تلاش روحانی برای بوجود آوردن امید به گشایش اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بر متن آشتی جمهوری اسلامی و غرب، شعارهای دهن پر کن و بی محتوای آزادیهای فرهنگی و فشار از کم کنید و حالا فرصت بدهید که آرام آرام آزادیهایی را اعطا کنیم، بازتاب خود را داشته است! اگر برای مدتی کوتاه باعث امید بستن به دولت روحی شد، اما به سرعت پوچی این توهم و اینکه هیچ کدام از جناح های جمهوری اسلامی نمیتوانند آزادیهای فرهنگی و سیاسی را بدهند، روشن شد. از طرف دیگر همیشه وقتی شکاف در بالا باز می شود، امکان و فرصتی برای مردم برای عقب زدن قوانینی یا تغییری در توازن قوا و رابطه با جمهوری اسلامی پیدا میشود. مردم با برنامه و سازمانیافته با خودبخودی و خود جوش از این فرصتها استفاده میکنند. نمونه هایی که شما اشاره کردید به نظر من گوشه هایی از این ابراز وجود و تلاش مردم برای گسترش امکانات و موقعیت خودشان علیه جمهوری اسلامی، برای فشار از پایین برای باز کردن فضای سیاسی و تحمیل آن به جمهوری اسلامی است.

مردم بطور واقعی قاعده و قوانین بازی را که روحانی و کل جبهه اصلاح طلبان، که مردم را به آرامش، سکوت و کنار آمدن با "دولت اعتدال" دعوت میکنند، شکسته و از آن فراتر رفته اند. اینکه بیان این اعتراض به چه شکلی است، ظاهرا آرام است، "مدنی" است یا با چه بیان و شعاری بیان میشود، تغییری در این واقعیت نمیدهد که مردم افق گشایش از بالا، شعارها، تصویر از آزادی سیاسی و فرهنگی، که توسط روحانی وکل بورژوازی درون و بیرون حکومت تبلیغ میشود، را پشت سر گذاشته اند. مردم با زبان و روش خودشان، در جایی با برداشتن حجاب و جایی با شعار آزادی، برابری، جایی با تحرکی اجتماعی علیه اعدام و قصاص و اعلام میکنند که آتش بس با دولت اعتدال و جمهوری اسلامی، که سناریوی ماه عسل بورژوازی ایران و بورژوازی غرب، یعنی وعده های بالا در مورد اعطا آزادی سیاسی و فرهنگی و رفاه برای آن ها، را قبول ندارند. اعلام میکنند که مردم خود این آزادی هارا عملا تحمیل میکنند، و منتظر جلب رضایت ولی فقیه و تغییر قوانین هم نیستند.

مجموعه این شواهد از لغو عملی حجاب، نه یواشکی که در خیابانها، تا اتفاقات دانشگاه تبریز و گسترش اعتراضات کارگری حاکی از یک روحیه عمومی و اعتماد به نفس در اعلام صریح و علنی مخالفت با خفقان فرهنگی و سیاسی حاکم

در جامعه است. فراتر رفتن از خواست جمهوری اسلامی مشروطه بورژوازی است. امروز از اینکه وضعیت حجاب و بدحجابی هر روز بد و بدتر می شود حرف میزنند و حتی ولی فقیه از بحران زن حرف میزند.

از این نظر شاید بتوان گفت ایندوره دوره بیداری عملی و پراتیکی عمومی جامعه است. قطعاً جریانات مختلف منجمله "اصلاح طلبان" درون و بیرون حکومتی تلاش میکنند افق خودشان را به این بیداری بزنند. تلاش میکنند آنها به روحانی و "دولت اعتدال" وصل و محدود کنند و از این طرق آن را کنترل کنند. کمونیزم و رادیکالیسم ما هم در ایندوره شانسی برای ابراز وجود دارد. باید این امکان را دید و به استقبال آن رفت.

کمونیزم: به عنوان آخرین سوال، اگر کمونیستی در ایران باشید در این اوضاع چه اولویتی را برای خود میگذارید. چه باید کرد تا جنبش اعتراضی در میان طبقه کارگر قدمی به جلو بردارد؟ کلا پیشروی مبارزه طبقه کارگر در این دوره که بحث آن رفت در گرو چیست و از کجا باید شروع کرد.

آذر مدرسی: همانطور که گفتم پرچمی که روحانی، که حتی اصلاح طلب هم نیست، به نمایندگی از طرف بورژوازی ایران بلند کرده تیغ دولبه ای است. از طرفی امکان بالا رفتن خواسته ها و مطالبات رفاهی، سیاسی و فرهنگی را در جامعه بوجود آورده، و از طرف دیگر به امید به تغییر از بالا دامن زده است. امید و توهم به اینکه گویا گشایش اقتصادی و سیاسی بورژوازی، همراه خود رفاه و آزادی را برای طبقه کارگر و محرومین جامعه، به ارمغان می آورد. تقابل با این امید و سخنگویان آن در جامعه، بخصوص کمونیزم بورژوایی که بعنوان چپ و دفاع از عدالت اجتماعی و سوسیالیسم ابراز وجود میکنند، در صدر کار کمونیستهای طبقه کارگر قرار میگیرد. باید در همه سطوح این تلاش را کرد. باید نشان دادن این واقعیت که جمهوری اسلامی متحد

یا دوست غرب، سرازیر شدن سرمایه های خارجی در ایران و رشد اقتصادی بدون استثمار شدید طبقه کارگر، بدون بیحقوقی مطلق سیاسی این طبقه و بدون استبداد سیاسی عمومی در این جامعه ممکن نیست. این یکی از مهمترین کارهای هر کارگر کمونیستی است. حزب حکمتیست یکی از مهمترین وظایف خود را مقابله با این افق و ضدکارگری بودن آن قرار داده.

یک مشاهده کوچک عمق آزادیخواهی بورژوازی ایران را نشان میدهد. این ها هنوز می ترسند که رفقای خودشان، امثال کروبوی و موسوی و رهنورد را از حصر خارج کنند. بورژوازی ایران، اسلامی یا سلطنتی، شرقی یا غربی، قادر نیست حتی برای طبقه خود آزادی سیاسی بیاورد. قادر نیست حتی آزادی احزاب سیاسی را برای خود، تحمل کند. سرمایه در ایران برای کارکرد و بقاء، به اعمال یک دیکتاتوری وسیع و اختناق سیاسی عمومی، نیاز دارد. این را علاوه بر تئوری، تجربه هفتاد سال گذشته هم به خوبی نشان میدهد. این واقعیت مسئله تلاش برای متحد و متشکل کردن طبقه کارگر، حق تشکل مستقل، حق

از این نظر باز هم مهمترین اولویت کمونیستها و رهبران عملی کارگری متحد و متحزب شدن است. بدون این اتحاد طبقه کارگر نه فقط برای پیروزی انقلاب کارگری که حتی شانسی در مبارزه برای تحقق خواسته های رفاهی خود ندارد.



رادینا
Radio Neena



حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست
Worker-Communist Party of Iran
Hekmatist

www.hekmatist.com

رادینو هر روزه نینا از تاریخ ۱۵ ژوئیه شروع به کار میکند

رادینو نینا هر شب ساعت ۸:۳۰ تا ۹ شب به وقت تهران از طریق مأموره هابرد پخش میشود

رادینو نینا، صدای چپ، صدای آزادیخواهی و برابری طلبی را گوش کنید و آثرا به دوستان و آشنایان خود معرفی کنید

فرکانس پخش:

Satellite: Eutelsat HOTBIRD 13A 13°
Frequency: 12597
POL: V
FEC: 3/4
Symbol rate: 27500
Audio PID: 2130

از مبارزه علیه بیکاری تا ...

مقدمه

بیکاری عارضه جامعه سرمایه داری است و در دل بحران جاری اقتصادی، طبقه کارگر در معرض انواع دسیسه های بورژوازی برای تحمیل عواقب بحران بر دوش وی قرار دارد. در تجربه بین المللی طبقه کارگر مدتهای طولانی از زمانیکه بیکاری منجر به خانه خرابی کارگران میشد گذشته است. اما موقعیت بخشهای مختلف در این زمینه یکسان نیست. در ایران بیکاری با عبارات فلجه، کابوس و تباهی عجین است. هیچ کدام این عزلت در توصیف ابعاد واقعی زندگی و سرگذشت جمعیت بیکار گویا نیست. در آن جامعه برای هر کسی که قرار باشد زندگی خویش را با کار خود تامین کند هیچ چیز از جمله تحصیلات، سابقه کل، مهارت یا نوع کار یا انتخاب کارفرما نمیتواند تضمین قابل اعتنایی در مقابل ریسک بیکاری در راه باشد. در عین حال باید از صنعت بیکاری در ایران نیز اسم برد، دولتی که بجای چاره جویی و کاهش عوارض منفی آن، در دل بیکاری، بیکاری بیشتر میافزیند و از قبل آن سود بیشتری را میجوید!

این نوشته مدعی است که طبقه کارگر در ایران میتواند با سازماندهی یک مبارزه متحد طبقاتی علیه بیکاری نه فقط در مقابل تباهی موجود سد ببندد بلکه در عین حال گامهای بسیار بلندی را بسمت انقلاب کارگری پشت سر بگذارد. این یک امر فوری و میرم طبقه کارگر در مقابل فلاکت و اضمحلالی است که دامن این طبقه را گرفته است. این نوشته با مروری بر ابعاد بیکاری و روند آن روی این واقعیت تاکید میشود که بیکاری دورهی یک پدیده ماندگار جامعه باید بحساب آورده شود. پس از آن سیاستهای ضدکارگری دولت مورد بررسی قرار میگیرد و سپس روی عواقب بیکاری برای کل طبقه کارگر مکتب خواهد شد. با این مقدمات سعی خواهد شد به سوالات مهم در این زمینه پاسخ داده شود: آیا خواست اشتغال کامل برای همه جمعیت بیکار واقعی است؟ کدام سرپلها میتواند مبنای اتحاد طبقاتی میان کارگران شاغل و بیکار قرار بگیرد؟ کدام خواستها، کدام مکانیسمها و چگونه تشکلی میتواند ابزار اتحاد این بخش از طبقه کارگر باشد. در بیان بسیار فشرده استدلال خواهد شد که پیگیری خواستهای معینی (از جمله افزایش دستمزد پایه، ممنوعیت کار کودکان، بیمه بیکاری همه گیر و سی ساعت کار هفتگی) در دل یک فعالیت آگاهانه طبقاتی کارگری و تحت رهبری و همکاری های مشترک فعالین و رهبران کارگری از گرایشات مختلف میتواند چاده صاف کن تحولات اساسی در آن جامعه قرار بگیرد.

فصل اول

یک جامعه در اسارت جنون

با قراردادهای موقت و با سیاستهایی از جمله خروج کارگاههای کوچک از مشمولیت قانون کار عملا و رسماً بیکاری به زندگی روزمره کارگر در ایران در هم آمیخت. چند سالی لازم بود تا روندهای اقتصادی تصویر ملموس و روشن تری از پدیده بیکاری در اقتصاد ایران را روشن سازد. متعاقباً طبقه سرمایه دار در ایران روشن ساخت که از بیمه بیکاری خبری نیست. تحمیل بیکاری و در غیاب یک بیمه بیکاری شایسته جز با جنون ممکن نیست.

ابعاد بیکاری

کسب یک تصویر روشن درباره بیکاری در ایران بسادگی ممکن نیست. تعریف پدیده و مشمولین این معیارها بسیار مخدوش است. بنا به محاسبات مرکز آمار ایران در زمینه بازار کار در سال ۹۲ نرخ بیکاری جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر کشور برای مردان ۱۱ درصد و برای زنان ۲۰ درصد اعلام شده است. رقم بیکاری در استانها متفاوت و از جمله در استان فارس ۱۸ درصد بوده است. اعتراض و ناباوری نسبت به این آمارها بسیار است. نماینده مجلس در استان فارس رقم بیکاری واقعی را ۳۵ درصد ارزیابی کرد.

مساله جای تعمق جزئیات این آمارهاست. نرخ بیکاری جوانان ۱۵ تا ۲۴ ساله رقم ۲۸ درصد درج شده است. رقمها از روند افزایش بیکاری به

میزان ۲ و نیم درصد نسبت به سال قبلتر سخن میرانند. بیکاری در میان جمعیت با تحصیلات بالا توجه را به خود جلب میکند که گویای ۱۹ و نیم درصد است.

بعد مهم دیگر در طول زمان بیکاری است. هر روز که میگذرد تعداد کسانی که سالها در اسارت بیکاری مانده اند، افزایش مییابد. امروز بحث بر سر نسل دوم بیکاران است، منظور خانواده هایی است که فرزند خانواده بعد از بیکاری طولانی والدین خود فاقد شغل است.

زنان و تبعیضات جنسی علیه زنان در زمینه بیکاری سرفصل خاصی را به خود اختصاص میدهد. زنانی که کار میکنند، برای ورود به بازار کار هفت خوان پر مشقتی را در خانه و جامعه و مدرسه پشت سر میگذارند تازه با دیوار بیکاری رو در رو قرار میگیرند. بدست آوردن آمار درستی از زنان آماده بکار، بیکار و جوینده کار عملاً غیر ممکن است. قوانین کار با استفاده کمال از قوانین اساسی و هر چه که در انبان مراجع اسلامی و فرهنگ ضد زن است؛ خلاقانه حقوق زنان در عرصه بیکاری را غیر ممکن ساخته است. به این باید پرداخت.

پیامدها

آمارهای منتشر شده حکایت از زندگی ۸۵ درصد از کارگران ایران زیر خط فقر نسبی و ۵۰ درصد زیر خط فقر مطلق دارند. مشخصاً در سال ۱۳۹۳ متوسط دریافتی خانوار کارگری با احتساب همه انواع و اقسام دریافتیهای دیگر و با احتساب دیگر شاغلان خانوار چیزی در حدود ۲/۱ میلیون تومان است. خط فقر مطلق در همین سال در حدود ۱/۵ میلیون تومان برآورد می شود. هم چنین در حالی که ۷۶ درصد از خانوارهای شهری هزینه ای کم تر از هزینه ی متوسط دارند، این رقم برای طبقه ی کارگر ۸۶ درصد است. این ارقام گویای ابعاد فقر برای کارگران بیکار در زمانی است که بیمه بیکاری در بهترین حالت شامل یک درصد آنها بوده و در بهترین حالت ۶۰ درصد دستمزد قبلی آنها را شامل شده است.

نبود بیمه بیکاری و چتر حمایت اجتماعی نقطه شروع یک کابوس و سقوط مادی و اجتماعی برای کارگران بیکار عمل کرده است که در ادامه دقیقتر بدان پرداخته خواهد شد.

فصل دوم

صنعت بهره برداری از بیکاری

بیکاری از مکانیسمهای ذاتی سرمایه بحساب آمده است. رقابت میان سرمایه ها، افزایش بهره وری کار، مکانیسم بازار و بحرانهای دوره ای از جمله مهمترین فاکتورهایی است که مراکز تولیدی را با محدودیت روبرو ساخته و با اولین نشانه های کاهش سود کارگران با بیکاری تاوان آنرا پرداخته اند. در دل بیش از سه دهه بحران اقتصادی - سیاسی و انزوای بین المللی و در نتیجه فلج چرخ تولید روانه لشکر بیکاران به خیابانها در ایران قابل پیش بینی بود. دامنه این بحران در بسیاری کشورهای دیگر جهان عواقب سختی را بجا گذاشته است. در سراسر اروپا رد پای بحران و بیکاری دو رقی و در مواردی مثل اسپانیا تا بالای بیست درصد هنوز در جریان است. باز در تداوم خصلت شناخته شده سرمایه، بیکاری بعنوان حربه ای علیه کارگران در سلسله ای از سیاستهای دولتهای حاکم بکار افتاده است. مشروط ساختن بیمه بیکاری به انواع اشتغالهای موقت و اجباری، تطهیر بکارگیری کار جوانان و در بسیاری موارد بیکاری مانند آنها تحت بهانه هایی همچون "کسب تجربه کار" به موضوع داغ کشمکش میان طبقه کارگر و از طرف دیگر دولت و سرمایه داران تبدیل شده است.

انعکاس دائمی جزئیات دامنه بیکاری و سیاستهای دولتهای اروپایی در این زمینه یک بخش مهم و بمثابة توپخانه تبلیغاتی حمله سرمایه در ایران علیه طبقه کارگر عمل کرده است. وزارت کار و مجلس در ایران فعالانه در کپی کردن روشهای همپالکی های اروپایی خود کوتاهی نکرده و در تبلیغ تشابه موجود جهت مشروعیت سیاستهایشان سنگ تمام گذاشته اند. هر چقدر که سیاستهای ضد کارگری در اروپا نفرت انگیز باشد که هست، اما هنوز میان آنها با آنچه در ایران میگذرد فرسنگها

فاصله وجود دارد. بیکاری در ایران برای طبقه سرمایه دار و دولتشان یک نعمت آسمانی بوده است. همه سیاستهای ضدکارگری و قوانین مبتنی بر استثمار و حشیانه کارگر بجای خود، در عرض چند سال اخیر سرعت برق یک "صنعت" تازه، یک صنعت پرسود حول بهره کشی از بیکاری و کارگران بیکار شکل گرفته است. پرکاری و همدلی دولت و مجلس و رسانه هایشان و مجموعه ای از کفترهای پس فطرت در این میدان را در مرداب تاریخ سرمایه کمتر میشود سراغ گرفت.

اول: کودکان ده ساله در ارتش کار و بیکاران

دنیای ما، دنیای حکومت بلامنزاع سرمایه و مملو از چرک و کثافت است. سرنوشت کودکان کار بتهنایی کافی است که آیندگان از این دوران با سیاهی یاد کنند. بر طارق این بیلان حکومت سرمایه در ایران و بخصوص با احتساب کودکان در اردوگاه کار و از سن ده سالگی خواهد درخشید.

جمهوری اسلامی هرگز از پرونده درخشانی در زمینه حفاظت از کودکان برخوردار نبوده است. بر زمینه قانون اساسی مملو از عفونت مذهبی و نتلیج اسفناک آن برای کودک، قانون کاری قرار گرفته است که کار کودک را رسماً و قانوناً مجاز میسازد. کودک در این قانون در قامت کودک ولی مساوی سایر کارگران بکار گرفته میشود اما بدلیل کودکی از شمول مواد حمایتی ناچیز و عده داده شده در همان قانون محروم است. مطابق قانون کار (ماده ۷۹) بکارگیری افراد زیر ۱۵ سال ممنوع است و هیچ کارفرمایی حق بکارگیری آنها را ندارد. در مواد دیگر قانون کار سختگیریهایی بیشتری هم در حفاظت از کارگران میان ۱۵ و ۱۸ سال را در خود میگذراند. اما در همین قانون عامدانه ماده ۱۸۸ گنجانده شده است که به هر چه "ممنوعیت کار کودک" است رسماً دهن کجی کند: " اشخاص مشمول قانون استخدام کشوری یا سایر قوانین و مقررات خاص استخدامی و نیز کارگران کارگاه های خانوادگی که انجام کار آنها منحصراً توسط صاحب کار و همسر و خویشاوندان نسبی درجه یک از طبقه اول وی انجام می شود، مشمول مقررات این قانون نخواهند بود!"

در ادامه و در اجرای عملی این قانون - از آنجاییکه مملکت صاحب دارد و قانون در آن کشک نیست - خطه ایران به اردوگاه بزرگ بکارگیری کار کودکان تبدیل شده است. اداره آمار ایران در سال ۱۳۸۵ تعداد یک میلیون و ۷۰۰ هزار کودک بصورت مستقیم درگیر کار سرشماری شده اند. کم نیستند ادعاهای معتبر قابل قبولتری که تعداد کودکان را دو برابر این رقم میدانند. در همین شماره فصلنامه مرکز آمار به کارفرمایان مژده داده شده است که سه میلیون و ۶۰۰ هزار کودک در خارج چرخه تحصیل - و بدین ترتیب لایذ - در دسترس آنها قرار دارند. در سال ۱۳۸۵ و ده سال قبل و بعدش همه دوایر دولتی از وزارت کار تا نیروهای انتظامی مداوما افکار عمومی را منور ساخته اند که یک سر سوزن کنترل در پی ممنوعیت بکارگیری کار کودکان در دستور آنها قرار ندارد. مسئولیت مقامات مملکت در زمینه صیانت جان و حرمت و کرامت شهروندان همانقدر قد میدهد که روسری بانوان را با زور و انواع ستادها برقرار دارند!

برای تصویر روشنتر لازم است تعریف سازمان تامین اجتماعی ایران نیز مورد اشاره قرار داد: "کودک خیابانی افراد ۷ تا ۸ ساله هستند که ایرانی الاصل بوده و دارای شغل کاذب و بی بهره از آموزش باشند. بچه های خیابانی به چهار دسته «کارگران خیابانی»، «ولگردان»، «متکدیان» و «بزهکاران» تقسیم می شوند."

بسیار خوب؛ سوال اینست در ادامه همین بینش "انسانی" از کودکان، جانوران مسبب سرنوشت این کودکان را به چند دسته و با چه عناوینی میتوان تقسیم کرد!؟

اما این هنوز آخر خط نیست. از اوایل دهه ۱۳۸۰ تلاش آشکاری از جانب مقامات دولتی بجریان افتاد که حداقل سنی کار کودکان رسماً از پانزده سال به ده سال کاهش یابد. این روش از سال ۱۳۸۵ و با انتشار فصلنامه مرکز آمار ایران در زمینه بازار کار در ایران از رسمیت برخوردار شده است. در صفحه دوم جزوه آماری "اشتغال و بیکاری در اقتصاد کلان ایران" از منتشرات سال ۱۳۹۰ ابقتر

مطالعات اقتصادی مجلس در صفحه مربوط به تبیین مفاهیم چنین آمده است:

جمعیت فعال اقتصادی: تمام افراد ۱۰ ساله و بیشتر که در طول هفته مرجع طبق تعریف کار، در تولید کالا و خدمات مشارکت داشته (شاغل) یا از قابلیت مشارکت برخوردار بوده اند (بیکار)، جمعیت فعل اقتصادی محسوب میشوند.

جمعیت بیکار: تمام افراد ۱۰ ساله و بیشتر اطلاق میشود که در طول هفته مرجع فاقد کار باشند (دارای اشتغال مزد دیگری یا خوداشتغالی نباشند) و در هفته مرجع یا هفته بعد از آن آماده کار باشند و در هفته مرجع و سه هفته قبل از آن جویای کار باشند.

به این ترتیب در یک چرخش، یک میلیون نفر به ارتش کار در ایران اضافه شده است. رسماً و قانوناً راه باز شده است که از سر نداری و فقر بتوان جگر گوشه خود را به کارفرما سپرد. تجربه نشان داده است که دولت فخریه مسئولیت تامین حداقل زندگی را بعهده نخواهد گرفت. تجربه نشان داده است که تعداد کافی از کارفرمایان با وجدان وجود دارند که از سر دلسوزی حاضرند منت گذاشته و از طریق بکارگیری کودک یک لقمه نان را به سفره خانواده بیافزاید.

نکته مهم در اینست که این کودکان بنا به تعریف از هرگونه پوشش قانونی و از جمله بیمه بیکاری محروم هستند. از آنجاییکه به سن قانونی نرسیده اند امکان انعقاد قرارداد کار را ندارند، حق بیمه و مساله بیمه بیکاری در کار نخواهد بود. و در این میان ناگهان معماران اصلی کار کودک، یعنی دولت و سرمایه کنار میکنند و در انظار عمومی این والدین کودکان هستند که به مثابه کم توجهی، بیرحمی و گمرازدن فرزند خویش به کار مقرر قلمداد میگردند.

دوم: بیمه بیکاری، حدیث کندن یک مو از یک

خرس بیدار

دو سال پس از تصویب قانون بیمه بیکاری هر روز بیش از پیش آشکار میگردد که هدف آن فهماندن به طبقه کارگر است که در این کشور خبری از بیمه بیکاری نیست و نخواهد بود. مطلق فصل اول این قانون تمام افراد بالای ۲۵ سال که بدون میل خود عاری از شغل هستند از مشمول بیمه خواهند بود. پس از آن در ۳۰ ماده پرداخت بیمه به شرایط سختگیرانه ای مشروط میگردد که تعداد هر چه محدودتری و به میزان هر چه کمتری به بیمه بیکاری احتمالی دست بیابند. بطور مثال برای یک کارگر علاوه بر شرط پیش پرداخت منظم حق بیمه شش تا ۲۴ ماه قبل از وقوع بیکاری - چه از طرف کارگر و چه از طرف دولت و کارفرما - تنها شش ماه بیمه بیکاری پرداخت میشود. یک فرد کارگر در صورت پرداخت ۶۰ تا ۹۰ ماه حق بیمه بیکاری در صورتیکه متاهل باشد، میتواند روی ۲۰ ماه حق بیمه حساب کند. بر صورتیکه کارفرما و یا دولت در پرداخت سهم خود قصور کرده باشند، بیمه از هرگونه پرداختی صندوق مطلقاً بی بهره خواهد ماند. برای افراد بیکار پیش بینی شده است که فرد مزبور باید حداقل بمدت یکسال بطور فعال در دفاتر اداره کار ثبت شده باشد. پرداخت بیمه بیکاری مشروط به شرکت در فعالیتهایی است که اداره کار پیش پای فرد بیکار قرار میدهد. این فعالیتهای شامل کارآموزی در محلهای کار نیز میگردد. صد البته سطح بیمه بیکاری -----از قلم نیافتاده است: مطابق ماده ۳۳ قانون میزان مقرری کمک هزینه افراد شاغل نباید از ۵۵ درصد متوسط دستمزد قبلی فراتر رود و در مورد بیکاران برای افراد مجرد معادل ۳۰ درصد و برای افراد متاهل پنجاه درصد حداقل دستمزد مصوب شورای عالی کار میباشد. شاهکل این قانون در ماده ۲۱ است که هرگونه پرداخت بیمه بیکاری را منوط به توانایی دولت در تامین مالی آن در بودجه سالانه کرده است و تازه این باید به تایید شورای نگهبان برسد. سرنوشت بیمه کارگران ساختمانی که با وجود میلیاردها تومان اخادی حق بیمه از آنها بسیار گویاست؛ بیمه ای در کار نیست چرا که از نظر شورای نگهبان دولت پول ندارد! مخارج زندان و قفل و زنجیر و شکنجه گر مجالی برای ولخرجی دولت برای تامین یک وعده شکم سیر یک خانواده کارگری بجا نمیکند!

از مبارزه علیه بیکاری تا ...

اگر این قانون طوری تنظیم شده که راه هرگونه بیمه را برای کارگران سد سکندر ببندد، در عوض بند بند آن در دست دولت و اداره کار برای قتل و حمله به کارگران بیکار برکات بسیاری را پیش بینی کرده است. به آن بپردازیم.

سوم: بنگاههای کاریابی - گفتارهای بازار کار

در عرض چند سال اخیر در حاشیه بازار کار در ایران شبکه عظیمی از بنگاهها کار و کارآفرینی شکل گرفته است. این بنگاههای پر سود مورد حمایت فعال دولت و وزارت کار قرار دارند. در طول دو سال آینده قرار است که این بنگاهها بجای وزارت کار عهده دار مسئولیت نظارت و هدایت کارگران بیکار گردند. قرار است این بنگاهها با گرو گرفتن بیمه بیکاری و همه اختیارات وزارت کار تضمین کنند که فرد بیکار در انواع طرحها به بیکاری کشیده شود. پروژه کسب تجربه، کارآموزی در محل، طرح شاگرد استادی از این جمله است. بعد دیگر کارکرد این بنگاهها دلالی میان کارگر و کارفرمایان است. در همه موارد طرف حساب کارگر در قرارداد کار و دستمزد نه کارفرما بلکه این بنگاهها قرار خواهند داشت. سود این بنگاهها تارریال آخر از کیسه کارگران تامین میگردد.

چهارم: بسیج افکار عمومی علیه کارگران بیکار

وارونگی، توصیف بسیار گویایی برای دنیای سرمایه داری است. این وارونگی را در ابعاد اقتصادی، توزیع حاصل کار، ابعاد سیاسی و از جمله ابعاد ایدئولوژیک و اخلاقی میتوان دید و به جنگش رفت. گستاخی سرمایه داری در نفی نقش کارگر در سازندگی همیشه مورد مجادله بوده و خواهد بود. در این میان کمپین فشرده و نفس گیر جمهوری اسلامی علیه کارگران بیکار این وارونگی را به اوج تازه ای برده است. تماشایی است حکومتی که تنها هنر قابل ذکرش در سی سل گذشته در معماری بیکاری میلیونی کارگران خلاصه شده است، حکومتی که عرضه پرداخت بیمه بیکاری برای یک درصد کارگران بیکار را ندارد، حکومتی که زدی و کلاشی از سر و کولش بالا میروود؛ کارگر بیکار را بخاطر سر بار بودن مورد حمله قرار میدهد. و جب به وجب آن جغرافیا از کارخانه ها و کارگاهها، از کنج خانهها تا خیابانها، از مدارس تا مساجد همه جا بر اساس منطق سود سرمایه شخم زده شده است. آن جامعه از بوی نابرابری، بوی استثمار، بوی فقر، بوی استیصال انباشته است. دیدن و تشخیص باتلاق سرمایه برای کسی که نره ای وجدان داشته باشد ایدا سخت نیست. همزمان آن جامعه آماج یک حمله بسیار سازمان یافته از سخیفترین سموم فکری و اخلاقی قرار گرفته است. برای لمس لجنزاری از تحقیر نفس انسانیت باید از منظر یک کارگر بیکار به صحنه بنگرید. این صحنه هولناک است.

بیکاری بنا به تعریف یک پدیده اجتماعی است. روندهای اقتصادی و اجتماعی حاکم بر آن ناظر است. کارگران بیکار میشوند بخاطر اینکه اخراج میشوند. کارگران بیکار میمانند بخاطر اینکه بکل گرفته نمیشوند. بیکاری حاصل سیاستهای بیکارسازی است. بیکاری با ورقه امضا شده کارفرما و کارگزینی کارخانه شروع میشود. اما در یک شعبده بازی بیکاری به فرد و خصوصیت و تصمیم فردی او تغییر پیدا میکند. با این "لغزش" همه چیز وارونه میشود. بیکاری جایش را به بیکارگی میدهد. وزیر کار منجی از آب درمیآید، سرمایه دار هبیت قربانی هنوز خیرخواه بخود میگردد و دو قورت و نیمش باقی است که چند نفو را تا اطلاع ثانوی بکار گرفته است!

از خودمان بیرسیم کوهی از فیلم و ضرب المثل و سینه زنی در باره احساس سرشکستگی پدر بیکار خانواده از کجا آب میخورد؟ چرا در این روایتها بیکار هم که شده جناب وزیر کار و امام مملکت از سر اتفاق بدلیل افسردگی معتاد نمیشود یا دست به خودکشی نمیزند؟ چرا در این روایتها بچه خردسال خانواده در میان همکلاسیهای خود بیداز بیکار بودن والدینش خجالت بکشد؟ کی، کجا، چطور و چرا این احساس در عمق شیارهای مغز کوچک او لانه کردند؟

تصویر روزنامه ها از یک فرد بیکار کسی است که یاروی صندلی پارک بخواب رفته است و یادر تجمع کنار تیر چراغ برق سر محله در حال ایجاد مزاحمت برای عابرین است. روزنامه نگار باشرف و تیزبین مداوما در جستجوی حقایق و ریشه های پدیده اجتماعی عظیم بیکاری با سماجت در پی کشف اینستکه یک فرد بیکار چگونه وقت خود را در طی روز صرف میکند! در پس چیدن صحنه آنوقت نوبت وزیر محترم کل (از ماموران امنیتی برجسته سابق) میرسد که از لزوم فرهنگ کار در میان کارگران ایرانی سخن بمیان بیاورد. جناب وزیر مدعی است که ایشان یک میلیون پست شغلی سراغ دارند که کسی حاضر نیست به آن تن بدهد!

زیر این توپخانه تبلیغی است که هر گونه تعرضی به کارگر بیکار مجاز اعلام میگردد. بیکاری بمعنای از کف دادن معاش و مسکن هست ولی همزمان حرمت فردی و اجتماعی کارگر و حتی همه خانواده او را خدشه دار میسازد. این چه فرهنگ و کدام اکسیر جادویی است که انسانها را در مقابل واقعیت بدیهی بیکاری اینچنین کور میکند؟ یکی پس از دیگری آمارها از پیوند نزدیک بیکاری با اعتیاد و طلاق حکایت دارند. در غیب یک حق طلبی تعرضی طبقاتی کارگری، سرمایه داری از مردم همچنان قربانی خواهد گرفت. در غیاب یک حق طلبی کارگری از آن خاک جز خرافه و فریب نخواهد رویید. وقت آنستکه کارگر نه به زبان شوراها ی اسلامی بلکه به زبان مارکس از حرمت خود و هم طبقه ای بیکارش دفاع کند. جا دارد هر کودک خانواده کارگری را به انچنان استدلالهایی مسلح کرد که دهان یاهوگوی جناب وزیر را به گل بگیرد.

پنجم: علیه کارگران خارجی

تا زمانیکه کار هست: بروید شکر کنید که ایرانی هستید! این پیام دولت و سرمایه داران رو به کارگر ایرانی بوده است. کارگران افغانستانی در شرایط بسیار دشوار کار قرار بوده است که کارگر ایرانی را به موقعیت امروز خود قانع سازد. وقتی بیکاری سراغتان آمد: بفرمائید فاشیست شوید! این دعوتنامه جدید دولت و سرمایه داران به طبقه کارگر در ایران است که بجای طلب بیمه بیکاری بجان کارگران افغانستانی بیافتند. همه چیز آماده است. وزیر کار با لمپنازه ترین لحن جلو افتاده است. شورای اسلامی راه و چاه کار را میشناسد، مراکز "افاغنه" را شناسایی کرده است. دوربینها برای گزارش اقدامات کارگران ایرانی لحظه شماری میکنند. رسانه ها در افشای بیگانگانی که بجای کار کردن، صندوق بیمه بیکاری دولت را به سرقت برده اند، سنگ تمام گذاشته اند!

مبارزه بر سر اشتغال و با بیمه بیکاری مستلزم آگاهی و درجات بسیار بالایی از آگاهی و همبستگی طبقاتی در میان کارگران است. اوج گیری تبلیغات ضد کارگران خارجی درست در مقاطع بحرانی و در مقابل اعتراضات کارگری در این خاصیت نهفته است که همبستگی کارگران و صف اعتراض آنها را تضعیف میکند. کارگران افغانستانی در ایران و موج تبلیغات هیستریک چاشنی آن از همین جا ناشی میگردد. قابل توجه است که جریانات اپوزسیون بورژوازی دست راستی، جریانات سبز و طیف بزرگی از انواع ناسیونالیستها در حمله هیستریک دولت سهیم هستند و در مواردی گوی سبقت را هم برده اند.

ششم: اعزام نیروی کار به خارج کشور

کارگران مهاجر، کارگرانی که دوره های طولانی از سال را در کشورهای خارجی بسر میبرند، دلها در حال افزایش بوده است. رقم تقریبی یک میلیون نفر بنظر منطقی میرسد. لیست کشورهای میزبان دایما در حال طولانی تر شدن است. هر چند مهاجرت کارگران از طرف دولت و وزارت کار مورد تشویق قرار میگردد؛ اما اساسا کارگران مهاجر در حاشیه مراکز تولیدی کشور میزبان بدور از فعل و انفعال طبقه کارگر کشور میزبان به کار شدید مشغول میگرددند. در بخش بزرگی از کشورهای میزبان از فعالیتهای اتحادیه ای و طبقاتی کارگری خبری نیست. در مورد تاثیرات کارگران مهاجر چند نکته برجسته است: اولاً، این کارگران در قالب کارگران مهاجر که

برای کار فشرده و جمعاوری پول در زمان فشرده بوده اند حامل تجربه و تاثیر قابل اعتنایی در زمینه اتحاد کارگری مشخصا در مورد بیمه بیکاری نیستند. ثانیاً، احساس موقت بودن باعث میگرددکه این کارگران فعالانه در کشمکشهای دنیای کارگری در ایران شریک گردند. ثالثاً، موقعیت کارگر مهاجر عمدتاً این کارگران را به هویت ملی و ناسیونالیستی سوق میدهد که همین روحيات کم و بیش بر کارگران خودی منتقل میگردد.

فصل سوم مبارزه علیه بیکاری وضع موجود و دشواریها

اگر قرار باشد یک کلمه در توصیف جامعه ایران بکار برده شود، بدون شک باید کلمه "انفجار" را انتخاب کرد. دوست و دشمن همگی از نارضایتی عمومی و فضای انفجار و شورش میگویند. اما چرا از این انفجار خبری نیست؟ چرا تنفر گسترده از حکومت به بیرون راه باز نمیکند؟ آمار دقیقی از مبارزات کارگران در دست نیست، همانقدر که پیداست این مبارزات پراکنده و ضعیف است. اعتراضات کارگری با خواست روشن بیمه بیکاری بخش بسیار کوچکی را شامل میگردد. این مهمترین شاخص دفاعی بودن اعتراضات کارگری است. خیلی آشکار و به همان اندازه دردناک است که کارگر خود را به قواعد بازی توسط کارفرما و دولت محدود میبیند. اینکه مقررات، حق بیمه را مشروط به پرداخت قبلی سهم بیمه میسازد، ادعا و توقع کارگر بیکار از طلب بیمه بیکاری دور میشود. اینجاست که نقش طلایی شوراها ی اسلامی خود را عیان میسازد. هزاران اعتراض کارگری در صورتیکه به کانال التماس و توهم بیافتد هرگز قالب دفاعی خود را ترک نخواهد کرد. اینجاست که نقش عنصر آگاه کمونیستی آشکار میگردد. هزاران اعتراض کارگری با هر درجه از خشم و طغیان، اگر به سازمان و تشکل و بینش طبقاتی گره نخورد ره بجایی نمیرسد. جمهوری اسلامی از این دنیای خشم جان سالم بدر برده است و آنرا مدیون شکار دایمی رهبران کارگری است.

دشواری بزرگ دیگر در اینستکه کارگران شاغل در این عرصه بشدت غایبند. شرکتهای بزرگ از جمله نفت و آب و برق حتی علاقه ای به شرکت در مبارزه علیه بیکاری از خود نشان نمیدهند. این از یک طرف بخاطر محافظه کاری و برای حفظ اشتغال است. دلیل دیگر این بیفتاوتی در اینستکه ابزار و امکان چنین دخالتی در اختیار کارگران قرار ندارد. مبارزه موفق علیه بیکاری مستقیماً در گرو میزان شراکت کارگران شاغل است. چند بار باید این حکم خود را اثبات کند!؟ انواع سموم ناسیونالیستی و مستقیماً حاصل کار شوراها ی اسلامی، رسانه ها و مقامات محلی رژیم در خون کارگر تزییق شده است که بیکاری خود را ناشی از اشتغال کارگران استان مجاور در کارخانه های باصطلاح بومی میدانند. نمونه گویلی اخیر این تفرقه ها در کشمکشهای نزفول و خرم آباد هستند. در غیاب یک دید طبقاتی؛ بیکاری بستر رشد خرافات و قدرگرایی و مذهب در میان کارگران است. کار و کارخانه مفهومی بسیار عمیق تر از یک محل درآمد برای کارگر دارد. اشتغال برای کارگر بمعنای خلاقیت و سازندگی است. روز کار بمعنای طلوع روزی است که هدفی را دنبال میکند. محیط کار برای او بمعنای رفاقتها و "کسی بودن" است. اشتغال بمعنای اعتماد بنفس و سربلندی تامین زندگی است. با یک حکم اخراج یکشنبه همه این کاخ در هم فرو میریزد. در غیاب یک سازمان و تشکل و فعالیت کارگری - کمونیستی که همه این ظرفیتهای کارگر بیکار را بتواند/بخواهد پاسخ دهد، این کارگر قضا قدری میشود، سر از محفل سینه زنان محل در خواهد آورد و یا عضو انجمن نژاد پرستان آذری، کرد و یا عرب و ... میگردد.

جریان سبز، حرکت کارگری نشد. اما شکست سبز پای او را گرفت و آوار سختی را بر سر مبارزه طبقه کارگر بجا گذاشت. طبقه کارگر که تازه از زیر بار اصلاح طلبان و خاتمی خود را خلاص کرده بود، طبقه کارگری که به قیمت سنگینی خط و مرز طبقاتی جامعه را مجدداً به سر جای خود باز گردانده بود به یکباره با هجوم بزرگ طبقه متوسط؛ با هجوم لشکری از جریانات راست

بورژوازی تا جریانات چپ امثال کمونیزم کارگری تقوایی روبرو شد که دشمنان قسم خورده طبقاتی کارگر را با نام آزادی قلندوش خویش میگرداندند. یکشنبه امریکا و حمله نظامی اش تطهیر گشت. برای طبقه کارگر دو ماه حمله هیستریک، که دورش حلقه زده و با سرکوفت و تحقیر از او اعتصاب و غیرت طلب میکردند تا عالیجنابان کروبوی و موسوی و رفسنجانی آزادی بهمراه بیاورد؛ بصورت یک غده چرکین علیه روحیه اعتماد و تشکل با احزاب چپ و کمونیستها بجا ماند.

برسمیت شناختن این دشواریها و چاره اندیشی در مقابل آنها برای یک فعال کمونیست اجتناب ناپذیر است.

چشم انداز پدیده بیکاری

حتی اگر فرض را به موفقیت دولت ایران در مذاکرات هسته ای جاری با امریکا قرار دهیم، حتی اگر همه ارزهای بلوکه شده آزاد شود، حتی اگر محاصره اقتصادی پایان گیرد و چرخ اقتصادی ایران به گردش بیافتد، سالیهای طولانی لازم است که نرخ بیکاری کاهش قابل اعتنایی را از خود بروز دهد. در متن رقابت در بازار هنوز هزاران واحد تولیدی کوچک در صف ورشکستگی قرار دارند. بعلاوه بقول وزیر کار در پنج سال آینده ۴ میلیون نفر از فارغ التحصیلان جدید از دانشگاهها راهی بازار کار خواهند شد. و با توجه به سیاستهای بازار کار دولت درصد بیکاری تا آینده طولانی بصورت دو رقمی ماندگار خواهد ماند. و همین کمکان دست دولت و سرمایه داران را در تعرض به کارگران باز خواهد گذاشت. بیکاری و راه حل مقابله با آن زخم التیام نیافتنی طبقه کارگر در ایران خواهد ماند که پاسخ مطالبند.

در راههای مقابله با بیکاری جا دارد بر روی دو آلترناتیو مکتب کرد. شعار اشتغال کامل بنا بر توضیح فوق نمیتواند موفق باشد. شعار دیگر خواست کنترل کارخانه ها است که بدلائل زیر نمیتواند راه گشا باشد. اولاً، این اقدام در شرایط انقلابی و گذار قدرت، برای خلع ید و جهت جلوگیری از خرابکاری طبقه سرمایه دار میتواند موثر واقع گردد. ثانیاً، مطلوبیت هر مطالبه در ایجاد و تقویت همبستگی و اتحاد طبقه کارگر نهفته است. در مورد وضعیت جاری اقتصادی در ایران، حتی اگر توازن قوا اشغال کارخانه ها را ممکن میساخت، میبایست از آن اجتناب کرد. چرخاندن کارخانه های در حال ورشکستگی و اصطکاکهای طاقت فرسا میان کارگران، طرف حساب شدن با دولت برای تامین مواد خام و فروش محصولات هر کدام بتنهایی کافی است کمر قویترین تشکلهای کارگری را بشکنند. نمونه واگذاری اتوبوسهای شرکت واحد به رانندگان و عواقب ویرانگر آن برای خود کارگران و برای سندیکایشان در این مورد بسیار آموزنده و گویاست.

نهادهای موجود علیه بیکاری در ایران

بیکاری امری است که از انقلاب به این سو در دستور جریانات مختلف بوده است و بسیاری به آن اندیشیده و به فعالیت در این زمینه پرداخته اند. در بررسی منصفانه این جریانات و نهادها دشواریهای مهمی وجود دارد. اولاً فعالیتهای کارگری مستقل در این زمینه با تعقیبهای امنیتی رژیم روبرو بوده و چه بسا فعالینی که به همین خاطر جان خود را در زندانها از کف داده اند. ثانیاً، امنیتی بودن شرایط امکان کسب اطلاعات لازم را غیر ممکن میسازد. و از طرف دیگر نمیتوان مطمئن بود بررسی فرضی چه درجاتی از مشکل امنیتی را میتواند بدنبال داشته باشد. و بلاخره اینکه آنچه در این نوشته پرداخته میشود با خطوط اصلی فعالیت این نهادها تفاوت زیادی را مد نظر دارد. اما بااین حال ضرورت دارد به دو وجه تاکید گذاشت.

الف - نهادهای دولتی و وابسته به شوراها ی اسلامی

این نهادها باید رسوا شوند. هر حرکتی که کارگران را به سوی گدایی، تقاضای حقوق خود اما در لباس اعلام وفاداری به رژیم میراند را باید منزوی ساخت. این سم است.



از مبارزه علیه بیکاری تا ...

ب - نهادهای دیگر از جمله اتحادیه آزاد کارگران و فعالیتهایی که توسط کمیته هماهنگی ایجاد تشکلهای کارگری سازمان یافته اند. این تشکلهای باید مورد حمایت گرم سازمانهای سیاسی چپ قرار بگیرند.

اما سازمان یافتن یک جنبش سراسری و قدرتمند علیه بیکاری چهارچوب و روشها و رهبری کاملا متفاوتی را طلب میکند.

سازمان دادن یک صف سراسری کارگری در مقابل بیکاری

اول: اهداف

شکل دادن به یک جنبش و حرکت اعتراضی کارگری علیه بیکاری تنها هدف این حرکت است. اینجا بحث بر سر اتحاد و همکاری احزاب و یا پوششی برای اهداف سیاسی یا پیگیری اتحاد کارگران و دانشجویان و امثال آن نیست. هدف ایجاد یک سازمان متشکل از کارگران و با اهداف طبقاتی است.

دوم- افق طبقاتی و فعالیت کمونیستی

دامن زدن و تکیه بر یک افق طبقاتی کارگری پیش شرط قطعی شکل دادن به یک حرکت کارگری قابل اعتنا است. این افق نمیتواند مارکسیستی نباشد. نمیتواند بجز با کار آگاهانه کمونیستی حاصل گردد. کارگری که به فریبهای پوپولیستی احمد نژاد توهم دارد، کارگری که برانداری طبقاتی خود با کارگر افغانستانی را نمیبیند، کارگری که فکر میکند تولید داخلی برای آینده خود او برکت دارد، کارگری که از دل مبارزه امروز دستیابی به سوسیالیسم نمیبیند را بسختی میتوان برای مبارزه موثر بر سر بیمه بیکاری سازمان داد.

افق طبقاتی را نمیتوان با فیلمهای تبلیغاتی از نوع تلویزیونهای اپوزیسیون به کارگران تزییق کرد. یک کار کمونیستی صبورانه در محل و جلب اعتماد رفیقانه پیش شرط دامن زدن به اشتیاق و مبارزه جویی و بسیج کارگران حول افق طبقاتی آنهاست.

سوم - مشخصه سازمانی

یک سازمان منسجم سراسری است اما عجلاتا در فضای امنیتی فعلی، نیازی به یک سلسله مراتب سازمانی ندارد. این حرکت متکی به رهبران محلی است. شکل آن مشابه شبکه های مبارزه توده ای علیه اشغالگران نازی در فرانسه در هر منطقه شکل میگیرد. کمیته های فعالین محلی به اعتبار اعتماد قبلی دست بدست هم اعلام وجود میکنند. قدرت عمل و نفوذ و اعتبار هر کمیته مشروط به اینستکه آیا به تعداد کافی از کارگران سرشناس و با نفوذ را با خود دارد؟ آیا جمع یا کمیته مد نظر به اندازه کافی برای جلب اعتماد کارگران محل در زندگی واقعی (و نه از طریق شب نامه ها) تلاش بخرج میدهد؟ کارگران شاغل و بیکار باید بیکسان موضوع کار قرار بگیرد.

سازمان کارگران است، همه کارگران! زن و مرد، مسلمان و کلمی و بیخدا. افغانستانیها باید جا داشته باشند.

اتکا به مجمع عمومی، ملاقات حضوری، بحث و تبادل نظر مهمترین چسب اتحاد این سازمان است.

چهارم - رهبری

کارگران حتی در اوج پراکندگی و انزوای فردی حامل خطوط سیاسی و تمایل به گرایشهای موجود در جامعه هستند. با اولین بارقه های ایده های مبارزاتی یارگیری و تعلق به این خطوط در میان کارگران براه میافتد. این بخودی خود اشکال ندارد. تاثیرات احزاب سیاسی چپ بر این روند چگونه خواهد بود؟ آیا میتوان احساس مسولیت طبقاتی و ارجحیت منافع جنبشی را میتوان انتظار داشت؟ آیا همه احزاب به حمایت بی قید و شرط از این حرکت دست خواهند زد؟ سوال

اساسی تر اینستکه آیا رهبران محلی کارگری به این حد از بلوغ رسیده اند که خود را در مقام تصمیم گیرنده قرار دهند، خود کارگران محلی احزاب سیاسی را وادار به دوری از فرقه گرایی نمایند؟ همکاری از نزدیک رهبران کارگری که

منافع طبقاتی را بر هر چیز دیگر ترجیح میدهند و تشکل و سازمان کارگری متبوع خویش را از تخم چشم عزیزتر میدانند از پیش شرطهای اساسی هرگونه تحرک سیاسی در ایران است.

پنجم - خواستها

خواسته های محوری یکی افزایش دستمزد پایه بر اساس نیازهای یک خانواده پنج نفره و با مذاکره سالانه نمایندگان مستقیم کارگری است. اهمیت این خواست در اینستکه مستقیما به کارگران شاغل و بیکار مربوط است. دریافتی امروز هر دو بخش را مدنظر دارد و در عین حال مستقیما به سرنوشت فردای بیکاری کارگران فعلا شاغل متصل است. اهمیت دیگر این خواست در اینستکه میرمیت تشکل یابی سراسری را پیش پای کارگران قرار داده و عطش و اشتیاق رورویی با کل حکومت و مذاکره و ادعای طبقاتی را در کارگران زنده نگاه میدارد.

پرداخت بیمه بیکاری به همه کارگران بیکار

همه کارگران و از جمله زنان به محض ثبت نام در دفاتر بیکاری اداره کار باید از حق بیمه بیکاری برخوردار شوند. کارگران افغانستانی شامل بیمه بیکاری میشوند. سطح بیمه بیکاری حداقل در سطح دستمزد پایه باید برسمیت شناخته شود. برای کارگران شاغل سطح بیمه بیکاری نباید از سطح دریافتی های تاقونوی وی کمتر باشد.

طرف حساب کارگران برای پرداخت بیمه بیکاری تنها دولت است. مشروط کردن بیمه بیکاری به بیکاری و آموزشها و فعالیتهای کارآموزی و امثال آن اکیدا ممنوع باید باشد. برای مدت بیمه بیکاری نباید محدودیت گذاشت.

ممنوعیت کار کودکان

سی ساعت کار در هفته

با این خواست کارگران سدی را در مقابل سودجویی لجام گسیخته سرمایه قرار دهد. آیا منطقی نیست که بجای فرسوده تر کردن شاغلین، لشکر بیکاران را بخدمت گرفت؟ کاهش ساعت کار به ۳۰ ساعت در هفته (صد البته با حفظ کامل حقوق و دریافتی ها) درست در زمانیکه پرچمداران این خواست در اتحادیه های کارگری اروپا از آن سخنی نمیگویند ممکن است عجیب بنظر برسد. این خواست تنها در مقابل سودجویی وحشیانه امروز سرمایه داران است که "غیر ممکن" قلمداد میشود. با افزایش بارآوری کار، با توجه به ثروت انبوه و کاملا بیسابقه حاصل کار کارگر و با توجه به بار سنگین ساعات کار طولانی و اضافه کاریها و چند شغله بودن کارگران شاغل چنین خواستی بسیار منطقی و پیش پا افتاده است. موج بزرگی از جوانان سالهای عزیز زندگی خود را در انتظار کار به هدر میدهند، زنان در خانه ها به زنجیر کار خانگی کشیده شده اند، بخش عظیمی از کارگران زیر کار روزانه مشقت آور و خطرناک جوانمرگ میشوند، میلیونها کودک جز لجن و کثافت چیز دیگری را تجربه نکرده اند؛ آنوقت کسانی پیدا میشوند در مقابل تعدیل جزیی سود حاصله متعاقب کاهش ساعات کار رو ترش کنند. شکر میل مینمایند.

خواستهای محلی

تشکلهای محلی بسته به موقعیت و امکانات میتوانند خواسته های معینی را در دستور قرار دهند. ایجاد غذاخوری های دولتی برای تغذیه کارگران بیکار از تجربیات کلاسیک مبارزه علیه بیکاری بحساب میاید. نمونه دیگری از این خواست های شناخته شده فشار به مقامات محلی و دولتی برای پروژه های ساختمانی و عمرانی در محل است. بهبود بهداشت محل و یا اسفالت مسیر عبور و همگی با اتکا به نیروی کار بیکاران؛ میباشد.

ششم - روشهای مبارزه

شرط اول موفقیت کارگران در اقدام دست جمعی آنهاست. نقطه قوت کارگران شاغل در تمرکز آنها در کارخانه است. پاتوقهای کارگری میتواند ضعف پراکندگی کارگران بیکار را جبران کند.

پاتوقهایی که امکان تماس، بحث، انتقال تجربه و رفاقت چهره به چهره را فراهم میآورد. این پاتوقها باید در محلهای پر رفت و آمد، در مقابل اداره کار، در مقابل کارخانه های بزرگ انتخاب گردند. تماس از نزدیک با صاحبان منازل اطراف پاتوق، با رهگذران جهت جلب سمیاتی آنها از اهمیت ویژه برخوردار است. کارگران باید بیاموزند که هر کاری را مشترک و دست جمعی انجام دهند؛ با هم به اداره مسکن و مالیت و یارانه ها سرزنند و مشترکا اقدام کنند.

بسیار حیاتی است بخاطر آورد که مبارزه علیه بیکاری امر کارگران شاغل نیز هست. روشهای مبارزه باید طوری باشد که کارگران شاغل را نیز شریک سازد. آیا نمیتوان تصور کرد که در روزهای معین رانندگان اتوبوسرانی کارگران بیکار را مجانا سوار کنند؟ کارگران اداره آب و برق کنتور منازل کارگران بیکار را بنفع کارگران و قبوض پرداختی نازلتر گزارش نمایند؟ آیا نمیشود تصور کرد آیین نامه شرکتیهای تعاونی کارگری کارخانه ها را بگونه ای تغییر داد که کارگران اخراجی کماکان بتوانند عضو شرکت تعاونی باقی بمانند و به این ترتیب کماکان در جلسات و تصمیم گیریها شرکت داشته باشند؟ آیا نمیشود تصور کرد کارگران کارخانه تصمیم بگیرند در روزهای معینی سلف سرویس کارخانه باید بر روی کارگران بیکار باز باشد؟ ناگفته پیداست که دامنه کارگران بیکار بسیار فراتر از کارگران ساختمانی است. تجمعات بیکاران در مراکز شهری شامل کارگران با انواع تخصص و زمینه ها است. لازم است دامنه پاتوقهای کارگری از صرف کارگران ساختمانی فراتر برده شود و همه کارگران بیکار را در خود بگنجانند. در عین حال این کارگران با انواع پیوندها در هم تنیده شده اند، کارگرانی که در تیم فوتبال آخر هفته با هم بازی میکنند، در تماشای مسابقه فوتبال محبوب خود مشترکا اقدام میکنند، برای کودکان همدیگر کلاسهای آموزش نقاشی

هفتم: تناسب قوا و کار قانونی یا گدایی و توجیه

تسلیم

در سازمان دادن مبارزات کارگری هیچ چیز احمقانه تر از ندیدن و بحساب آوردن تناسب قوا نیست. رفرمیسم، قدر گذاری دستاوردهای هر چقدر کوچک، از الفبای مبارزه کارگری است. هیچ فعال کارگری نمیتواند و مجاز نیست ظرفیتهای سرکوب حکومت علیه کارگر و اعتراض کارگری را دست کم بگیرد. اما در مبارزه طبقه کارگر در ایران رفرمیسم و تناسب قوا به پتکی علیه خود طبقه کارگر تبدیل شده است. در قضاوت درباره مبارزه طبقه کارگر در ایران نمیتوان بسادگی از کنار یک پدیده عمیقا دردناک و در عین حال عمیقا مسخره گذشت. امروز طبقه کارگر در ایران از موقعیت قدرتمندی برخوردار است، در یکی از هارترین حکومتهای ضد کارگری دنیا، روز نیست که کارگران قانون را به بازی نگیرند، اعتصاب و تجمع برپا ندارند. آیا کلمه دیگری بجز "مسخره"

میتوان بکار برد زمانیکه همین اعتصابات با دست بدامن شدن به فلان آیت الله و یا اعلام وفاداری به بهمان جناح رژیم و یا بیانات مظلوم نمایانه به کجراه برده میشود؟ این تیری است که کارگران با دست خود به پای خود خالی میکنند. وقت آن رسیده است که برای همیشه به این دور باطل پایان داد. آیا کارگران نمیبینند که پلیس و سرکوبگران به اینگونه باصطلاح تاکتیکیها (استفاده از رفسنجانی علیه احمدنژاد و یا امثال آن) تره هم خرد نمیکند؟ آیا کارگران تجربه نکرده اند که صلوات فرستادن و اعلام وفاداری به خمینی سر سوزنی نه کارفرما و نه پاسداران کمیته را خر نمیکند؟ چرا باید کارگران بجای نقشه ریزی قدم های بعدی در اعتراضشان، داوطلبانه و با خود فریبی سرنوشت مبارزه شان را به مزخرفات خانه کارگرها بر باد بدهند؟

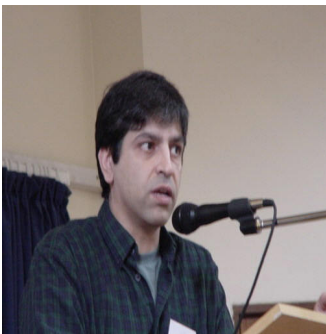
باید یکبار برای همیشه تعیین تکلیف کرد که ارگانهای دست ساز دولتی و در راس آنها شورهای اسلامی مظهر و مجرای هیچ رفرم و یک سر سوزن بهبود نبوده اند. اینها ارگانهای جاسوسی و پخش سموم ضد کارگری هستند.

حماقت محض است که روی اینها و تعلقشان به رژیم بعنوان یک سپر حساب باز کرد. اینها، زبان و آداب و روشهایشان را باید رسوا کرد. وقت آنستکه طبقه کارگر در ایران لمپنیسم اسلامی را از خود بتکاند. کارگر مظلوم نیست، گدا نیست. کارگر باید بداند ترس سرمایه دار از او و احترام اجتماعی که متوجه اعتراض کارگری است، تنها و تنها بخاطر قدرتی است که در صف همبسته کارگران نهفته است.

کارگران جمع بینوایان جامعه نیستند. کارگران بخت برگشتگان، قربانیان زلزله و سیل نیستند. سرمایه دار و صاحبان جامعه از در هیبت هر کارگر یک دشمن طبقاتی میبینند. ببینید سی سل است چگونه بی امان به کارگر تسلیم شده، کارگر بنا به تعریف شورای اسلامی، حمله میشود! طنز تلخ اینجاست که تصویر موجود از تناسب قوا واقعی نیست. تصویر موجود از کارگر و دیوار کوتاه او قلابی و ساختگی است. هر اعتراض کارگری باید و انتظار می رود پژواک این پیام باشد که: دیگر بس است. جانمان به لیمان رسیده

پروژه های اقتصادی جمهوری اسلامی

مصاحبه کمونیست با امان کفا



کمونیست: مسئله آینده اقتصاد ایران و حل معضلات اقتصادی یکی از مسائل مورد بحث دولت ایران و محافل مختلف دانشگاهی در ایران است. خامنه ای و سخنرانیهای دوره اخیر او و طرح "اقتصاد مقاومتی و ایجاد حماسه اقتصادی" و صادر کردن دستور العمهای اجرایی به قوای سه گانه و رفع موانع قانونی و اجرایی این طرح توسط شخص خامنه ای، نه تنها به سر تیتز روزنامه های ایران بلکه بحث داغ در محافل سیاسی، در مجلس و دولت و کل ارگانهای سیاسی و اجرایی ایران است. در این زمینه طرحها و برنامه هایی برای جلب سرمایه خارجی و تامین امنیت آن در دستور دارند. بحث رشد بخش صنعتی و تولیدات صنعتی و عدم اتکا به فروش نفت بار

دیگر روی میز بورژوازی ایران و دولت و شخص ولی فقیه قرار گرفته است. در ادامه این جهت همین مدت اخیر شاهد خصوصی سازیهای نسبتاً وسیع در ایران بوده ایم. اولین سوال این است که مضمون و محتوای این جهت گیری چه است؟

امان کفا: شما به نکات متعددی اشاره کرده اید که در محافل گوناگون مطرح هستند، که می شود هر کدام را جداگانه بررسی کرد. اما تا آنجا که به چهارچوب عمومی آنها مربوط است، می توان این گونه پاسخ داد که با وجود نزاع ها و اختلاف نظرهایی که در میان جناح های بورژوازی وجود دارد، مضمون و جهتگیری اصلی که این بحث ها تعقیب می کنند همانا تعیین آن برنامه ها و روش های پیشبردی است که سرمایه گزاری در ایران افزایش یافته و گردش علی العموم آن بتواند بی دردر ادامه یابد.

در ابتدا باید گفت که بحث های مطرح شده تا به امروز در مورد آینده اقتصاد ایران در محافل دولتی، وقتیکه در دسترس عموم قرار داده می شود آنقدر پیچیده و بغرنج نشان داده می شود که سردر آوردن از آنها کار ساده ای به نظر نمی رسد. چنین وانمود می کنند که فهمیدن آن ها نیازمند سطح بالای دانش، مدارک و آمار هایی است که خارج از حیطه درک و شعور آدم های معمولی جامعه و مشخصاً کارگر است. در صورتیکه بخش قابل توجهی از آن ها، نه جدید است و نه به آن پیچیدگی که عموماً بیان می کنند. باید در وهله اول، این پرده تیره ای که روی آن پهن کرده اند را کنار زد تا کارگر هم بتواند به روشنی و با شفافیت نه تنها مطلع شود که آگاهانه در این بحث دخالت کند و رابطه خود را با این پدیده تعریف کند. محتوا و مضمون جهت گیری هایی که شما گفتید بر چند فاکتور اصلی استوار است، که برای ما بر اساس فرض های معینی قابل بررسی است.

اول اینکه جامعه ایران، جامعه سرمایه داری است. بی شک همچون تمامی جوامع سرمایه داری، در ایران نیز سیاست این و یا آن جناح سرمایه نیست که برنامه اقتصادی را تعیین می کند، بلکه سیاست و برنامه های ارائه شده، خود بازتاب و بیان همان

مطرح است، در حقیقت نه بیانی جناحی، وزارتخانه ای، و این یا آن دولت و هیئت های کابینه ای، و حتی روسای گوناگون دولتی و غیر دولتی، بلکه داده و پیش فرض تمامی اقشار بورژوازی در ایران است. قطع شدن این شریان رابطه با سرمایه جهانی، به معنی تیشه به ریشه زدن کل درجه بالای سودآوری سرمایه در ایران است. کافی است به گفتمان هایشان توجه کنید.

امان کفا: اگر از آن منظری که قبلاً اشاره شد سراغ بحث داغ خصوصی کردن ها برویم، آنوقت دوری ها و نزدیکی های طبقاتی و جناحی کاملاً آشکار می شود. مسلماً سرمایه جهانی صدور سرمایه را به طرق متفاوتی انجام می دهد. در ایران یکی از راه های سنتی آن، از طریق فروش نفت بوده است. این یکی از درجه هایی است که سرمایه های به اندازه کافی حییمی در اختیار دولت قرار می گیرد تا بتواند زیربنای مناسب را بسازد و آنوقت سرمایه جهانی بتواند با هر سومیه گذاری مستقیم خود در ایران، از صرف هزینه های زیر بنایی صرفه جویی کنند. چنین عملکردی، در تمامی کشورهای که سرمایه به آنها صادر می شود، مستقیماً دولت را بمتابه کارفرمای عظیمی در جامعه قرار می دهد. در

ایران هم، چه در دوره پهلوی و چه امروز، همینگونه بوده است. سرمایه خصوصی در ایران در تمامی دوره حضورش، هیچوقت آن حجم مورد نیاز برای سرمایه گذاری های عظیم ساختاری، مثل صنایع پتروشیمی، فولاد، ذوب آهن، اتمی و پروژه های عمرانی پایه ای و غیره را نداشته است. سرمایه خصوصی بومی، به معنای واقعی کلمه، با وجود اینکه از نظر تعداد بنگاه ها و شرکت ها بسیار است، ولیکن عموماً به مراکز تولیدی کوچک تر در ایران محدود بوده است. علاوه بر این، بخش زیادی از آنچه در دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد خصوصی شد، طبق اظهارات خودشان، عموماً در سطح تحویل دادن کنترل قطعه قطعه شده پروژه های نیمه بزرگ و بزرگ، انجام گرفت که بدست آشنایان خودی داده شد، و پروژه های نسبتاً بزرگتر هم که به ارگان های وابسته، نظیر سپاه و بنیادهای مستضعفین و غیره داده شد. حتی بانک های خصوصی و بازار بورسی هم که براه افتاد، در دست همین ها بود. دولت بخشی را تحویل بورس می داد و یکی از همین شرکت های ساخته شده سهام آتراه، آنهم به قیمت ارزان تر از حد ارائه شده، می خرید.

کل بحث خصوصی سازی، اما، به معنی انجام پروژه ای بود که طی آن، دولت امکاناتی فراهم کند که بازار گشایشی پیدا کند و سرمایه های بزرگتری به ایران صادر شود. یکی از ملزومات اصلی این امر، اما، فراهم آوردن شرایطی بود که طبق آن بورژوازی و دولتش در ایران بتواند بخشی از امکانات و تسهیلاتی که در اختیار کارگر هست، را در جامعه کاهش دهد، کارگر را بطور کلی در موقعیت اقتصادی نسبتاً ضعیف تری قرار دهد و یا بدین ترتیب کل میزان دستمزد را کاهش دهد.

در این راستا از جمله اجرای طرح یارانه ها، به مثابه طرحی که چندین دهه سرمایه در ایران قادر به اجرایش نشده بود، است. طرحی که از ستون های پایه ای بود که توانست درجه سودآوری در ایران را بمراتب افزایش دهد. اجرای این طرح بطور عینی، صفوف بورژوازی در ایران را پشت سرکل هیئت حاکمه جمهوری اسلامی، بمتابه نیروی واقعی و مجری اصلی پیشبرنده کل

مطرح است، در حقیقت نه بیانی جناحی، وزارتخانه ای، و این یا آن دولت و هیئت های کابینه ای، و حتی روسای گوناگون دولتی و غیر دولتی، بلکه داده و پیش فرض تمامی اقشار بورژوازی در ایران است. قطع شدن این شریان رابطه با سرمایه جهانی، به معنی تیشه به ریشه زدن کل درجه بالای سودآوری سرمایه در ایران است. کافی است به گفتمان هایشان توجه کنید. برای نمونه، هر جناحی، چه سبز، سیاه، معتدل و ... وقتی که به جناح بغل دستی اش ایراد می گیرد، با همین معیاررابطه با سرمایه جهانی است که به مجادله می پردازد. آیا توانسته است این و یا آن قرارداد را با فلان شرکت کارتلی ببندد؟ کدام در «خارج» مورد قبول تر است. فخر فروشی و افاده هایشان نسبت به همدیگر این است که کدامی شان قادر به نزدیکی و یا اتصال به بازارهای اصلی «غربی» و نه «چینی» شده است. آن جناحی را نالایی می دانند که مثلاً رابطه با آمریکا را خراب کرده است. احمدی نژاد بی کفایت بوده، ولی مثلاً روحانی معتبر است چونکه توانسته نظرشان را جلب کند!

فراتر از این، کل بورژوازی در ایران، مستقل از اقشار و جناح هایش، همواره سعی کرده است که این نیاز طبقاتی اش را به نیاز جامعه بدل کند. در حقیقت این امر، یکی از اهداف ورکن های اصلی کل تبلیغات بورژوازی در ایران است تا این نیاز سرمایه را به افق و داده کارگر و کل جامعه مبدل سازد، تا هر کارگری هم قبول کند که هر آنکه خدشه ای به این شریان اصلی وارد سازد، کل جامعه ایران و هفتاد و چند میلیون انسان در آن نیز با ورشکستگی، بیکاری، بدبختی و هزاران بلائی آسمانی مواجه خواهد کرد. امروز دولت روحانی را تماماً با این "خاصیت جادویی" به جامعه معرفی کرده اند و برای قبولاندن آن به همگان روزانه کلی خرج می کنند که تنها راه نجات هر تک نفر در ایران از کریدور سجده کردن پشت سر آقا می گذرد. چه بسا که ایشان، هدف والایی چون «بازگرداندن» ایران به بازار جهانی را در دستور خویش دارد و می خواهد عملی کند! و گویا در مقابل آن "بی سر و پاهای" ناوارد و خودی ایستاده و شرایطی را فراهم ساخته تا حضرات سرمایه های امپریالیستی هم نتوانند قدم رنجه کنند و به ایران سرازیر شوند و بهشت برین در کشور گل و بلبل عملی شود.

قبول چنین افقی، عملاً کارگر را "کت بسته" در مقابل بورژوا قرار می دهد. همین تصویراست که هر روزه کل میدیایشان پمپاژ می کند تا به کارگر بقبولانند که اوست که به سرمایه نیازمند است و نه برعکس. گویی این سرمایه دارانند که کارآفرینانند و آنهم نه فقط اشتغال بلکه اصلاً زنده ماندن و زندگی کردن را برای کارگر خلق می کنند و هر عملکرد و اعتراض به آن، کفر است و به سیاهی آینده او و کل جامعه می انجامد.

کمونیست: بحث خصوصی سازی و سپردن سرنوشت اقتصاد ایران به قوانین بازار در کل تاریخ جمهوری اسلامی مطرح بوده است. ما غیر از دوره جنگ با عراق که دوره ویژه ای بود و اقتصاد ایران تابع قوانین جنگ و شرایط آن بود، به اعتباری شاهد اقتصاد دولتی در ایران نیستیم. دولت رفسنجانی و طرحهای سازندگی او و پروژه چشم انداز ۲۰ ساله جمهوری اسلامی، خصوصی

اقتصاد و زیر بنای سرمایه داری است. مسلماً منظور این نیست که سیاست مهم نیست، بلکه تکلیف بر این است که حتی استثناً در این امر، برای نمونه در دوره های انقلابی که سیاست بر اقتصاد پیشی می گیرد، خود دال بر صحت همان اصل پایه ای است.

دوم اینکه سرمایه داری در ایران، نه همچون سرمایه داری در کشورهای متروپول، بلکه همانند سرمایه داری در در حوزه کشورهای است که سرمایه به آن صادر می شود. کارتل های جهانی، سرمایه های کلان خود را به کشورهای صادر می کنند که بیشترین سودآوری و امنیت لازم برای تضمین آن سودآوری را برایشان داشته باشد. به این ترتیب سرمایه امپریالیستی بدنبال سود بیشتر است که سرمایه اش را صادر می کند، یعنی با این هدف که بتواند ارزش اضافه ای که بابت هر واحد سرمایه به جیب میزند، بمراتب بالاتر از و یا مافوق آنچه باشد که برایش در کشور متروپل ممکن است. تصاحب مافوق سود تولید شده در کشوری که به آن سرمایه صادر می شود، هدف اصلی صدورسرمایه برای سرمایه جهانی است. فراتر از این، چنین صدور سرمایه ای تنها در صورتی برای سرمایه امپریالیستی مطرح است که مافوق سود تولید شده از کشوری باشد که در آن نه تنها کار ارزان وجود دارد، بلکه تضمین ارزان نگه داشتن آن را نیز وجود داشته باشد.

وجود دیکتاتوری و سرکوب وسیع و عریان در کشورهای نظیر ایران، به این اعتبار، نه از بد طینتی این یا آخوند و یا آقازاده، بلکه از آنجاست که کل روبنای سیاسی و دولت در این کشورهای می بایستی دیکتاتوری عریان و لجام گسیخته ای داشته باشد که هر اعتراض به این رابطه و استثمار شدید را در نطفه خفه کند. در یک کلام، دیکتاتوری موجود در ایران، نه زاده و معجون مربوط به جمهوری اسلامی و یا جناح هایش، بلکه خصلت داده شده و مفروض کلیه دولت ها و روبنای سیاسی تمامی کشورهای است که در حوزه صدور سرمایه امپریالیستی قرار دارند.

در عین حال و به همین اعتبار، درجه رشد و گردش وسیعترسرمایه در ایران نیز خود در گرو فراهم آوردن شرایطی است که بتوان در دل آن حجم هرچه بیشتری از این سرمایه «خارجی» را به خود جلب کرد. این نیاز، همچون نیاز دهقان است به باران تا بتواند بهره برداری از زمین را، نه برای فصلی که در آن تولید میکند، بلکه برای دوره ای طولانی تر، ممکن و تضمین کند. بدین معنی آنچه که تحت عنوان نیاز به وصل شدن به بازار جهانی، در این محافلی که شما نام بردید

دستگاه رنگارنگ خود دقیقاً علیه کارگر کنند. هر کارگر باید فعالیت و مقاومت و دلیری کارگران زندانی و همه اعتراضات هم طبقه ای های خود را به خود متعلق بدانند. در این موقعیت دهها دست پیدا میشود که گوش شورای اسلامی را بگیرد تا رفع مزاحمت گردد. از تشخیص توازن قوا در نبرد معین تا رقصیدن به ساز شکست طلبان یکدنیا فاصله وجود دارد.

نتیجه گیری – رو به آینده
طبقه کارگر در ایران در فاصله سالهای ۵۷ تا ۶۰ تجربه بسیار غنی و پر تلاطمی را در زمینه بیکاری و مشخصاً بیمه بیکاری در حافظه زنده

از مبارزه علیه بیکاری تا ...

است. به زیرتان میکشیم. پادگانها را روی سرتان خراب میکنیم. قبلاً اینکار را کرده ایم. اینبار اسلحه ها را به احدی نخواهیم داد ... حکومت خود راسو کار میاوریم! تا زمانیکه صف خود را آماده میسازیم و همین امروز حق خود را میخواهیم!

جا دارد هر کارگر و هر اعتراض کارگری خود را در قالب کل طبقه بنگرد. کارگر باید ببیند کل این حکومت قلتشن از دست کارگر به ذله آمده است. پول ندارند چون هر چه بیشتر باید صرف زندان و زندان بان و خیرنگار یاهو گو و دم و بیکاری و مشخصاً بیمه بیکاری در حافظه زنده

خود دارد. از مهمترین خصوصیات مبارزات آندوره باید چند نکته را برجسته ساخت. آن تحریکات از آلیاز بسیار بالای کمونیستی و طبقاتی کارگری برخوردار بودند. توده ای بودن آن تشکلهای دامنه مانور زیادی به آنها اعطا میکرد. ویژگی مهم دیگر گرایش و تمایل به اتصال سایر تشکلهای است. و بلاخره عدم توهم به جناحهای رژیم را باید نام برد. جمهوری اسلامی تنها به تکیه سرکوب خونین سال ۶۰ توانست آن تشکلهای را سرکوب کند. شرایط امروز در بسیاری موارد یادآور موقعیت مشابه ان سالها است.

۳۰ مه ۲۰۱۴

بیمه بیکاری و بخشهای مهمی از مبارزه ای که در طول نوشته مورد بحث قرار گرفت میتواند به

پروژه های اقتصادی ...

سیاست توانمند کردن طبقاتی بورژوازی بود، به صف کرد.

امری که بانک جهانی اجرائش را جزو یکی از بزرگترین و جسورانه ترین عملکردهای جمهوری اسلامی نامید. این ملزومات و اقدامات توانست با کاهش عمومی دستمزد کارگر به این ترتیب، ایران را برای جلب سرمایه مقبول تر و جذاب تر کند. برای پیشبرد چنین سیاستی، تهاجمی همه جانبه به طبقه کارگر انجام گرفت، تهاجمی که توافق کلیه جناح های بورژوازی ایران، منجمله ولایت فقیه و شرکت ها و موسسات متعلق به بیت رهبری را شامل می شد. رهبری این پروژه را در آن دوره، "گلوله مذاب" جمهوری اسلامی در قالب خامنه ای - احمدی نژاد، بعهده داشت.

مسئله مهم ترین فاکتور در اجرای چنین طرحی همان تحمیل خفقان سیاسی و لجام گسیخته ای بود که جمهوری اسلامی سازمان داده بود.

علیرغم شباهت هایی، خصوصی کردن های ایندوره با خصوصی کردن ها در مثلا انگلیس دوره تاجر متفاوت بود. جالب اینکه، در این میان جناح سبز هیئت حاکمه، که در کل این تصویر از کار کرد اقتصاد با دولت وقت هم نظر بود، تنها بدنبال سهم خواهی بیشتر بود. سهم خواهی که تحت نام مکرر سیاه به نزار با دولت وقت رفت. سخنوران لیبرال دو آتشه به عشق رویای سرمایه داری آزاد، به این انتقاد داشتند که «اختصاصی سازی» و نه «خصوصی سازی» صورت گرفته است! و منتقدان حاشیه ای تر دانشگاهی، ایرادشان این بود که این خصوصی سازی ها، تاراج «سرمایه های مردمی» است. البته همه شان هم از فشاری که به کارگر در این پروسه آمده ابراز ناراضایتی و یا حتی انزجار می کردند، تا به مقاصد دیگر برسند. یکی کارگر را برای سیاه لشکر شدن جهت گرفتن سهم سیاسی بیشتر برای خودش فرامیخواند، و دیگری برای جلوگیری از حراج سرمایه وطنی.

آنچه که بایستی توجه داشت این است که طرح های خصوصی سازی که در دوره فعلی مطرح شده است، بمراتب فراتر از طرح های قبلی است. این طرح ها، هدفشان به میزان زیادی پاسخ به شرطو شروطی است که در مذاکرات فعلی با دول غربی در جریان است و اینکه یکی از آنها کاهش سهم نیروهای نظیر سپاه و غیره در اقتصاد ایران است.

کمونیزم: جلب سرمایه خارجی و سرمایه گذاری در ایران یک پای جدی مباحثات تئوری سنهای جمهوری اسلامی و دانشگاهیان و اقتصاد دانان آنها است. جلب سرمایه خارجی و رشد بخش صنعتی و تولید برای صادرات در صنعت که شعار بسیار قدیمی و آزوی دیرینه بورژوازی ایران است، در گرو چه است؟ چه موانعی در مقابل آن است و چقدر با توجه به فاکتورهای جهانی و منطقه ای و موقعیت خود جمهوری اسلامی ممکن است؟

امان کفا: پیشرفت از نظر بورژوازی در ایران، در گرو وجود حی و حاضر کارگر ارزان، و همانطور که اشاره شد، ارزان نگه داشتن آن است. مسلما، همچون هر نقطه دیگر دنیا، سرمایه در ایران نیز برای سودآوری بیشتر و بیشتر و رشد اقتصادی نشان داده می شود، تنها با حضور کلرگ ارزان میسر نمی شود و نیازمند دسترسی به وسایل تولید مدرن و سرمایه گذاری های گسترده و روز افزون است.

در دوره رژیم پهلوی، رابطه ای که با بازار جهانی برقرار بود به شکلی بود که صدور سرمایه با مشکلات متعددی که امروز وجود دارد، مواجه نبود. انقلاب ۵۷ در این میان وقفه ای ایجاد کرد. کارگر به میدان آمد و نقشه ها و روابط داده شده را زیر و رو کرد. بورژوازی جهانی، هم پیمان با بورژوازی ایران، خواهان شرایطی و

استفاده از هر ابزاری بودند که، جلوی طبقه کارگر قیام کرده بایستند، جلوی ضرر دراز مدت را بگیرند، و برای عقب راندن هر دستاورد طبقه کارگر در ایران و تثبیت سیطره سیاسی و حکومتی سرمایه، اسلام را بکار گیرند.

در این دوره نیازتضمین عقب راندن طبقه کارگر، نیازی عاجل و دوره ای را تحمیل کرد. خمینی در بیان همین نیاز دوره ای بورژوازی نه فقط در ایران بلکه در راستان منافع بلند مدت کل سرمایه جهانی، ابراز کرد که «اقتصاد مال خر است»، تثبیت حکومت اصل مقدم روز است و «همه کارگردن». تا سرکوبی بی سابقه و سراسری را سازمان دهد و انتقام بورژوازی از هر کارگر و آزادیخواهی که علیه حکومت سرمایه قیام کرده بود را بگیرد.

با شکست انقلاب، اما کار جمهوری اسلامی و مقبولیت دوره ای آن هم به پایان رسید و باری دیگر مسئله اصلی اقتصاد و برنامه ریزی حول همان سیاست مقبول بودن ایران برای جلب سرمایه، مطرح گردید. جمهوری اسلامی، به این اعتبار بهترین الگرناتیو دولتی و قابل قبول و بلامنزاع سرمایه در ایران نبود، و از نظر ساختاری و سیاسی هم بند نافش به انقلاب ۵۷ وصل بود. ولیکن از یکطرف بی اعتباری و عدم توانایی سیاسی جناح مقبول سرمایه در ایران، و از طرف دیگر ریسک هرگونه تغییری از پایین در ایران، به این وصله نامناسب سرمایه امکان بقای بیشتری داد.

کل سیاست جمهوری اسلامی در بیان اسلام سیلپی و روابطی که جمهوری اسلامی در منطقه دنبال می کرد، کارت هایی بود که جمهوری اسلامی جهت قبولاندن خود به بورژوازی غرب در جیب داشت. ادامه حیات، تقابل های منطقه ای، بحران درونی آن، و غیره را در پرتو همین جایگاه بازی ثبات ریشه ای جمهوری اسلامی باید در نظر گرفت. علاوه بر این در نیمه دوم دهه ۶۰، و مشخصا با پایان جنگ ایران و عراق، دنیای ۲ قطبی و جنگ سرد هم به پایان رسیده بود و دنیای بیرون مرزهای ایران تغییری جدی کرد. سرمایه جهانی در غرب، و قلدرمنشی آمریکا، و اعلام «نظم نوین جهانی» شکل و رابطه دیگری در سطح بین المللی را مطرح کرده بود.

بازارهای عظیم آسیای جنوب شرقی، کل اروپای شرقی و ... نیاز سرمایه در ایران جهت جلب سرمایه های امپریالیستی را بیش از پیش تشدید کرد. بی افقی جمهوری اسلامی در آندوره در اجرای هرگونه سیاست جدی برای ایجاد تغییری در اوضاع، موجب گسترش اعتراضات وسیع اجتماعی و عروج خواست تغییر شد. این شرایط نیاز به دولت های "اصلاح طلب" را بوجود آورد.

در همان دوره هم، روی کار آوردن خاتمی لیخند بر لب، و اسم رمز «تبادل نظر تمدن ها»، باین تبلیغات همراه بود که او مورد استقبال «جامعه بین المللی» قرار گرفته است، و قرار است که طی ریاست ایشان رابطه با آمریکا و جاری شدن جریان صدور سرمایه بی دردسر برقرار شود.

همان زمان هم هر اعتراض کارگری و هر ابراز وجود آزادیخواهانه ای، چون خاتون آبادها، با سرکوب پاسخ گرفت. در تمام دوره دولت احمدی نژاد در کنار خامنه ای، نیز همین گونه است. از یک سو حمله لجام گسیخته برای جلوگیری از هرگونه «خطر» تحرک از پایین، جهت پایین نگه داشتن ارزش نیروی کار را سازمان می دادند، و از سوی دیگر، شرایط گردش سرمایه در ایران را از بالا تامین میکردند و سازمان میداند. جناح خامنه ای - احمدی نژاد بطور واقعی همین هدف را در برنامه سیاسی و اقتصادی خود مسجل کرد و به تصویب رساند و سعی بر این داشت تا بتواند با استفاده از شرایط بین المللی، (عروج چین و اروپا و چند قطبی شدن دنیای امپریالیستی) امتیاز گیری کند مقبولیت خود را بیشتر نشان دهد.

با وجود هم جتهی های بسیارسیاست های جمهوری اسلامی با سرمایه های جهانی از نظر اقتصادی، و اجرای سیاست های تام و کمال تحمیل

دیکتاتوری لجام گسیخته، دولت جمهوری اسلامی کماکان از پشتوانه امنیتی - سیاسی کافی در مقایسه با بسیاری الگرناتیوهای که در دنیا برای صدور سرمایه جهانی موجود است، برخوردار نیست. و حتی با وجود نزاع های گوناگون درونی جهت سازمان دادن به قانون، عقب راندن فتوا دهندگان در بسیاری از مجاری، نه غرب اطمینان خاطر کامل به قبول آن در بازار غرب را دارد، و نه جمهوری اسلامی از بازار جهانی مطمئن است. به همین دلیل سیاست امتیازگیری جمهوری اسلامی، و ساختارش، بخشی از هویت جمهوری اسلامی است.

در عین حال بورژوازی در ایران، سنتا گسترش صنعت را به مثابه معیار تضمین پیشرفت پایدار و دراز مدت خود دانسته است. کل جناح های سرمایه در ایران در این مورد توافق کامل دارند. اگر درآمد حاصله از مثلا فروش نفت، به سرمایه گذاری در این عرصه تخصیص داده شود (همچون که چند دهه پیش با خرید ذوب آهن اصفهان در دوره رژیم پهلوی صورت گرفت) همه شان احساس شغف می کنند. به همان اندازه، هر دوره ای که این سرمایه گذاری انجام نگردد، نولت را "ارانت خوار" و بی برنامه می نامند! در نوره قبلی حتی اعلام سرمایه گذاری در نیروگاه های اتمی، کل این جناح ها را فوراً به هم نزدیکتر کرد. خواست داشتن صنایع مدرن و تولیدات صنعتی، همچون کشورهای آسیای جنوب شرقی، حسرت سنتی بورژوازی ایران است، و یکی از محورهای پایه ای طرح صنعتی شدن روحانی است.

تا دوره ای جمهوری اسلامی توانست پاسخی کوتاه مدت به این امر بدهد. آهنگ تولید در ایران افزایش یافت. جمعیت کمی و همچنین کیفی طبقه کارگر بمراتب افزایش یافت. ولیکن تحریم ها به مراتب به این افق سرمایه در ایران برای تولید و ارسال به بازارهای دیگر کشورها، لطمات جدی زد. و در این رابطه یک بی افقی کامل را در مقابل کل بورژوازی در ایران قرار داد.

با بروی کار آمدن روحانی، بمتابه یکی از کارگزاران قابل اعتماد و با سابقه جمهوری اسلامی، کل بورژوازی در ایران امیدوار است که بتواند در شرایط امروز بین المللی، به توافقاتی با غرب برسد. تحریم ها منتفی شود، و صدور سرمایه به ایران گسترش یابد. اما این نتیجه گیری محتوم و یا مسلم نیست. طرح صنعتی شدن مورد ارجاع روحانی، و طرح مقاومتی خامنه ای، هر دو یک هدف را در نظر دارند، تصمیم به گسترش تولیدات، و پایین نگه داشتن ارزش نیروی کار. یکی کارگر را به شکیبایی و صبر دعوت می کند تا بهبود شرایطی در آینده میسر شود، و دیگری ژی کارگر می خواهد که از همین امروز به سفت کردن کمربندهایش بیاندیشد و بهبود شرایط کار و معیشتی را نخواهد چون امید کافی به امکان نتیجه مورد توافق مذاکرات در کوتاه مدت را ندارد. به این ترتیب، هر دو خواهان خاموش ماندن کارگر هستند و کل طبقه را به درک شرایط امروز، و به نیاز نگاه کردن به بالا و امید به هیئت حاکمه تر غیب می کنند.

بهرحال امروز هم کل شواهد نشانگر این مسئله است که جمهوری اسلامی کماکان برای جلب سرمایه به ایران در ابعاد وسیع، نیازمند تغییرات جدی ساختاری است. تغییراتی که ما بازای آن در حال حاضر برای جامعه ای که کارگر در آن انقلاب کرده است، برای بورژوازی غیرقابل پیش بینی است. وجود نق و نوق های جناح های بورژوازی برای گشایش سیاسی، تنها نشانه ای از کودنی سیاسی شان است. این برای هیئت حاکمه جمهوری اسلامی که حدود ۳۵ سال در قدرت و حاکمیت بوده است، و نیاز به اختناق سیاسی برای خفه کردن هر اعتراضی در نطفه را تجربه کرده است، پوچ است. برای این بورژوازی حاکم، مسلم است که هرگونه گشایش سیاسی در جامعه ای که انقلاب کرده، مترداف با خطر مرگ است. به همین دلیل حتی حاضر نیست که حزب و تشکل را برای نیروهای خودی اش ممکن سازد. هرگونه انتظار چنین گشایشی آن هم از روحانی با سابقه خدمتش در جمهوری اسلامی توهمی بیش نیست. از طرف

دیگر، انتظار گشایش اقتصادی صرف هم در این کشور، بی عارضه نخواهد بود. جمهوری اسلامی، به همین دلیل کاملا پراگماتیستی عمل خواهد کرد. نیاز به اسلام، و انقیاد جامعه از یک طرف و همچنین وجود قدرت اقتصادی که در دست این حاکمان جامعه است، امکان هر تغییری را محدود می کند. روحانی نیز هنور یک سال از ریاست نش نگذشته است، به پایان ماه عسل دوره انتخاباتی خود رسیده است. وسخنوری هایش مدتی است که حتی با بی اعتنایی بسیاری از آنان که به تغییر ز بالا متوهم بودند، مواجه شده است.

کمونیزم: بازتاب این جهت گیری و عوارض آن بر جامعه و بر طبقه کارگر چیست؟ آیا بهبودی اقتصادی در چشم انداز است؟ تأثیرات این جهت گیری بر زندگی طبقه کارگر ایران بر امنیت شغلی و کاری و معیشت این طبقه چه است؟ کارگر کمونیزم در مقابل این مباحثات جواش چه است و چگونه میتوان در مقابل تعرض به معیشت آن سد بست؟

امان کفا: اینکه واقعا تغییری، بهبود اقتصادی در راه است یا نه را نمی توان با قاطعیت تایید و یا تکذیب کرد. صدور چنین حکمی به چگونگی عملکرد فاکتورهای داخلی، محلی و بین المللی بسیاری گره خورده است. اما آنچه مسلم است این است که جامعه ای که سایه تاریک جنگ، و امکان (و واقعا فقط امکان) تخفیف تحریم ها را می بیند، به همان اندازه به آینده و بهبود، با نگاه مثبت تری می نگرد. چنین نظر مثبتی، در طی تقریبا یک سال اخیر، انتظار و جو دیگری را در مقابل جمعه قرار می دهد و به الطبع امکان بیشتری برای اعتراض کارگری برای گرفتن مطالبات خود فراهم می کند. از یکطرف جوی که به توهیات دامن می زد که روحانی که انتخاب شود، بیکی را کاهش می دهد، تورم را کنترل کند، و غیره، همگی نقش بر آب شده اند. اعتراضات کارگری در طی همین تقریبا یکسال اخیر، شکل و شمایل دیگری به خود گرفته است و در بخش هایی به شیوه های تعرضی و نه تدافعی ظاهر شده است.

امروز که طرح های اجرایی خصوصی سازی ها، ارائه شده است، یکبار دیگر، موقعیت شغلی و امکانات اشتغال کارگر زیر ضرب رفته است. ارتعاشات این موج از حمله به کارگران این بخش ها، خصوصی سازی ها را به یکی از محورهای مبارزات کارگری را بدل می کند. بر خلاف مبلغین طرفدار دولتی شدن ها، برای کارگر شاغل در محیط کار، صاحب کار خصوصی و یا دولتی تغییری در ماهیت رابطه اش با کارگر نمی دهد. ولیکن از آنجا که با این طرح ها، صاحب کار اجازه می یابد که باری دیگر، خواست باز استخدام کارگران را کند و یکدوره دیگر، کارگر را با عدم اطمینان خاطر در مورد اشتغالش مواجه کند، نیاز به برخورد متحدانه کارگران برجسته می شود. به همین دلیل خطاب قرار دادن و مسنول دانستن دولت ونه هر تک کارفرما، درقبال وضعیت معیشتی و بیمه های اجتماعی و بیکاری مکفی برای هر کسی که در ایران زندگی می کند باید همچنان قطب نما باشد.

مسئله محوری دیگر امروز این است که کماکان انتظار بهبود و نگاه به بالا برای تغییر در وضعیت طبقه کارگر برجسته است. یکی از افق هایی که کارگر آگاه و مبارز کمونیزم بایستی در نظر داشته باشد این است که برای بوجود آ

وردن یک گرایش اعتراضی قوی و کاربر، لازم است که افق کارگر برای بهبودی وضعیت این طبقه را از افق بهبودی که بورژوازی تفکیک کند. افق بورژوازیی شامل: جلب کردن سرمایه خارجی، و قبول بازگشت ایران به بازار جهانی، و گشایش اقتصادی که در مقابل جامعه قرار داده اند را از افق کارگری جدا کند. کارگری که قبول کند هرگونه بهبود در شرایط طبقه اش، ناشی و از راه رابطه بین سرمایه و دولتش در ایران با سرمایه جهانی می گذرد، ناچار است که برای فراهم شدن آن شرایط منتظر بماند! چشم هایش به بالا و نگاه اش رو به این و یا آن جناح در هیئت



اتحاد کارگری و جنبش مطالباتی

خالد حاج محمدی



تحولات چند دهه گذشته جامعه ایران و جنگ و دعوای مختلف در میان جناحهای جمهوری اسلامی از زاویه های مختلف مورد توجه و بحث و جدل قرار گرفته است. بورژوازی ایران در دوره های مختلف با همه جدال گرایشات آن بر یک محور مشترک و متفق چرخیده است. این محور، تلاش با برنامه برای تامین و افزایش سود سرمایه، رفع موانع دست و پاگیر آن بوده است. بهبود رابطه با غرب و حل مسئله "بحران هسته ای" و توافق کل حاکمیت برای تامین بهترین شرایط جهت امنیت سرمایه و سرمایه گذاری با هر روند و سیری که طی کرده است، قطب نمای حرکت بورژوازی ایران و دولتهای حاکم بوده است.

طبقه کارگر و امر تشکل های توده ای آن

بر کسی پوشیده نیست که جامعه ایران در چند دهه گذشته تحولاتی عظیم را از سر گذرانده است. امروز ایران یکی از کشورهای صنعتی خاورمیانه با طبقه کارگری عظیم است. طبقه کارگر در جامعه ایران با تحولات بزرگی که این جامعه به خود دیده است و با انقلاباتی که اتفاق افتاده است، با تجاری که انقلاب ۵۷ در اختیار ما گذاشته است، پا به پای بورژوازی این کشور بالغ شده است. امروز بورژوازی ایران با یک طبقه کارگر انقلاب دیده و وسیع و قدرتمند در تولید، با تجربه تشکلهای وسیع کارگری و شوراهایش در دوره انقلاب ۵۷ طرف است. بورژوازی ایران بیش از هر کسی به این واقعیت آگاه است که هیچ تحولی در این جامعه بدون در نظر گرفتن جایگاه این طبقه ممکن نیست.

خودآگاهی بالای بورژوازی ایران به دشمنی طبقاتی خود، به کمونیسم و کارگر و خطر کارگر آگاه و متحد، باعث شده است که در تمام پروژه های خود خنثی کردن طبقه کارگر و تلاشها و فداکاریهای رهبران آن برای اتحاد این طبقه را با دقت دنبال کند. جمهوری اسلامی در ۳۵ سال گذشته، علاوه بر نسل کشی سالهای ۶۰ و پلگسزی کامل مراکز تولیدی از کارگران کمونیست و رهبران و فعالین دلسوز این طبقه، علاوه بر کشتل وسیع و زندان و اخراج هر معترضی در محیط کار، علاوه بر نیروهای حراست و...، دست به سازمان دادن ارگانهای جاسوسی مثل شوراهای اسلامی، انجمنهای اسلامی، خانه کارگر و... زد.

جمهوری اسلامی تلاش کرد با قلع و قمع تشکل های کارگری و نابودی فیزیکی یک نسل کامل از انقلابیون طبقه کارگر، و بر متن ممنوعیت هر نوع تشکل کارگری مستقل، شوراهای و انجمنهای اسلامی و... را به عنوان تنها ظرف و ابزار ممکن و به عنوان "تشکلهای کارگری" به طبقه کارگر قالب کند. کار این تشکل ها علاوه بر امر مبارک پادویی برای مراکز اطلاعات و... این است که در برهوتی که به همت ارگانهای سرکوب و زندان و بی حقوقی مطلق ایجاد کرده اند، طبقه کارگر و اعتراض این طبقه به بیحقوقی خود را در چهارچوب افقهای بورژوایی مهار کنند. غرولندهای گاه و بیگاه شوراهای اسلامی، کانون عالی انجمنها صنفی، خانه کارگر و... به بی حقوقی کارگر و دستمزد و... و پز کارگر دوستی آنها دقیقاً برای سد کردن اعتراض کارگر و سوق دادن و قناعت این طبقه به حداقل خواسته‌ها آنها از طریق مذاکرات و معامله آنها با مقامات "محترم"

جمهوری اسلامی است. در عین حال قرار است از این کانال ضمن مهار طبقه کارگر، آبروی بر باد رفته خود را باز یابد. حقیقت این است که جمهوری اسلامی در ۳۵ سال گذشته بزرگترین خدمت را به بورژوازی ایران کرده است. اگر بگویم صالحترین رژیم در حیاط سیاسی ایران برای جوابگویی به نیاز سرمایه بعد از انقلاب ایران جمهوری اسلامی بوده است، اغراق نکرده ام. تاریخ ۳۵ ساله گذشته تاریخ یک تلاش همه جانبه بورژوایی به رهبری جمهوری اسلامی برای تحمیل بیشترین انشقاق و تحمیل بیشترین محدودیت به طبقه کارگر و بیشترین دشمنی آگاهانه با کمونیسم این طبقه است.

در ۳۵ سال گذشته پا به پای جمهوری اسلامی و خانه کارگر و تشکلهای دست سازشان، شاهد تلاش رهبران و فعالین کارگری برای اتحاد در صفوف طبقه کارگر هستیم. در این پروسه و در نتیجه این تلاشها بعضی از فعالین کارگری توانستند تشکلهای مستقل کارگری در محیط کار خود را سازمان دهند. دو نمونه بارز در این زمینه کارگران شرکت واحد و کارگران هفت تپه است. بررسی تجربه این

دوستان و تلاشهای متعدد دیگری از این قبیل و نگاهی از نزدیک به پروسه ای که طی شده است، به مشکلاتی که با آن مواجه بوده اند و به تجارب مثبت و منفی آن، بدون تردید اهمیت بسزایی برای طبقه کارگر و برای ادامه راه فعالین دلسوز آن در ایران دارد. بحث من بررسی این تجارب نیست. چنین کار ارزشمندی در این نوشته نمیگنجد و بعلاوه دست کسانی را میبوسد که در این تجربه مستقیماً دست داشته اند، در مراحل مختلف آن بوده اند و این تشکل ها در نتیجه کار و تلاش و فداکاریهای فراوان آنها شکل گرفته است و تا اینجا آمده است. من تنها به چند نکته در این زمینه اشاره خواهم کرد که فکر میکنم ضروری است.

جمهوری اسلامی ضمن سرکوب همیشگی در برخورد به طبقه کارگر و کمونیسم این طبقه، تلاش مستمری بخرج داده که افقهای خود و پروژه های خود را به افق طبقه کارگر تبدیل کند. چیزی که متأسفانه کمتر مورد توجه است. جمهوری اسلامی در راس بورژوازی ایران، علاوه بر دامن زدن به انشقاق در رشته های مختلف و تقسیم عملی طبقه کارگر در هر مرکز و با قراردادهای مختلف و زیر دست کارفرماهای مختلف، علاوه بر فلج کردن بخش اصلی نیروی کار حتی در مراکز مهم و در میان پرولتاریای صنعتی ایران، از طریق قراردادهای سفید امضا و موقت، همزمان تلاش کرده است با اخراج و بیکاری فعالین کارگری را از نظر اقتصادی شدیداً تحت فشار قرار دهد و خانواده‌های آنان را چنان در منگنه فشار مالی قور دهد و امنیت شغلی آنان را چنان با مخاطره روبرو کند که دست از تلاش برای اتحاد کارگر و دفاع از حق طلبی این طبقه بردارند. در کنار و همراه آن قطع رابطه فعالین کارگری با توده کارگر را با زندان و پرونده سازی های کدایی علیه آن ها را بطور دائم پیش برده است. در این زمینه نگاهی به سرنوشت فعالین شرکت واحد و هفت تپه به عنوان دو نمونه از تشکلهای مستقل کارگری، بسیار روشن و گویا است. همه فعالین این دو سندیکا علاوه بر دوره های طولانی زندان، وثیقه های سنگین مالی، بطور دائم مورد تهدیدهای مختلف و روزانه قرار گرفته اند. علاوه بر آن تبدیل مراکز کار و از جمله این دو مرکز به محل پلیس و حراست و...، اخراج از کار نیز بخشی از پروژه نا امن کردن محیط کار و فعالیت کارگران است. با اتکا به مجموعه این فشارها متأسفانه چنان محدودیتی را برای این دوستان ایجاد کرده اند که سندیکای شرکت واحد و هفت تپه را عملاً تا حد

بدون تردید هیچ مبارزه ای بدون هزینه نیست. زندان و اخراج و تهدید، شیوه های شناخته شده پلیس سیاسی در برخورد به حق طلبی و اعتراض و اتحاد کارگری بوده و هست و در آینده هم خواهد ماند. لذا بحث این نیست که راهی را در مبارزه انتخاب کرد که فعال کارگری زندان نرود، اخراج و تهدید نشود. چنین راهی وجود خارجی ندارد و چنین انتظاری توهم کامل است. بحث من در این نوشته بر سر سندیکا سازی و جنبش اتحادیه‌ای در ایران و تاریخ و محدودیت های آن نیست. فکر میکنم در اوضاع کنونی باید دست هر جمع و فعل کارگری بتوانند دست چپان کارگر را در دست هم بگذارند و اتحادی در میان آنها ایجاد کنند، رافترد و از تلاش آنها دفاع کرد. اما تجربه این سه دهه در جامعه ایران و در حاکمیت جمهوری اسلامی نشان داده است که سد بستن در مقابل بورژوازی و نولت جمهوری اسلامی در تعرض به طبقه کارگر به این شکل پیش نمیروند و به این شکل جواب مطلوب خود را نمیگیرند. چیزی که تجربه تشکل های موجود نیز به خوبی نشان میدهد. امروز شاهد ایجاد فاصله ای میان توده کارگر در تشکل های فوق با رهبران و هیئت هائی هستیم که به همت آنها این سندیکاها ساخته شد. توقع هر انسانی به درست این است که اگر رهبر و فعال کارگری در یک مرکز به جرم دفاع از حقوق کارگران دستگیر و زندانی شد، فوری با عکس العمل کارگران آن مرکز در دفاع از نماینده و فعال کارگری روبرو شد. چیزی که متأسفانه کمتر اتفاق می افتد. طبیعتاً اولین سؤال این است چرا این اتفاق نمی‌افتد و دلیل این فاصله چیست؟

دهد؟ این مشکلات همین امروز، با همین وضعیت اقتصادی در ایران، قابل حل است. کافی است که طبقه کارگر ایران اراده کند و تشکلات طبقاتی خود را بوجود آورد و متحدانه عمل کند.

آن وضع معیشت کارگر هم بهبود می یابد، تنها سربانی است که سرمایه داران برای سلطنت و منتظر نگاه داشتن کارگر ترسیم کرده اند. کافی است نگاهی بیاندازیم به وضع کارگر در هندوستان و بنگلادش و تایلند و... که باین مشکل رابطه با بازار جهانی مواجه نیستند. ایران نسخه بهتری از آنها بدست خواهد داد. ایران متفاوت است و در آن سرمایه خارجی معجزه میکند و سوئد و آلمان میسازد، توهمات است که طبقات

پروژه های اقتصادی

حاکمه باشد، و این دقیقاً همان زمینی است که بورژوازی برای طبقه کارگر ارسته است.

جدایی این افق برای اینکه طبقه کارگر در ایران بتواند عرض اندام کند، نیاز میرم جنبش ماست. این توهم که اگر رابطه ها حسنه شود و در نتیجه



اتحاد کارگری و جنبش ...

خواست کارگران آن مرکز راه به جایی نمیبرد. راه انداختن هر تحرک کارگری حتی برای حقوق معوقه، که اکنون متأسفانه جزء مشکلات بخش اعظم مراکز کارگری است، بدون بسیج توده کارگر و کاری از پایین به جایی نمیرسد. علاوه بر این حفظ فعالین و رهبران کارگری به عنوان چشم بصیرت طبقه کارگر و ستون فقرات اتحاد کارگران در هر مرکزی با توجه به تلاش جمهوری اسلامی و مراکز جاسوسی و امنیتی آنها برای شناسایی و اخراج و پرونده سازی برای آنها در این شرایط و با توجه به تجارب تاکنونی، تنها با اتکا به بسیج توده کارگر حول خواست و مطالبه آنها مقدور است. کارگران پتروشیمی ماهشهر با استفاده از همین تجارب در اعتصابات خود در سال ۲۰۱۱ برای مذاکره با کارفرما هیئتی بیش از ۲۰ نفر را انتخاب کردند تا چند نفر از جانب کارفرما و دولت و حراست و... سیبل نشوند. در حقیقت جدا کردن فعالین کارگری از توده کارگر و تنها ماندن آنها سیاست جمهوری اسلامی برای فلج کردن هر اتحادی در میان کارگران است. با چنین کاری و با تحقق چنین امری دستگیری فعال کارگری و اخراج و زندان آن بدون اعتراض و مقابله توده کارگران و همکاران آن فعال کارگری امری ساده است، کاری که روزانه شاهد آن هستیم.

لذا نکته اساسی این است که هیچ تشکل کارگری، هیچ سندیکا و اتحادیه ای حتی با فرض شکل گرفتن آنها در این توازن، بدون اتکا به توده کارگر و بسیج از پایین و اتکا به اراده جمعی کارگران، نهایتاً شکست خواهد خورد. زمانی که جمهوری اسلامی و دستگاههای ضد کارگری آنها موفق شدند جمع فعال و نمایندگان یک مرکز را از کارگران آن مرکز جدا کنند و رابطه همیشگی و ارگانیک آنها را به عنوان راس و هدایتگر توده کارگر قطع کنند، ابراز وجود و تلاش جمع چند نفره هر چند از خود گذشته و فداکار به نام کارگر یک مرکز و جمع نماینده و هیئت مؤسس، عملی فردی باقی خواهد ماند. قناعت به این موقعیت و قبول آن به عنوان فعالیت کارگری، حتی اگر بتوان چنین اسمی به آن داد، دیگر اهرمی قدرتمند نیست و از توان و قدرت طبقاتی و متحد خود خالی شده است. در چنین وضعیتی دستگیری و اخراج و زندانی کردن این فعالین، بدون رابطه با توده کارگر و دخالت آنها کاری آسان است که امروز شاهد آنها هستیم.

جنبش مطالباتی سراسری در نبود تشکل کارگری

سد بستن در مقابل تعرض بورژوازی به سطح معیشت طبقه کارگر، وظیفه ای که دولت روحانی با شعار "شکوفایی صنعت و تولید داخلی" و خامنه ای با شعار "جهاد اقتصادی" برای همین امر نعره میزند، جز با راه انداختن جنبش مطالباتی سراسری حول مطالبات اصلی طبقه کارگر مقدور نیست. محور چنین تحرکی نمیتواند بهبود وضع اقتصادی طبقه کارگر بر محوریت افزایش دستمزها و همزمان بیمه بیکاری مکفی و لغو قراردادهای موقت و سفید امضا نباشد. چیزی که تا کنون به کرات توسط خود فعالین کارگری در مناسبتهای مختلف بیان شده است.

تا کنون اعتراضات پراکنده ای که در مراکز مختلف کارگری برای پرداخت حقوق های معوقه، افزایش دستمزد به تناسب تورم، لغو قراردادهای سفید امضا، که بیش از ۸۰ درصد طبقه کارگر را با آن عملاً زنجیر کرده اند، و بیمه بیکاری مکفی صورت گرفته است. امر مسلم این است که توان اعتراض پراکنده طبقه کارگر بر قدرت دولت جمهوری اسلامی نمیچربد و به همین دلیل پیشرفت جدی و بهبودی قابل توجه در وضعیت این بخش از طبقه کارگر حتی برای پرداخت حقوق معوقه مشاهده نمیشود. لازم

به نکر نیست که در مقابل یک دولت ضدکارگری تا دندان مسلح با همه ارگانهای سرکوبش، حاکمیتی که همه جناحهای مختلفش برای تعرض به طبقه کارگر از همدیگر سبقت میگیرند، احتیاج به اتحادی سراسری دارد. مشکل این است که طبقه کارگر در حال حاضر نه تنها تشکل سراسری ندارد، که بطور محلی هم صاحب تشکل مستقل کارگری نیست. راه انداختن جنبش مطالباتی آنهم بطور سراسری در غیاب تشکلهای توده ای طبقه کارگر امری ناممکن به نظر میرسد. جواب به این تناقض که مشکلی واقعی است و گذاشتن راهی در مقابل مبارزات جاری کارگری امری مهم است.

حل تناقض عدم تشکل و راه انداختن جنبش سراسری در دفاع از معیشت طبقه کارگر در این شرایط تنها با اتکا به شبکه محافل کارگری ممکن است. شبکه محافلی که دروازه دید آنها فراتر از یک مرکز و یک رشته خاص است و منافع عمومی تر و به این اعتبار سراسری کل طبقه کارگر را در نظر دارند. این محافل در حال حاضر موجودند و خوشبختانه کم نیستند فعالین شناخته شده ای که امروز نه تنها در ایران بلکه در دنیا به عنوان فعالین و رهبران کارگری شناخته شده اند. هیچ جنبش سراسری خودبخودی روی نمیدهد و حتی اگر بر حسب اتفاق و در مناسبتی اعتراضاتی در همه مراکز کار نیز اتفاق بیفتد دیر یا زود سرکوب میشود. ساختن و راه انداختن و متحد کردن صفی وسیع از طبقه کارگر در ابعاد سراسری، به نقشه آگاهانه و کار شده و توافق شده فعالین بانفوذ و آگاه و هوشیار طبقه کارگر چه در ابعاد سراسری و چه در مراکز اصلی محتاج است. محور چنین اتحادی توافق و اتحاد خود این محافل برای پیشبرد چنین امری است. همچنانکه که تاکید شد، این امر تنها زمانی موفق خواهد شد، که متکی به کاری واقعی از پایین و دخالت کارگران در مراکز مختلف در چنین تحرکی است. هر فعال و جمع کارگری که بخواهند چنین امر مهمی را به پیش ببرند باید متکی به بسیج محلی و ایجاد آمانگی در مراکز تولیدی و... در محل باشند.

کارگر و فعال کارگری که در محل کار خود نتواند تاثیر گذار و محور اتحاد باشد، نتواند متکی به توده کارگر محل و نماینده و آدم بانفوذ در میان آنها باشد، با هر درجه فداکاری فردی و اعتقادات راسخ به رهایی طبقه کارگر، نمیتواند نقش جدی در این راه ایفا کند. امروز کم نیستند کسانی که تلاش میکنند با وصل شدن به افراد مثل خود، با جمع شدن آملهای شریف و برابری طلب، نقش تشکل کارگری حتی در ابعاد سراسری را ایفا کنند. چنین راهی با همه از خود گذشتگی و نیت خیر این انسانها راه به جایی نمیرساند. این همان راهی است که متأسفانه سلها است توسط جمعها و محافل مختلف از کارگر تا دوستدار کارگر طی شده است و به نتیجه ای هم نرسیده است و نخواهد رسید. لذا و همچنانکه اشاره رفت پایه چنین تحرکی بسیج توده کارگر در محل، در کارخانه و مرکز کار است و بدون توان بسیج از پایین و اتکای رهبران محلی به رای و تصمیم جمعی کارگران، چنین امری نه تنها صورت نخواهد گرفت که تولد نیافته سقط خواهد شد.

همچنانکه اشاره کردم موتور محرک تحرک سراسری طبقه کارگر حول مطالبات اصلی و سراسری آن اتحاد رهبران و فعالین کارگری، وصل شدن محافل فعالین کارگری به هم و تصمیم آگاهانه و نقشه مشترک آنها برای بسیج عمومی و سراسری طبقه کارگر است. اتحاد کارگران هوشیار و بانفوذ بطور محلی و متکی بودن شبکه های سراسری به محافل فابریکی و محلی یک بعد جدی این اتفاق است. پایه اتحاد سراسری و توافق سراسری طیفی وسیعی از رهبران بانفوذ و کمونیست طبقه کارگر، متکی به اتحاد محلی همین انسانها در محل کار خود در شکل محافل محلی، کمیته های کمونیستی، جمع فعالین کارگری و یا هر اسم دیگر است. لذا کار در محل، بسیج در محل و ایجاد اتحاد در محل و کار جدی برای اتحاد محلی یک رکن جدی چنین امری است.

کارگران بیکار یک پای این تحرکند

واضح است که راس تحرکی برای دفاع از معیشت طبقه کارگر بیش از همه بر دوش کارگرانی است که شاغل هستند. و در این میان مراکز اصلی بدلیل نقش و قدرت آنها در اقتصاد و در چرخاندن کل جامعه اهمیت به مراتب بیشتری دارند. در عین حال یک پای این تحرک کارگران بیکارند. میلیونها کارگری که قربانی سرمایه اند، نیروی ذخیره ای که هر روز با نشان دادن گوشه ای از زندگی وخیم آنها و ترس از دچار شدن به آن، محافظه کاری و ترس از بیکاری را دامن زده است یک پای چنین تحرکی است. اتحاد کارگر شاغل و بیکار به عنوان یک تن واحد یک فاکتور جدی در هر نوع تحرک کارگری جدی و سراسری است. لذا جذب کارگران بیکار و وصل شدن به آنها از طریق کارگران آگاه و پیشرو و با تئوریت در میان کارگران بیکار امری مهم و حیاتی است. بدون تردید موقعیت کارگران بیکار به هزار و یک دلیل و از همه مهمتر پراکندگی آنها و عدم تمرکز در یک محل مشکلاتی واقعی و جدی است. اما با این وصف اینجا نیز تاکید بر فعالین واقعی در این میدان، کارگران با تئوریت و صاحب نفوذ در میان کارگران بیکار و کسانی که در پاتوقهای آنها و در هر تحرک و تجمعی از آنها حرف آخر را میزنند، اهمیت درجه اول را دارد.

اهمیت نقد افقهای بورژوازی

هیچ استبدادی بدون قانع نگاه داشتن زیر ستان و استثمار شنگان نمیتواند حاکمیت کند. جمهوری اسلامی با هر درجه استبداد، بدون قناعت بخش وسیعی از طبقه کارگر به وضع موجود یک روز هم دوام نمی آورد. کار سیاسی جدی در میان طبقه کارگر و تلاش برای تبدیل افق بورژوازی به افق طبقه کارگر روزانه در حجم عظیم پیش می رود. اگر جمهوری اسلامی بعد از ۳۵ سال در جامعه ایران با یک طبقه کارگر وسیع و میلیونها پرولتر صنعتی سر پا مانده است و هنوز میتواند حاکمیت کند، تعرض کند و در کمال خونسردی پروژه های اقتصادی خود برای تامین سودهای باد آورده پیش ببرد، اساساً به یمن سکوت و خاموشی طبقه کارگر و در راس آن پرولتاریای صنعتی است. ماجرا این است که جمهوری اسلامی با همه ابزارهای خود و نه تنها زندان و اعدام و ... بلکه با تبلیغات وسیع و همه جانبه و کار مستمر سیاسی، چشم بصیرت را از کارگر صنعتی گرفته است. افق انقلاب کارگری را در ابعاد توده ای و در ذهن نیروی آن انقلاب، دست نیافتنی و دور از دسترس کرده است. علاوه بر این افق های خود را به افق حاکم و ذهنیت و امیدواری در ابعاد توده ای در میان طبقه کارگر تبدیل کرده است.

بورژوازی ایران به رهبری دولت های مختلف در هر دوره ای پرچمی را به اهتزاز در آورده اند و حول آن تلاش کرده طبقه کارگر را به وضع موجود قانع کنند. در دوره گذشته وجود تحریم و تهدید خارجی، نبود مواد اولیه و خطر تعطیلی کامل مراکز کار را بهانه راکت ماندن حقوق کارگر، بیکار سازیهای وسیع و افزایش هر روزه قیمتتها کردند. در شرایطی که در همان دوره هزاران بورژوازی ایرانی پولهای افسانه ای بدست آوردند و همه ارگانهای سرکوب و ماشین نظامی و سپاه و ارگانهای مختلف پولهای عظیم باور نکردنی به جیب زدند. امروز امید به رشد اقتصادی در سایه برداشتن تحریمها و بهبود رابطه با غرب، رشد بخش صنعت و به این اعتبار تولید برای صادرات و بالا بردن توان رقابتی در بازار جهانی را به عنوان اهداف خود و در عین حال راهی برای بهبود وضع کل جامعه و از جمله بهبود معیشت طبقه کارگر علم کرده اند. مهم نیست کارگر از بورژوازی بیزار است و یا ناراضی و متنفر است، کارگر به یمن شرایط کار خود و فقر و محرومیتی که همیشه سهمش بوده، ناراضی است. اما مهم این است که بورژوازی توانسته با این افقها و با این پرچمها دهها میلیون کارگر را منتظر نگاه دارد که در

آینده بهبودی در زندگی اش حاصل شود، بیکاری کم شود و رفاه و حقوق کارگر هم بهبودی پیدا کند. در یک کلام تلاش وسیعی میکنند تا به کار بگویند صبر کند که در سایه پر شدن جیبهای آنها وضع او هم بهتر میشود و کارگر چشم به بالا و منتظر نگاه ترحم آمیز دشمنانش امروز و فردا کند و برای فریه شدن بیشتر آنها به جان کنندن در راه پیشبرد پروژه "جهاد اقتصادی" بورژوازی ایران تن بدهد.

کارگر کمونیست، جمع و محافل آگاه، رهبران و کمونیستهای طبقه کارگر بدون نقد این افقها و بدون گذاشتن افقی دیگر در مقابل طبقه کارگر نمیتوانند اتحادی پایدار در میان آنها ایجاد کنند. کار سیاسی جدی در میان طبقه کارگر توسط کارگر کمونیست در محل، افشای افقهای بورژوازی ایران و بر ملا کردن ریاکاری روزانه آنها، قانع کردن کارگر برای اتحاد در صفوف طبقه کارگر و اتکا به نیروی متحد خود و به توان بزرگ خود و به حق طلبی خود، پیش شرط هر بسیج توده ای است. کارگر کمونیستی که فکر میکند نه تنها انقلاب کارگری بلکه و بعلاوه بهبود زندگی روزانه این طبقه در گرو جمع کردن نیرو، کاستن از انشقاق و پراکندگی این طبقه است، بدوا باید بداند که کار سیاسی در میان طبقه کارگر، در محافل و جمعهای کارگری در محل و بالا بردن خودآگاهی آنها پایه هر نوع تحولی به نفع طبقه ما است.

فاکتور دیگر که در این دوره اهمیت به مراتب بالایی دارد نقد ناسیونالیسم در میان طبقه کارگر است که روزانه در ذهن این طبقه پمپاژ میشود. علاوه بر تبلیغات میهن پرستانه و ایران صنعتی و...، تلاش با برنامه ای که علیه کارگر خارجی به عنوان عامل محرومیت و بیکاری کارگر ایرانی راه افتاده است و در این میان فضای دشمنی در میان بخشهای مختلف طبقه کارگر، یک مانع جدی هر نوع اتحادی در طبقه کارگر است. ظاهراً قرار است کارگران با پیشینه افغانستانی قربانیان اول این جنگ کثیف باشند. هیچ اتحاد کارگری و سراسری بدون حمایت کامل از کل طبقه کارگر از "خارجی" و "بومی" تا شاغل و بیکار آن ممکن نیست.

یک امید بزرگ و یک حقیقت تلخ

چنین تحرک بزرگ و سراسری یک نیاز میرم است. این کار مقتور است و همت جدی کارگران آگاه و با نفوذ در مراکز کارگری را می طلبد. اتحاد رهبران آگاه محلی و متقاعد شدن آنها برای قبول چنین تحرکی و راه انداختن تلاشی نقشه مند برای مقابله و سد کردن تعرض بی توهم جمهوری اسلامی به طبقه کارگر را می طلبد. اتحاد سراسری هوشیارترین، آگاهترین و با تئوریت و با نفوذترین رهبران کارگری را می

طلبد. طبقه کارگر برای بهبود زندگی حتی روزانه خود جز این راهی ندارد. فضای کاذب کنونی بر فراز طبقه کارگر و انتظار امروز و فردای بهبود در رشد اقتصادی ایران با اولین تحرکات کارگری رخت بر خواهد بست. دود و ابر سیاهی که بر جامعه ایران از روی نقشه آگاهانه مشتی حقوق بگیر و مفت خور و کلاش

سیاسی مهندسی کرده اند، در مقابل صف متحدما یک روزه دود خواهد شد. طبقه کارگر ایران تجارب گرانبهایی در تاریخ مبارزاتی خود دارد. با اولین تحرکات سراسری ما نسلی از کارگران پا پیش میگذارند و بارقه های تحرکات وسیع کارگری و امید واقعی به انقلاب کارگری و افق انقلاب تب و تاب دیگری به کل جامعه خواهد داد. اینها نه خیال و امید واهی است و نه دور از دسترس. اما کاری جدی از هر کمونیست و هر کارگر کمونیستی میطلبد که این سناریو را قبول نکرده که تا ابد گوشه زندان و فقر و محرومیت و زنجیر شدن بدست مشتی لاشخور سهم طبقه کارگر و رهبران و فعالین آن باشد. این راه به روی ما باز است و این کار از ما ساخته است.

از ترور شخصیت تا اتهامات پلیسی

به فعالین کارگری

مورد منصور اسانلو و شاهرخ زمانی

محمد فتاحی



دو واقعه در هفته های اخیر خرواری ادبیات در مورد دو فعال کارگری نامبرده تولید شده است. صرفنظر از هر موافقت یا مخالفتی با نقش این دو شخصیت کارگری، ترور شخصیت و اتهامات پلیسی بخشی از این ادبیات و مورد بحث این یادداشت اند.

یکم- منصور اسانلو

لحظاتی قبل از نوشتن این یادداشت تنها به بخشی از افشاگری ها علیه اسانلو دسترسی پیدا کرده بودم. منبع من سایت های عمومی چپ بود. برای اطلاع از سطح حملات به وی ناچار شدم اسم ایشان را گوگل کنم. خواننده این سطور میتواند

سراغ اسم ایشان به اضافه کلمات سازشکار، خائن، دزد، بی ناموس، خودفروش و... را در گوگل بگردد تا از وسعت افشاگری های سیاسی اخلاقی مملو از توهین و تحقیر و ترور شخصیت و ضدانسانی مطلع شود. از وزارت اطلاعات تا فعالین چپ و کمونیست منفرد و اعضای گروهها و احزاب کمونیست در این لیست ثبت نام کرده اند. البته که هر شخصیت و گروه مطرحی دوستان و دشمنان خود را دارد. از این نظر وسعت این ادبیات با شهرت و نقش اسانلو کاملا تناسب دارد. این یادداشت قصد پرداختن به همه این خصوصیات و ترور شخصیت ها را نمیتواند داشته باشد. نتیجتاً افشاگری های وزارت اطلاعات علیه این "عنصر مخرب" مورد بحث این یادداشت نیست.

از دشمنان طبقه کارگر برخورد دیگری انتظار نیست. اما شیوه برخورد مدعیان کمونیسم به منصور اسانلو نیازمند نگاه نقادانه است. این طیف با برخوردشان ظاهراً قصد آموزش کارگر و فعال کارگری را دارند. دوره های گذشته افشاگری علیه اسانلو بهانه های دیگری داشت. بهانه این دفعه دریافت علنی کمک مالی صد هزار دلاری از صاحب امتیاز تلویزیون چشم انداز و به دنبال کمک های مالی خردتری از طرف بینندگان این تلویزیون به هدف کمک به فعالین کارگری در ایران است. به دنبال این قضیه سیلی از حملات تحقیرآمیز و شخصیت شکن علیه اسانلو از طرف فعالین چپ غیرکارگری و مدعی کمونیسم به راه افتاد که ایشان خودفروش و خائن و سازشکار است.

منصور اسانلو از مقطع شروع فعالیت خود به عنوان رهبر شرکت واحد هیچگاه خود را جز یک سندیکالیست معرفی نکرده است.

سوال این است که آیا اسانلو کماکان فعال سندیکالیست و مشوق سازماندهی سندیکا و تحلیه نیست؟ کماکان برای همان رفرم های سیاسی اقتصادی تبلیغ نمیکند؟ کسی قادر به انکار این واقعیات نیست. اگر چنین است، سازشکاری و خیانت او چه معنایی دارد؟ به سندیکا سازی و رفرمیسم خیانت کرده است؟ به تعهدی که از روز اول به همکارانش داده بود خیانت کرده است؟ قرار بود کمونیسم و حزب کمونیستی و انقلاب

کمونیست غیر دخالتگر در عرصه زندگی و کار خود گوش فرادهد و برای پرتاب برچسب های راست راست به رهبر سندیکالیست تره خورد کند. قضیه پول!

آنها که علیه اسانلو به خاطر گرفتن پول و کمک مالی برای فعالیت هایش او را تخریب و ترور شخصیت میکنند، میدانند که رهبران کارگری در غرب برای کمپین ها و فعالیت های خود سراغ هر کسی در خیابان و بیرون از خیابان، از مجالس و کنفرانس ها تا پارلمان ها میروند و تقاضای کمک مالی میکنند و کسی هم به خاطر گرفتن کمک مالی از اعضای پارلمان های بورژوایی و بنگاههای مالی سرزنش شان نمی کند. در این عرصه فعال کمونیست دلسوز و فهمیده نقدش را متوجه سبک و شیوه کار و اهداف سیاسی این رهبران میکند نه چند و چون کمک گرفتن شان. تازه از این بگذریم که نقش رهبر سندیکالیست در جایی مانند ایران را نمیشود با نقش رهبر سندیکالیست سندیکاها و اتحادیه های کارگری در غرب را یکی گرفت. اولی برای هر پیشروی در کار خود باید بجنگد و دومی در هر قدم مشغول بده بستان به احزاب طبقه بالاست و خودش هم در خیلی موارد بخشی از الیت طبقه حاکمه هم هست.

قضیه آنجا مضحک میشود که بخشی از فحاشان به اسانلو خود عضو گروهها و احزابی اند که یا در حال حاضر از دول بورژوایی پول میگیرند یا قبلاً گرفته اند و هیچ نقد جدی هم متوجه آنها نشده است. در دوران بعد از انقلاب و سرکوب های اسلامی، تقریباً تمام سازمان ها و احزاب کمونیستی و چپ به خاک عراق وارد شده و بعدها از دولت صدام کمک های مالی و حمایت های لجستیکی تحویل گرفتند. تا این تاریخ هیچ بنی بشر شرافتمندی این اقدام گروههای چپ و کمونیست را مورد افشاگری قرار نداده است، چون هیچ گروه سیاسی چپ تحت تاثیر این کمک ها تغییر خط و مشی سیاسی نداده است. از شاخه های فدایی تاراه کارگر و تا حزب کمونیست ایران و... همه از دم، علیرغم دریافت هر مقدار کمک مالی همان مشی سیاسی را پیش برده اند که از قبل داشتند. اگر کسی ریگی به کفش ندارد، به جای افشاگری علیه دریافت پول از صدام حسین توسط این گروهها سیاست و نقشه و برنامه آنها را افشا یا نقد میکند.

در مورد اسانلو گفته میشود کمک شخصیت های بورژوای نزدیک به دولت امریکا بی هدف نیست. کمک های صدام حسین هم بی هدف نبود. هر دو فشار به جمهوری اسلامی را هدف داشتند و دارند. چه صدام و امریکا بخواهند یا نخواهند هر نیرویی طبق سیاست خود فشار یا جنگ با جمهوری اسلامی پیش می برد. حتی راست ترین نیروهای بورژوایی هم مانند مجاهد و یا جریانات قومی، لگر به عنوان عنصر سناریو سیاهی عمل می کنند، اقدام شان در مسیر اهداف و سیاست های خودشان و از این طریق در مسیر اهداف دولت های بورژوایی دیگر است. سناریو سیاهی عمل کردن اینها نه به خاطر اخذ پول از امریکا که ناشی از ماهیت سیاسی خودشان است.

بعلاوه امروز کسی لیست دریافت کنندگان کمک های مالی چند صدمیلیون دلاری امریکا را در دست ندارد. اگر قرار باشد بر مبنای آن لیست از دریافت کنندگان افشاگری شود، باید منتقدین فعلاً تا اعلام آن لیست منتظر بمانند. در دنیای واقعی اما همه منتقدین شرافتمند سیاسی سیاست و نقشه و عملکرد را مبنای نقدشان قرار میدهند.

سوال اینجاست اگر اینجاست اگر دریافت کمک مالی از دول بورژوایی پول میگیرند یا قبلاً گرفته اند و هیچ نقد جدی هم متوجه آنها نشده است. در دوران بعد از انقلاب و سرکوب های اسلامی، تقریباً تمام سازمان ها و احزاب کمونیستی و چپ به خاک عراق وارد شده و بعدها از دولت صدام کمک های مالی و حمایت های لجستیکی تحویل گرفتند. تا این تاریخ هیچ بنی بشر شرافتمندی این اقدام گروههای چپ و کمونیست را مورد افشاگری قرار نداده است، چون هیچ گروه سیاسی چپ تحت تاثیر این کمک ها تغییر خط و مشی سیاسی نداده است. از شاخه های فدایی تاراه کارگر و تا حزب کمونیست ایران و... همه از دم، علیرغم دریافت هر مقدار کمک مالی همان مشی سیاسی را پیش برده اند که از قبل داشتند. اگر کسی ریگی به کفش ندارد، به جای افشاگری علیه دریافت پول از صدام حسین توسط این گروهها سیاست و نقشه و برنامه آنها را افشا یا نقد میکند.

در مورد اسانلو گفته میشود کمک شخصیت های بورژوای نزدیک به دولت امریکا بی هدف نیست. کمک های صدام حسین هم بی هدف نبود. هر دو فشار به جمهوری اسلامی را هدف داشتند و دارند. چه صدام و امریکا بخواهند یا نخواهند هر نیرویی طبق سیاست خود فشار یا جنگ با جمهوری اسلامی پیش می برد. حتی راست ترین نیروهای بورژوایی هم مانند مجاهد و یا جریانات قومی، لگر به عنوان عنصر سناریو سیاهی عمل می کنند، اقدام شان در مسیر اهداف و سیاست های خودشان و از این طریق در مسیر اهداف دولت های بورژوایی دیگر است. سناریو سیاهی عمل کردن اینها نه به خاطر اخذ پول از امریکا که ناشی از ماهیت سیاسی خودشان است.

بعلاوه امروز کسی لیست دریافت کنندگان کمک های مالی چند صدمیلیون دلاری امریکا را در دست ندارد. اگر قرار باشد بر مبنای آن لیست از دریافت کنندگان افشاگری شود، باید منتقدین فعلاً تا اعلام آن لیست منتظر بمانند. در دنیای واقعی اما همه منتقدین شرافتمند سیاسی سیاست و نقشه و عملکرد را مبنای نقدشان قرار میدهند.

دور به عهده دارند. طبقه کارگر حقنه کنند. طبقه ما را زیر چتر تشکلهای دشمنان ما به زیر چتر شوراها و اسلامی، خانه کارگر و کانون عالی انجمنها و... جمع میکنند که در چهارچوب خط فرمزهای آنها در خدمت ولی فقیه و این و آن مرتع حاکم دست به دعا باشیم. این هم راه دوم است. راهی که در غیاب تلاش ما برای جدا کردن افق خود، افق انقلاب کارگری و جامعه ای انسانی، بورژوازی در مقابل کل طبقه کارگر قرار میدهد و قرار داده است. این نقشی است که تشکلهای دولتی در این

طبقه کارگر حقنه کنند. طبقه ما را زیر چتر تشکلهای دشمنان ما به زیر چتر شوراها و اسلامی، خانه کارگر و کانون عالی انجمنها و... جمع میکنند که در چهارچوب خط فرمزهای آنها در خدمت ولی فقیه و این و آن مرتع حاکم دست به دعا باشیم. این هم راه دوم است. راهی که در غیاب تلاش ما برای جدا کردن افق خود، افق انقلاب کارگری و جامعه ای انسانی، بورژوازی در مقابل کل طبقه کارگر قرار میدهد و قرار داده است. این نقشی است که تشکلهای دولتی در این

اتحاد کارگری و جنبش ...

اما باید اقرار کرد که بورژوازی ایران ساکت

ننشسته است. ما و طبقه ما را به خاک سیاه می نشانند و شوراها و اسلامی و خانه کارگر و بقیه دشمنان رنگارنگ را در لباس دوستی به سراغ طبقه کارگر میفرستند تا با غرولندهای پوچ اعتراضی به عنوان تنها به اصلاح چتر نجات به

کردن امکانات انقلاب خود که حزب کمونیستی ابزار حیاتی آن است راه به جای نخواهند برد. امیدوارم در ادامه به این مهم بپردازم.

به عنوان نکته آخر باید تاکید کنم که یک جنبش استوار و پایدار سراسری کارگری محتاج حزب سیاسی خود است. طبقه کارگر بدون حزب کمونیستی که در همه عرصه های مبارزه طبقاتی این طبقه را در همه ابعاد نمایندگی کند در بهترین حالت از مبارزه جاری برای بهبود در چهارچوب نظام حاکم فراتر نمیرود. هر جمع کمونیستی از طبقه کارگر بدون افق انقلاب کارگری و بدون مهیا

زنده باد انقلاب کارگری

از ترور شخصیت تا اتهامات ...

اسانلو سندیکالیست یا کمونیست دو آتشه کارش یعنی جمع آوری منابع مالی برای فعالیت سیاسی شفاف و سالم و کلرگری اش، محترم است. سگ اش شرف دارد به کارهایی که خیلی ها به بهانه کارگر و انقلاب و اصلاحات میکنند. سگ کار اسانلو شرف دارد به کار تفرقه افکنانه جریانات غیر کارگری و سکتاریست. کاش يك کارگر کمونیست رهبر مانند امثال محمود صالحی جمع آوری کمک مالی وسیع و علنی برای رفقای کلرگر اخراجی و زندانی را در دستور می گذاشت و برای این کار سراغ بورژواها و ثروتمندان شهر هم می رفت و صندوق همیاری برای این کار را علنا ایجاد میکرد. کسی که چنین اقدامی نقد دارد یا مشنگ است یاریگی به کفش دارد.

بخشی از اسانلو فعالین گرایش پارازیتی روشن فکری و تفرقه افکنانه و بی ربط به طبقه کارگر و مکانیسمهای های کار و مبارزه اش هستند. برای اینها سیاست تقفن است و مرز و مرزبندی شان در دنیای واقعی قرار نیست موجب هیچ تغییری شود جز معلوم کردن حدود و ثغور محفل زندگی سیاسی شان. سکت هایی اند که فحاشی و رفتن در سنگر وزارت اطلاعات برایشان هیچ بازتاب اجتماعی ندارد. بخشی هم که احزاب و گروهها را شامل میشود، ریاکار اند و اختلاف سیاسی را پشت تعرض شخصی و اخلاقی و ... قائم میکنند. اختلاف سیاسی اینها هم واقعا با سندیکالیسم نیست، هر چند خودشان اینطور بگویند؛ رقابت و کاسیکاری خرده بورژوای تنگ نظر است که پول گرفتن از دولت ها برای خودشان بی عیب است اما کار اسانلو نه. چرا که امثال اسانلو را رقیب سازمان خود میدانند.

ادعا میشود که اتحادیه همبستگی لهستان زیر رهبری لخ والنسا به دلیل وابستگی مالی به امریکا و کلیسا منحرف شد. چپ هپروتی متوجه نیست که آن تشکل در مقابل دولت به اصطلاح کمونیست لهستان و در شرایط دوران جنگ سرد شکل گرفت و در دل غیبت یک افق کمونیستی و کارگری خیلی طبیعی بود که افق ایجاد یک سیستم بازار آزاد بر حرکت همبستگی لهستان هژمونی کسب کند. چنین مدعیانی اگر در لهستان آن روز حضور داشتند، به جای طرح افق سیاسی متفاوت برای هدایت تحرک کارگری لاید مشاور امنیتی و پلیسی دولت سرکویگر وقت لهستان برای سرکوب رهبران می شدند. چنین نگرشی ناتوانی کارگر نفت در ایران مقطع انقلاب برای رسیدن به قدرت سیاسی را لاید در دریافت کمک های مالی از بازار می بیند و غیبت یک جنبش قدرتمند کمونیستی در آن شرایط را نادیده میگیرد.

چنین حملاتی به اسانلو جاده صاف کن اتهامات و احکام وزارت اطلاعات است تا از این به بعد رفا و همکاران اسانلو در مراکز کارگری را به اتهام دریافت پول از منابع امریکایی روانه زندان کند.

رفیق محمد اشرفی از فعالین پناهنده در ترکیه این

نقد را هم به اسانلو دارد که در مدت کوتاه یکساله پرونده پناهندگی اش را به جایی رسانده و عازم کشور امنی در غرب شده، در حالیکه بقیه فعالین کارگری باید سال ها منتظر بمانند. ایشان متاسفانه متوجه نیست که کسانی با جایگاه سیاسی اجتماعی بالا و شخصیت های مشهور و شناخته شده ای مانند اسانلو نه یک سال بلکه امکان تهیه همه امکانات لازم در عرض چند هفته را هم به غرب باید داشته باشند. برای کمک به اسانلو هزاران شخصیت سیاسی چپ و راست حاضر به کمک اند. نه فقط این، امکانات بین المللی او خیلی بیش از این است که چند هفته بیشتر منتظر پرونده پناهندگی در ترکیه بماند. لذا چنین افشاگری ها علیه او نه واقعیتست و نه منصفانه و نه از کسی مانند رفیق اشرفی قابل انتظار است. اسانلو اگر در داخل قدرت بسیج داشت در خارج هم توان سازماندهی کمک به خود را دارد و این نقطه قوت او را نباید به عنوان یک ضعف او به افشاگری تبدیل کرد. فاکتور موقعیت اجتماعی در خود ایران هم عمل میکند؛ رهبر زندانی انجمن صنفی کارگران چادرملو را هزاران همکار کارگرش به قدرت اعتصاب آزاد میکنند، در حالیکه آن یکی فعال کارگری که در میان کارگران از موقعیت اجتماعی برخوردار نیست را به جز خانواده اش کسی سراغ پرونده اش را هم نمی گیرد.

دوم- شاهرخ زمانی

اگر منصور اسانلو مورد تحقیر و توهین قرار گرفته، برای شاهرخ زمانی پرونده پلیسی ساخته شده و ادعاهای وزارت اطلاعات در مورد وابستگی های سیاسی وی مورد حمایت مخالفین قرار گرفته است. متخصص شاهکار این پرونده سازی برای شاهرخ زمانی آقای عباس فرد و رفیق شان نوید پایور است. اطلاع از اتهامات پلیسی اینها را مدیون ای میل های پشت سر کسی به اسم "جهانگیر محبی" هستم که نوشته اش را چند بار برایم فرستاده است. زمینه ای میل نامبرده اما طوری مزین شده است که انگار در مورد یک جنایتکار جنگی افشاگری شده است؛ زیر عنوان "چه کسانی برای قهرمانان پوشالی جنبش کارگری ایران هورا می کشند؟" نام و لیست بالا بلند تمام انسان های شریفی ردیف شده است که در دوره گذشته از شاهرخ زمانی حمایت کرده اند، به عنوان مجرمینی که به اتهام حمایت شان از این کارگر زندانی باید افشا شوند!

وقتی که از طریق لینک درج شده در ای میل نامبرده به وبسایت شان سری زدم متوجه نوشته دیگری شدم به امضای فرد دیگری به اسم "نوید پایور" با عنوان "نوشته محمد فتاحی در مدح شاهرخ زمانی را خوانده اید!!!؟"

مضمون نوشته مذکور مملو از عقده و بی احترامی و توهین به رسم چپ حاشیه ای است به جرم بی اطلاعی من از انتشار مقاله رفیق شان عباس فرد. در مقدمه من به انتشار مصاحبه شاهرخ زمانی آمده بود که این مصاحبه با سکوت عموم بدرقه شده است. از اینجا بود که مطلع شدم عباس فرد در

مقاله ای چند روز قبل از یادداشت من به مصاحبه شاهرخ زمانی پرداخته بوده است. من از این مقاله مطلع نمی شدم اگر رفیق ایشان چند بار برایم میل نکرده بود. علت هم در این است که مقاله مذکور در هیچ وبسایت مورد مراجعه عموم منتشر نشده بود. عقده گشایی نامبرده با یک حکم پلیسی در خدمت وزارت اطلاعات پایان می پذیرد که بعدا به آن اشاره می کنم.

انتقادات به اصطلاح سیاسی عباس فرد به مصاحبه شاهرخ زمانی زمین و زمان را در می نوردد تا در آخر ثابت کند که اتهامات وزارت اطلاعات در مورد وابستگی شاهرخ زمانی به مجاهد و چریک فدایی صحت دارد! ایشان می نویسند؛ "خود آقای زمانی بارها پرونده اش را سندیکایی و در رابطه با تشکیل «هیأت مؤسس سندیکای کارگران نقاش و تزئینات تهران و حومه» اعلام کرده و مؤکداً گفته است که هیچگونه مدرک و اعترافی جز این در پرونده اش نیست.... در صورتی که آقای زمانی نه بر اساس بازجویی های ادعایی خودش، بلکه بر اساس اتهامات دادستانی رفتار می کند..." یعنی رفتار زمانی ادعای دادستانی را تایید میکند! آقای نوید پایور از رفقای گروهی عباس فرد همین اتهام پلیسی را به شیوه دیگری چنین بیان میکند؛ "...شاید حزب ایشان (یعنی حزب محمد فتاحی) بتواند به همراهی حزب آینده شاهرخ زمانی جناح چپ ارتش آزاد آینده ایران به فرماندهی منصور اسانلو و محسن سازگرا و شاهزاده پهلوی را تشکیل دهد."

هر دو نفر تاکید دارند که پروژه او همان است که وزارت اطلاعات ادعا میکند؛ عباس فرد مدعی است که رفتار آقای زمانی همانی است که دادستانی میگوید و نه آنچه خود ادعا دارد؛ یعنی ادعای دادستانی مبنی بر تعلق ایشان به سازمان مجاهدین و سازمان فدایی مسجل است، چون از نظر آقای عباس فرد، فعالیت ها، دیدگاهها و شیوه کارش شبیه سنت مجاهد و فدایی است. آقای پایور هم مدعی است که شاهرخ زمانی نقشه سازماندهی حزبی مشابه ارتش آزاد سوریه را در سر دارد. فردی که قرار است ارتش آزاد آینده ایران را تشکیل دهد و جامعه را مثل سوریه به روز سیاه بکشاند و یا نیروهایش را مانند مجاهد کرایه ای در اختیار ناتو برای سناریوهای سیاه بگذارد، از نظر اینها هم بهتر نیست که در زندان بماند؟ اتهاماتی که وزارت اطلاعات به عنوان حکم ثابت نشده صادر کرده است، این دو نفر برایش تئوری کشف کرده و "سیاست" به خرج داده اند.

چنین اقدامی مانند این است که در شرایطی که کسی زندان و زیر بازجویی میرود، به جای دفاع از آزادی اش به افشاگری ماهیت خبیث نقشه های سیاسی اش پرداخت و از این طریق اتهامات بزرگو را تایید کرد. مثل این است که وقتی فعالین کمیته هماهنگی دسته جمعی در کرج دستگیر شدند، به جای دفاع از آزادی و حق تجمع شان به سبک کل غیر اجتماعی و اشتباه و اهداف شیطانی مخفیانه شان پرداخت و از این طریق به کمک بازجو رفت.

سوال به سانگی این است که علت این حمایتها از اتهامات پلیسی وزارت اطلاعات چیست؟ هر انسان منصفی میداند که هدف اینها همکاری مستقیم با وزارت اطلاعات نیست. اما هر انسان ساده اندیشی هم می بیند که همین استدلال ها اتوماتیک پشت احکام وزارت اطلاعات سنگر گرفته و بر حقانیت محکومیت شاهرخ زمانی مهر تایید زده اند. علت به سانگی نه یک نقد سیاسی سالم و صمیمانه که شکست دادن یک فعال کارگری زندانی است که خط سیاسی متفاوتی دارد. دقیقا همان علت که پشت حملات به منصور اسانلو خوابیده است، پشت حملات قبلی علیه رضا رخشان خوابیده است، و پشت حمله به آن دیگری. تا این لحظه منصور اسانلو و رضارخشان و شاهرخ زمانی به عنوان مشهورترین شخصیت های کارگری ایران مورد حملات و اتهامات اخلاقی، ناموسی، سیاسی و پلیسی مخالفین شان واقع شده و ترور شخصیت شده اند. هر کدام به بهانه ای؛ یکی به وابستگی به منابع مالی امریکا، دیگری به هواداری از احمدی نژاد و آن دیگری امروز به وابستگی به مجاهد و فدایی و سازمانده ارتش آزاد ایران برای پیشبرد سناریوی سیاه در آینده ایران. به محمود صالحی هم حمله اخلاقی سیاسی شد به دلیل قصد دستن و همکارانش برای خرید کلیه برای معالجه جسم از کار افتاده اش. اما هر انسان شرافتمند سیاسی میداند که علت پایه ای تمام این حملات اختلاف سیاسی با آنها بوده است که در سیاست ایران تقریبا همه جناح های کمونیسم غیر کارگری از احزاب سیاسی تا محافل دو سه نفره در برخورد به حداقل یکی از این دو نفر مجاهدت به خرج داده اند.

نزد این فرقه های سیاسی، چه کوچک و چه بزرگ، هر کس خارج از دایره سکت آنها قرار بگیرد جزو "خوارج" است و خونش حلال. نزد اینها دنیا تماما سفید یا سیاه و اعمال آدمی تماما خیر یا شر است. نتیجتا برای اینها مخالف محترم سیاسی حق موجودیت ندارد؛ همه دشمن و مستحق شمشیر عمر و علی اند. برای اینها، در دنیای واقعی و روی زمین سفت، رهبر و فعال کارگری و خود طبقه کارگر فقط آن زمان قابل احترام است که طبق فرمول های اینها بازی کند.

لینک نوشته های مورد اشاره:

<http://omied.de/index.php/economy/item/1282-2014-05-01-10-11-16>

<http://omied.de/index.php/technology/item/1285-2014-05-08-11-54-39>

آزادی و برابری

جامعه باید آزادی انسان را تضمین کند. آزادی به معنی آزادی از سرکوب و افتناق سیاسی، آزادی از اجبار و انقیاد اقتصادی، آزادی از اسارت فکری، آزادی در تجربه ابعاد مختلف زندگی انسانی، آزادی در شکوفائی فلاقیت های بشری و آزادی در تجربه ابعاد عظیم عواطف انسانی.

جامعه باید تضمین کننده برابری انسانها باشد. برابری نه فقط به معنی برابری در مقابل قانون بلکه برابری در برافورداری

از امکانات و نعمات مادی و معنوی جامعه. برابری در حرمت و ارزش همه انسانها در پیشگاه جامعه.

از مقدمه بیانیه حقوق جهانشمول انسان - مصوب حزب حکمتیست

کارگران زندانی در

دولت اعتدال

گفتگو سونیا راد با خالد حاج محمدی

این گفتگو در ۲۸ مه صورت گرفته و از رادیو نینا پخش شده است. رفیق آزاد کریمی متن گفتگو را پیاده کرده که ملاحظه میکنید

شنوندگان عزیز رادیو نینا سلام گرم ما را پذیرا باشید. برنامه امشب ما به همراه خالد حاج محمدی به مسئله کارگران زندانی اختصاص دارد. بعد از روی کار آمدن دولت روحانی خیلی ها بر این بؤر بودند که کابینهٔ رئیس جمهور جدید، با وعده های جدید زمینه ای ایجاد میکند برای ابراز آزاد عقیده و به نوعی آزادی بیان جایگاهی موجه در ایران پیدا خواهد کرد. اما پس از چندی نه تنها این انتظارات به خیالات واهی تبدیل شد بلکه حتی فشار و بحران نیز بر مردم ایران و بخصوص طبقهٔ کارگر بیشتر شد. از آمار نامعقول اعدام گرفته تا زندانی کردن فعالین کارگری و سرکوب اعتراضات آنها برای احقاق مطالبات خود، اتفاقت تلخی است که با ظهور دولت جدید به وقوع پیوست. امشب منشأ این سرکوب ها ، تبعات ناشی از آن و نحوه رویارویی با این مسئله را مورد بحث قرار می دهیم.

سونیا راد : بعنوان اولین سوال، فکر میکنید که حساسیت جمهوری اسلامی به مسئلهٔ کارگر، اعتراضات و فعالیت های کارگری، اصلا از کجا ناشی میشود؟ اصلاً چرا جمهوری اسلامی در این چند سال گذشته با شدت بیشتری به سرکوب کارگران میپردازد و روی مسئلهٔ کارگران تا به این حد حساس شده است ؟

خالد حاج محمدی : پدیدهٔ حساسیت بورژوازی به طبقهٔ کارگر از جایگاهی که طبقهٔ کارگر در جوامع امروزی و در جوامع سرمایه داری دارد ناشی میشود و مختص به جامعه ایران نیست .حل شیوهٔ مقابله با طبقهٔ کارگر، طبیعتاً در هر کشوری به اشکال مختلف و با توجه به وضعیت جوامع بورژوایی که در آن هستیم فرق میکند، و توازن قوایی که در میان طبقهٔ کارگر و بورژوازی در هر کشور قرار دارد در شیوه و نوع سرکوب طبقهٔ کارگر تعین کننده است . اما تا جایی که به جامعهٔ ایران بر می گردد، پروژه های سرمایه داری در جامعه ایران مثل همهٔ جوامع بورژوایی، چیزی جز تضمین پیشرفت این پروژه ها که رشد سرمایه داری و صنعت به منظور بالا رفتن سودآوری سرمایه و اینکه موقعیت بورژوازی در این جومع بهبود یابد و در یک کلام پول هایشان بیشتر شود نیست و این راهی ندارد جز اینکه نیروی کار کارگر ارزان تر شود . با این وجود در جامعه ای مثل ایران، با جمعیت کارگری وسیعی که پا به پای بورژوازی ایران هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی رشد کرده است و با تجاربی که طبقهٔ کارگر ایران از انقلاباتی که در این جامعه در پنجاه سال گذشته رخ داده است دارد، و اینکه هر فرجه ای که در جامعهٔ ایران باز می شود، طبقهٔ کارگر تلاش میکند خودش را متشکل کند ، طبیعتاً بورژوازی را به آن حساس میکند. چپ در جامعهٔ ایران و در طبقهٔ کارگر ایران نفوذ دارد، کمونیسم نفوذ دارد. خودآگاهی کارگر به درجه ای در سطح بالایی قرار دارد. فعالین کارگر و فعالین کمونیست در میان طبقهٔ کارگر فعال هستند و بورژوازی ایران به این مسائل آگاه هست. در طول حیات جمهوی اسلامی و از روزی که جمهوری اسلامی سر کار آمده است به این پدیده حساس بوده و آگاه بوده که اگر روزی طبقهٔ کارگر ایران متحد شود، به منافع خودش آگاه شود و متشکل به میدان بیاید، طبیعتاً پروژه های آنها را برای دفاع از بهبود شرایط زندگی اش سد میکند و حساسیت جمهوری اسلامی به طبقهٔ کارگر از این سر است.

توجه داشته باشید که جمهوری اسلامی، علاوه بر یک دوره پاکسازی وسیع در مراکز کارگری و کشتار و سرکوب آنها، در تمام طول حیات خوش

امر خود را با اخراج کردن کارگران و فعالین کارگری، با دستگیر کردن و زندانی کردن آنها و با شکنجه کردن آنها پیش برده است. اما بالاخره موقعیتی که طبقهٔ کارگر در سطح تولید در جوامع سرمایه داری و مشخصاً جامعهٔ ایران دارد، ایجلب میکند که اگر بخواهد از زندگی اش، از حقوق اش، از افزایش دستمزدش و از شرایط کار و بهبود شرایط کارش دفاع کند، مجبور است علیه بورژوازی و علیه دولت سرمایه داری که بر سرکار است بایستد، این تنها راه ممکن است و حساسیت از این زاویه است.

پروژه دولت روحانی پروژهٔ بهبود رابطه با غرب و جلب سرمایه خارجی به داخل ایران است. مباحثاتی هم که در این زمینه داشته اند خیلی روشن در مورد رشد سرمایه در جامعه ایران، امنیت سرمایه در جامعه ایران، جلب سرمایه های خارجی و بالا بردن توان رقابت تولیدات داخلی ایران در بازارهای جهانی است و این تنها در گرو این است که نیروی کار ارزان شود و شرایط کار برای کارگر بدتر شود. لذا امنیت سرمایه در جامعهٔ ایران بدون اینکه کارگر را سلکت کنند مقدور نیست و حساسیت آنها به مسئلهٔ کارگر از این زاویه هست، مثل هر جامعهٔ بورژوایی دیگر. در جامعهٔ ایران هم همچنان که توضیح دادم، با طبقهٔ کارگری وسیع و صنعتی ای که دارد و با تجاربی که کسب کرده، با قیامی که از سر گذرانده و با خودآگاهی که کسب کرده، طبیعتاً زیر نره بین بورژوازی ایران قرار می گیرد.

سونیا راد : بعنوان سوال بعدی، شما فکر میکنید که عوض شدن دولت و روی کار آمدن حسن روحانی و کابینه اش تأثیری در روند سرکوب ها و به نحوی در بیشتر شدن سرکوب ها داشته‌ست؟

خالد حاج محمدی : نمیتوان به طور مشخص گفت که با روی کار آمدن کابینهٔ روحانی، سرکوب در جامعهٔ ایران بیشتر شده است یا نه . خود مقولهٔ سرکوب و میزان شدت گرفتن یا کاسته شدن آن همیشه بسته به فاکتورهایی در جامعه ایران متغیر بوده است. بخشی از آن به توازن قوایی که میان دو طبقهٔ متخاصم بورژوازی و کارگر در ایران هست برمیگردد و مربوط میشود. ولی در طول حیات جمهوری اسلامی تا جایی که به طبقهٔ کارگر، به چپ و کمونیسم آن جامعه، به صف آزادیخواهی و عموماً به صف مردم ستمدیده برمیگردد، سرکوب همیشه ابزاری جدی در دستگاه دولتی بوده است. دولت روحانی در دوره اخیر که سرکار آمد، با یک سری اعدام های وسیع کار خودش را شروع کرد. با شعارهای مشخصی

به میدان آمد، قرار است مقداری فضا را برای بورژوازی باز کنند، اسم دولت خودش را دولت اعتدال گذاشته و قرار است جناح های مختلف سرمایه را در خودشان تحمل کنند. با همه اختلافاتی که دارند میدانند که به همدیگر محتاج هستند و اهداف مشترکی دارند و باید موقعیتی ایجاد کنند که از همدیگر حرف شنوی داشته باشند و همدیگر را تحمل کنند. بحث بر سر آزادی احزاب سیاسی است. البته اضافه کنم که آزادی احزاب سیاسی، نه احزاب اپوزیسیون و احزاب کارگری بلکه منظورشان جناح های حاکمیت است. با این شعارها به میدان آمده و اینها را مطرح کرده است. منتهی از طرف دیگر نیز می دانند که طبقهٔ کارگر را کماکان باید سلکت نگه دارند. طبیعتاً بخشی از این پروژه سلکت نگه داشتن طبقهٔ کارگر این است که جامعه بترسد و حواسش را جمع کند که بحث بر سر آزادی برای کارگر نیست، بحث بر سر آزادی برای چپ ها و کمونیست های جامعه نیست، بحث بر سر آزادی زن و آزادیخواهی در آن جامعه نیست. میخواهند طبقه کارگر بفهمد که قرار نیست بهبودی در موقعیت کارگر در آن جامعه ایجاد شود و بطور واقعی باید مانع ایجاد تشکل های مستقل کارگری شوند، مانع اتحاد بین صفوف کارگران باشند. به این اعتبار سرکوب بخش مهمی از این موقعیت تحمیل شده به طبقهٔ کارگر و جامعه ایران را در بر می گیرد. تبلیغات وسیع سیاسی، تبلیغات ناسیونالیستی، تلاش برای تحمیق طبقهٔ کارگر و انشقاق بین صفوف طبقهٔ کارگر بخش مهم دیگر آن است . در همین پروسه

ای که جمهوری اسلامی بر سر کار بوده، چه در دولت اعتدال و چه قبل از آن ، کسانی که در طبقهٔ کارگر به هر دلیلی ظاهر شده اند، نوشته اند، گفته اند و تلاش کرده اند که از منافع این طبقه دفاع کنند، همگی به زندان رفته اند. سرنوشت تشکل های کارگری که تا به حال همین بوده است. شرکت واحد، کارگران هفت تپه ، مراکز دیگر و حتی جمع ها و محافلی که به اسم دفاع از کارگر کار کرده اند و همه آنهایی که اسمی از طبقهٔ کارگر برده اند همگی سر از زندان در آورده اند و این به دادهٔ آن جامعه تبدیل شده. امروز هر فعال کارگری می داند که چنین سرنوشتی در انتظارش هست. منصور اصائلو، ابراهیم مددی، شاهرخ زمانی، محمود صالحی، رضا شهبایی، رضا رخشان، بهنام ابراهیم زاده، همهٔ اینها جزو فعالین تشکل های موجود کارگری بوده اند. جمیل مصنی و جعفر عظیم زاده هم که جزو آخرین های این پروسه دستگیر شدن بوده اند که در جریان اول‌مه می امسال دستگیر شدند که خوشبختانه جمیل محمدی آزاد شده است. می خواهم بگویم دستگیری کارگران و فشار بر فعالین کارگری، علیرغم هر درجه فضای باز برای بورژوازی یا حتی افشار متوسط جامعه (که تازه جز وعده هنوز چیزی ندیده ایم)، تا جایی که به طبقهٔ کارگر بر میگردد باید مانع تشکل و اتحاد آن بشوند و رهبران و فعالین طبقهٔ کارگر و هر کسی را که از کارگر دفاع کرده را به زندان انداخته اند و این پروسه همیشه بوده است و خواهد ماند. به این معنی سرکوب طبقهٔ کارگر همزاد تولد جامعه سرمایه داری است و در جامعه ایران طول عمری به اندازه جمهوری اسلامی و همه حکومتهای بورژوایی قبل تر از آن دارد.

سونیا راد: همانطور که شما هم به درستی به آن اشاره کردید دولت روحانی به اسم دولت اعتدال و دولت آزادی بیان و عقیده روی کار آمد اما چیزی که ما دیدیم عملاً عکس آن چیزی بود که می گفتند و تا بحال حتی لحظه ای دست از سرکوب مخالفانش برنداشته است. حال سوالی که ایجاد می شود این است که در این شرایطی که در حال حاضر بر جامعه ایران حاکم هست، فکر می کنید تشکل های کارگری و فعالیت فعالین کمونیست طبقهٔ کارگر چه جایگاهی دارد و چطور می شود در این بازی خونباری که رژیم به راه انداخته شرایط را به نفع طبقهٔ کارگر تغییر داد ؟ به هر حال بورژوازی ایران فکر میکنند که با سرکوب کارگران می تواند تشکل های کارگری را بهم بزند و مانع فعالیت فعالین کارگری شود. به نظر شما چه کسی میتواند در این پروسه موفق شود و در آخر اینکه آیا میتوان شرایط را به نفع طبقهٔ کارگر در ایران تغییر داد؟

خالد حاج محمدی : بدون هیچ تردیدی، تا جایی‌که به طبقهٔ کارگر در ایران بر میگردد، همچنان که در اول صحبت‌هایم نیز به آن اشاره کردم، راه دیگری بجز اینکه در مقابله با بورژوازی و برای دفاع از منفعت خودش متشکل شود و مبارزه کند وجود ندارد. در تاریخ سی و پنج ساله جمهوری اسلامی ما همواره شاهد مبارزات وسیع کارگری، چه در دفاع از معیشت خود و علیه بیکاری، و چه تلاش برای امر تشکل یابی اش بوده و هستیم. منتهی جمهوری اسلامی در تمام این دوران تلاش کرده که هر جا بحث از کارگر متحد شده باشد و هر جا که جمع ها و محافل کارگری و دوستداران کارگر شکل گرفته باشد، به هر درجه ای که این فعالین به کارگر مربوط بوده اند، به همان درجه‌به آنها حساسیت نشان داده است. امروز و در این ۳۵ سال هیچ تشکل کارگری را در ایران سراغ نداریم که فعالین آن سر از زندان در نیاورده باشند. پدیدهٔ زندان و فعال کارگر زندانی در جامعه ایران به نرم تبدیل شده است. علاوه بر زندانی کردن فعلین کارگری، جمهوری اسلامی با تاکتیک هایی که اتخاذ کرده و با برنامه ریزی بسیار دقیق تلاش میکند که فعال کارگری از محیط کارش بریده شود. بعلاوه اخراج کارگر و فشار اقتصادی بر خانواده فعال کارگری بخشی از این تاکتیک است.

یک جنبه دیگر این سیاست دور کردن فعالین با نفوذ و معتبر کارگری از محیط کار و از توده کارگران است. بحث بر سر توان فردی و انقلابیگری شخصی رهبران کارگری نیست.

مسلماً با هر درجه از فداکاری و انقلابیگری فردی و غیر متشکل، رهبران و فعالین کارگری نمی توانند از عهدهٔ بورژوازی تا دندان مسلح بربیایند. قدرت کارگر و فعالین و رهبران کمونیست در محیط کارشان و در مراکز تولید است. دولت هم بسیار آگاهانه تلاش می کند که آنها را از محیط کارشان دور نگه دارد و به این صورت مانع اتحاد کارگران، مانع خودآگاهی آنها و مانع ایجاد تشکلات کارگری شود. اینکه آیا تشکل کارگری مقدور هست یا نه، باید بگویم که یقیناً و صد در صد مقدور هست. حتی در شرایط بسیار مختنق تری در جاهای مختلفی، کارگران همواره در تلاش بوده اند که تشکل خودشان را ایجاد کنندولی میزان موفقیت در آن بستگی به درجهٔ اتحاد و خودآگاهی طبقهٔ کارگر داشته است و دارد. اگر بخواهم بطور مشخص مثالی بیاورم، در دورهٔ اخیر بسیاری از تشکل هایی که ایجاد شدند از جمله تشکل کارگران شرکت واحد یا تشکل کارگران هفت تپه که تشکل های واقعی کارگران بودند، منتهی همین تشکل ها به دلایل مختلفی که بررسی هر کدام از آنها به زمان بیشتری نیاز دارد، در دوره ای با سرکوب این تشکل ها ، با دستگیری فعالینشان و با اخراج کردن آنها تلاش کردند که این تشکل ها را متلاشی کنند. نمی گویم که موفق به این کار شدند ولی عملاً فعالیت آنها را مسدود کردند. به نظر من اشکالی که بتوان در چنین شرایطی برای تشکل یابی طبقهٔ کارگر به آن متکی شد متفاوت هست. به عنوان مثال در اعتصابات و اعتراضاتی که کارگران پتروشیمی در بندر امام داشتند و در نهایت مذاکره ای که رژیم و خانه کارگر و کارفرمایان با آنها داشتند، کارگران پتروشیمی موفق شدند که بیست نفر از اعضای خودشان را به عنوان نماینده به خانه

کارگر و کارفرمایان تحمیل کنند. در حالی که از قبل هم اتحادیه و سندیکایی نداشتند اما مانع دستگیری و زندانی شدن رهبران و فعالین کارگری به دست رژیم شدند. می خواهم بگویم که در شرایط موجود ابتکار عمل مسئله مهمی است حتی اگر امروز نتوان سندیکایی درست کرد یا اتحادیه ای درست کرد. منتهی باید معلوم باشد که در هر اعتراض کارگری و تجمع کارگری، مجامع عمومی کارگران بعنوان ظرف اولیه ای که بتوان اتحاد کارگری را ایجاد کرد و به آن و به اراده جمع کارگران متکی شد، مطالبات و اعتراضات کارگری را عمومی کرد و توده کارگران را دخالت داد و در عین حال مانع دستگیری فعالین کارگری شد. طبیعتاً در ادامه می توان تشکل های کارگری را تحمیل کرد ولی همه اینها بستگی به توازن قوایی دارد که طبقهٔ کارگر به نفع خودش ایجاد کرده و همچنین میزان آمادگی در خود طبقهٔ کارگر، میزان اتحاد طبقهٔ کارگر در ابعاد سراسری و نقشی که فعالین چپ و کمونیست در ابعاد سراسری با وصل کردن خودشان به همدیگرداشته اند است. متصل کردن کارگران و مراکز اصلی تولید به همدیگر، چنان قدرت سراسری بوجود می آورد که اگر بخواهند اتحادیه ای برپا کنند، شورایی برپا کنند، سندیکا و یا هر نوع تشکل کارگری دیگری برپا کنند، رژیم راحت نتواند فعالینشان را دستگیر کند و عملاً تشکل آنها را منحل کند. به هر حال عملی شدن آن در گرو فاکتورهای زیادی است که من به نکاتی‌ز آنها اشاره کردم.

سونیا راد: در حال حاضر مبارزاتی شکل گرفته که از جمله آنها می توان به تشکیل کمپین های دفاع از کارگران زندانی، تهیهٔ نامه های اعتراضی، و حتی مبارزه خود زندانیان که الان به شکل اعتصاب غذا بروز پیدا کرده است اشاره کرد. آیا این شکل از مبارزه تأثیری بر روی عوض شدن وضعیت زندانی ها و در نهایت بهبود وضعیت طبقهٔ کارگر دارد یا نه؟ در شرایطی که فعلاً توازن قوا به نفع جمهوری اسلامی است و اپوزسیون هم نمی تواند آزادانه فعالیت سیاسی داشته باشد، آیا این شکل از مبارزه تأثیری دارد؟ می خواهم نظر شما را در این مورد بپرسم.

خالد حاج محمدی : از نظر من تمام کمپین هایی که در دفاع از کارگران زندانی صورت گرفته است ارزشمند هستند. میزان تأثیرات آن متفاوت

←

گزارشی از تجمع اعتراض در اسلو



در تجمعی که از طرف احزاب مختلف چپ و کمونیستی در حمایت از کارگران زندانی و زندانی سیاسی فراخوان داده شده بود، تشکیلات خارج کشور واحد اسلو نیز همراه با جریانات و سازمانهای دیگر روز شنبه به تاریخ ۳۱ ماه می جلو سفارتخانه جمهوری اسلامی ایران مستقر در شهر اسلو شرکت کرده و علیه سیاستهای ضد کارگری جمهوری اسلامی فعالانه حضور پیدا کردند. تظاهرات در ساعت یک بعد از ظهر با اجتماع شخصیتها و فعالین سیاسی و احزاب مختلف با در دست داشتن عکس های از کارگران زندانی و پلاکاردها و تراکتهای با علیه جمهوری اسلامی و در دفاع از کارگران زندانی شروع گردید و به همین مناسبت سخنرانی های از طرف حاضرین در تظاهرات ارائه گردید. لازم به ذکر است که اعضا حزب حکمتیست در این تظاهرات با در دست داشتن عکس تعدادی از کارگران زندانی و تراکتهایی با مضامین موقعیت طبقه کارگر و اهمیت دفاع از رهبران و فعالین کارگری را در دست داشتند. در خلال سخنرانی ها شعارهای علیه جمهوری اسلامی ایران و

سیاستهای ضد کارگری این رژیم و همچنین در حمایت از کارگران زندانی و زندانی سیاسی سر داده شد. از طرف واحد اسلو تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست (خط رسمی) نیز شادی مطیعی و رویاک مطیعی از اعضا در دفاع از کارگران زندانی و اهمیت تلاش برای آزادی آنها سخنانی ایراد کردند و پیام تشکیلات نروژ را به اطلاع حاضرین رساندند. سپس تظاهرات کنندگان از جلو سفارتخانه جمهوری اسلامی به طرف وزارت امور خارجه نروژ با سر دادن شعارهای "مرگ بر جمهوری اسلامی ایران، جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد، کارگر زندانی، زندانی سیاسی آزاد باید گردد" به زبانهای فارسی و نروژی راهپیمایی کردند. تظاهرات در نهایت حدود ساعت ۳ بعد از ظهر و جلو وزارت امور خارجه به اتمام رسید.

تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست (خط

رسمی) واحد نروژ

۳۱ مه ۲۰۱۴

علیه زندانی کردن فعالین کارگری

کسانی که برای اتحاد صفوف کارگران کوشیده اند، زندان است. ابراهیم مددی، شاهرخ صالحی، رضا شهابی، رخشان، بهنام ابراهیم زاده،



محمد جراحی، علی نجاتی، جعفر عظیم زاده و جمیل محمدی که خوشبختانه اخیراً آزاد شد، تنها نمونه هایی از رهبران و فعالین طبقه کارگر و مدافعان آنها هستند که یا زندانند و یا دوره های طولانی زندانی بوده اند.

حزب حکمتیست خط رسمی و ما در تشکیلات نروژ این حزب ضمن محکوم کردن جمهوری اسلامی، دفاع از فعالین کارگری و تلاش برای آزادی همه فعالین زندانی و همه زندانیان سیاسی را امر خود میدانیم. ما فکر میکنم کارگران زندانی و رهبران طبقه ما نزد حاکمان جنایتکار ایران، نزد جمهوری اسلامی است. دفاع بی اما و اگر از آنها و تلاش برای آزادی آنها وظیفه همه ما و همه کارگران و همه آزادیخواهان است. دستگیری و تهدید و بی حرمتی به فعالین کارگری ابزار سرمایه داران برای سلطت کردن کل طبقه کارگر جهت تحمیل بی حقوقی مطلق به این طبقه است. کارگر زندانی لکه ننگی بر دامن بورژوازی ایران و همه حاکمیتهای مختلف آن است.

زنده باد آزادی برابری

زنده باد حکومت کارگری

تشکیلات نروژ حزب حکمتیست خط رسمی

امروز که ما در اینجا و در اعتراض به زندانی کردن فعالین کارگری جمع شده ایم، صدها نفر از کارگران مبارز تنها به جرم دفاع از ابتدایی ترین حقوق خود و هم طبقه ای های خود در زندانها جمهوری اسلامی محبوسند. هیچ خانواده کارگری در ایران یافت نمیشود که در این ۳۵ سال شاهد اعدام و زندان عزیزان خود، شاهد اعدام فعالین دلسوز و رهبران با هوش طبقه کارگر، شاهد زندان و تهدید هر روز هر کارگری نشده باشند که در مقابل زورگویی، بی حرمتی و تحمیل برنگی به خود و به طبقه کارگر اعتراض کرده باشد. واژه کارگر زندانی، واژه تهدید و زندان رهبران و فعالین دلسوز طبقه کارگر و همه کسانی که از حقوق، از حرمت و کرامت آنها دفاعی کرده اند، برای همه آشناست. و امروز و از جمله در حکومت اعتدال روحانی سهم کارگر و سهم همه

چنین جاهایی است که مقدور است و اثر گذار است. جایی که زندگی میکند و جایی که کار میکند. دفاع از کارگر زندانی و سد کردن فعالیت های جمهوری اسلامی علیه فعالین کارگری، در مراکز کار و مراکز تولید است که تاثیر گذار می شود و این وظیفه مهمی است که بر دوش فعالین جدی و با نفوذ طبقه کارگر و همچنین رهبران کمونیست طبقه کارگر قرار دارد. این فاکتور مهمی است در جهت سازمان دادن اعتراضات سراسری در مراکز تولید در دفاع از فعالین و رهبران زندانی طبقه کارگر. اعتراض سراسری بدون وصل شدن شبکه هایی که در حال حاضر موجود هستند، بدون وصل شدن فعالین و رهبران کمونیست طبقه کارگر به همدیگر و بدون برنامه و نقشه عمل مشترک و هوشیارانه این رهبران در دفاع از دیگر رهبران کارگری که زندانی شده اند مقدور نمی باشد. اینطور نیست که تا یک رهبر کارگری دستگیر می شود حتما چهار تا از این مراکز کارگری خود بخود اعتراض می کنند، و کاری انجام می دهند. این شبکه ها و فعالین آنها هستند که باید مبتکر کاری شوند.

کاری بکنید راهش سد بستن و متشکل شدن طبقه کارگر است و این ذهنیت را که گویا می توان با چهار تا شعار فعال کارگری را از زندان بیرون آورد و بعد همه چی تمام می شود و کسی کاری به کارت ندارد چون فضا عوض شده توهم کامل است. جمهوری اسلامی به هر درجه ای که پروژه هایش را پیش ببرد و موقعیت خودش را محکم کند، کوچکترین توهمی در کشتار کارگران و خفه کردن هر صدای اعتراضی، تا درجه ای که فضای جامعه تحمل می کند ندارد. لذا شعار دادن، حرف زدن و یا بحثی که هر فعال کمونیست و هر رهبر کارگری در طبقه کارگر انجام میدهد، اگر نتواند توازن قدرت را به نفع نیروی اجتماعی ای که در پشت رهبر کارگری قرار گرفته است و نیرویی که بسیج کرده است بوجود بیاورد، به عکس خودش تبدیل خواهد شد. فردا همان رهبر کارگری را دستگیر و زندانی می کنند در حالی که غیر از قهرمانی و فداکاری فردی کاری صورت نگرفته است. اگرچه قهرمانی فردی ارزشمند است ولی بسیج طبقه کارگر و سد بستن در مقابل بورژوازی با کار فردی و با فداکاری فردی پیش نمی رود. باید کار وسیع تر، کار پایه ای تر و اساسی تری در میان طبقه کارگر برای آمادگی اش و متشکل شدن در مقابل بورژوازی را شروع کرد. و در آخر اینکه هر تاکتیک مبارزاتی برای هر فعال کمونیست و فعال کارگری، اگر بخشی از نقشه عمل او در جهت سیاست های عمومی و آگاهانه اش برای آماده کردن طبقه کارگر، برای بهبود در زندگی طبقه کارگر، برای به میدان آوردن طبقه کارگر و در نهایت برای عقب راندن بورژوازی نباشد، علیرغم اینکه خیلی هم رادیکال ظاهر شده باشد، راه به جایی نمی برد و محکوم به شکست است. بنابراین از این فرصت هر چند موقتی و هر درجه فضایی که بورژوازی در دعوی بین جناح های خودش برای افشار بالای جامعه ایجاد میکند، باید برای خودآگاهی، برای تشکل یابی، برای اتحاد در صفوف طبقه کارگر و در رأس آن برای متحد شدن فعالین و رهبران کمونیست طبقه کارگر بیشتر استفاده را کرد. این راهی است که ما را به جایی می رساند و می تواند سدی در مقابل تعرض بورژوازی و جمهوری اسلامی در دفاع از معیشت و زندگی طبقه کارگر باشد و آن را تأمین و تضمین کند.

و نماینده خود را ارج میگذارند و برای آزادیش تلاش میکنند و متحد میشود. البته جانداختن چنین سنتی و چنین کاری کار و بیزه میخواهد، کار صعیق تر و همه جانبه تری می خواهد. اگر فعال شرکت نفت دستگیر می شود یا اگر فعال شرکت واحد دستگیر می شود، که به کرات دستگیر شده اند، یا کارگر صنایع پتروشیمی و یا هر جای دیگری، باید کارگران آنجا دست به اعتراض بزنند. ما نمونه های کمی در این زمینه نداریم که مراکز کارگری در زمان زندانی شدن نمایندگانشان اعتراض کرده اند. مورد اخیرش اعتراض کارگران چادرملو بود که برای آزادی نمایندگان خود دسته جمعی اعتراض کردند و خواهان آزادی آنها شدند. این شکل از مبارزه است که باید در دستور کار قرار بگیرد. کارگر بطور فردی و شخصی با هر درجه از فدکاری، قدرتی ندارد. مرکز قدرت کارگر محل کار و محل تولیدش و قدرت جمعی اش است، نقش او در تولید و صنعتی است که خلق می کند و دقیقاً جایی که باید مختل کرد و باید خروشانند همانجا است. اگر در آنجا نتوان کاری کرد، تلاش های فردی آنها در زندان و از جمله اعتصاب غذا، راه به جایی نمی برد. علیرغم اینکه همه به خوبی میدانیم که کسی که در زندان است در چه شرایطی قرار دارد و چه فشارهایی را متحمل می شود.

سونیا راد : بعنوان سوال آخر از شما اینکه چه باید کرد؟ خود شما بعنوان یک مبارز و یک فعال کارگری کمونیست چه راهکار پراتیکی پیشنهاد می کنید برای اینکه از سرکوب بیشتر جلوگیری کند و همچنین راه را برای احقاق حقوق کارگران معترض باز کند؟ در حال حاضر بیشتر از نود درصد اعتراضات و مبارزات کنونی از طریق میدیا و دنیای مجازی صورت می گیرد. هر چند که باید از این امکانات در دنیای مجازی هم برای رساندن صدای مخالفین به گوش جهانیان استفاده کرد و نباید تأثیرات آن را نادیده گرفت اما بصورت پراتیک و عملی چه راهکاری را پیشنهاد می کنید؟

خالد حاج محمدی : من در طول مصاحبه سعی کردم به این جنبه از قدرت کارگر بعنوان یک طبقه اشاره کنم که قدرت کارگر در میزان اتحاد کارگر است و قدرت کارگر متشکل در محل کارش، شهر و محل سکوننش است. دفاع از کارگر زندانی در

کارگران زندانی در

است و بستگی به این دارد که چقدر توانسته باشد توده کارگر و توده مردم زحمتکش در جامعه ایران را به کمپین های خودشان و در دفاع از کارگران به میدان آورده باشند. از جمله این کمپین ها می توان به کمپین دفاع از شاهرخ زمانی اشاره کرد که به نظر من ارزشمند بود. اینها جزو کارهای ارزشمند، ضروری و لازم هستند که باید انجام شوند. کارگری که در زندان هست و صدایش به جایی نمی رسد، حداقل می توان از طریق این کمپین ها در جامعه ایران، صدای اعتراض و حق طلبی کارگر را به گوش جهانیان رساند. موقعیتی که فعال کارگری یا فعال سیاسی در زندان دارد و محصور شده، صدایش به جایی نمی رسد و در شرایطی که احساس تنهایی می کند دست به اعتصاب غذا می زند و به قدرت جسمی و فکر خودش لطمه می زند. در این نوع اعتراض، علیرغم حقانیت اعتراضش و علیرغم درک شرایطی که در آن قرار دارد اما اعتصاب غذا راه درستی برای مقابله با آن وضعیت نیست. اعتصاب غذا بعنوان راه تعمیم یافته و بعنوان مبارزه اجتماعی ای که بتوان همه گیر کرد و اینکه دیگران هم بتوانند به آن دست بزنند نیست و به جایی نمی رسد. لذا ضمن اینکه همیشه از حق و حقوق کارگرانی که اعتصاب غذا کرده اند دفاع کرده ایم و موقعیت آنها را در نظر گرفته ایم منتی هیچ وقت اعتصاب غذا را بعنوان شکل مبارزه تأیید نکرده ایم و مخالف آن بوده ایم. نکته ای که میخواهم به آن اشاره کنم این است که بیشتر از هر اعتراض فردی و بیشتر از هر کمپینی که علیرغم اینکه همگی ارزشمند هستند و ما خودمان بارها در دفاع از این فعال کارگری یا آن فعال دانشجویی یا فعال زنان کمپین راه انداخته ایم و همین الان هم هر وقت لازم ببینیم این کار را خواهیم کرد، ولی بطور واقعی هیچکدام از این موارد به اندازه تلاش مراکز کارگری که فعالین آن دستگیر شده اند و همچنین تلاش دیگر مراکز کارگری برای آزادی فعالین و رهبران کارگری که زندانی شده اند اهمیت ندارد. آنجاست که می توان کاری کرد، جایی که کارگر قدرت دارد مرکز تولید و محل کارش است. اعتراضات در جامعه ایران در مراکز تولیدی و در مرکزی که فعال کارگری و رهبرش زندانی شده، اهمیت دارد. کارگران رهبر

تجربه شوروی و درسهای آن برای فعالین

کونیست طبقه کارگر ایران

سهید حسینی



این نوشته براساس ارائه همین بحث در یک سمینار آموزشی می باشد.

شاید وقتی این مطلب را انتخاب کردم برای ارائه بحث، فکر می کردم همان جنبه از بحث که در ایران حداقل برایم مهم بود و بطور واقعی نوع نبرد و نگرش را در مورد انقلاب روسیه و حتی برداشتم از کونیسم را تحت تاثیر خود قرار داد، است. اما الان بعد از یک دوره مطالعه و مرور در مورد تجربه انقلاب کارگری در شوروی آدم متوجه می شود که چقدر این تجربه از جوانب پیچیده تری برخوردار هست که هر کدام از این جنبه ها می تواند درس مهمی برای کارگران کونیست باشد.

در هر حال من برای اینکه بتوانم در این زمان محدودی که دارم به جنبه های که حداقل که از نظر خودم مهم هستند رویشان فکوس می کنم در نتیجه سعی می کنم در سه بخش این مطلب را ارائه کنم:

الف: قسمت اول بحث را در مورد تبیینها و برداشتهای متفاوت و در کل آراء عمومی که در مورد انقلاب روسیه وجود دارد را اشاره خواهم کرد. در این مورد برای نمونه روی تبیینها سوئیزی و بتلهایم بیشتر فوکوس خواهم کرد.

ب: در قسمت دوم تلاش می کنم در مورد خود انقلاب روسیه صحبت کنم. سعی می کنم تاریخا چگونگی شکل گیری این انقلاب و سنتهای درگیر در آن را حتی الامکان بررسی نمایم.

پ: در قسمت پایانی یک نقد سوسیالیستی را تلاش می کنم به این تجربه و شکست ارائه دهم.

تبیینها، تحلیلهای و انتقادات علی العموم موجود در مورد تجربه شوروی

در مورد انقلاب کارگری در روسیه کرور کرور نوشته و تحلیل را می توان یافت که از زوایای و نگرشهای متفاوت و مختلف این تجربه را مورد ارزیابی و نقد قرار داده اند. اما قسمت اعظم این تحلیل و نقدها وقتی دقت می کنی بیشتر مسائل

دمکراتیک و روبنائی جامعه شوروی را مورد نقد قرار داده اند. اینکه در روسیه سوسیالیستی شرایط و اوضاع دمکراتیکی وجود نداشته و آزادی بیان

و عقیده به شدت سرکوب شده است. شوراها و تشکلهای کارگری ملغی شده اند و امکان دخالت در سرنوشتشان را ازشان گرفته اند. خفقان، سرکوب شدید، زندان و تبعید و... حکمفرما شده است. در پی این واقعیتها البته قسمت اعظم تحلیلها

شکست انقلاب کارگری روسیه را نتیجه چنین رویکردی می دانند که دولت پرولتری نسبت به آزادیهای سیاسی و دمکراتیک داشته است. تروتسکی و تروتسکیسم یکی از پایه های

چنین نقدی به انقلاب روسیه می باشد و انحراف انقلاب را نتیجه خیانت استالین به دستاوردهای انقلاب می داند. در بخش آخر اجبارا برای روشن شدن مسئله نمونه های از این نوع نگرش را از تروتسکی سعی می کنم بیاورم.

اما در این میان سوئیزی و بتلهایم مسئله شوروی را از جنبه های متفاوت تری حتی نسبت به نقطه نظرات قبلی اشان مورد ارزیابی قرار داده اند که در اینجا مختصر به آن اشاره خواهم کرد.

این دو تنوریسین در لمپیکی که در نشریه ماننتلی ریویو ۳ و ۴ داشته اند، هر دو دارای توافقات و مفروضاتی هستند و در نهایت با اینکه سر مسئله تعدد سرمایه ها به عنوان یکی از ارکان سرمایه به اختلاف می رسند اما زمینه و بستر تنوریک هر دو نسبت به توضیح نظام سرمایه به نوعی یکسان و مشترک است. سوئیزی و بتلهایم هر دو

نقد واقعیات جامعه شوروی به انکار خصلت سوسیالیستی انقلاب اکتر می رسند. و هر دو فکر می کنند که وضعیتی که در شوروی سابق بوجود آمد نه نتیجه شکست انقلاب کارگری کونیستی بلکه حاصل طبیعی و منطقی چنین انقلابات به

طور مشخص است برای همین هر دو عبارت انقلاب سوسیالیستی را برای انقلاب اکتر نامناسب

می دانند و به جای آن از انقلابات قرن بیستم استفاده می کنند. در ادامه هر دو نویسنده روی این توافق دارند که این اقتصاد غیر سوسیالیستی (سوئیزی) و یا کاپیتالیستی (بتلهایم) در نتیجه نوع معینی از قدرت است که از طریق احزاب انقلابی

با سازمان فشرده و رهبری غیر پرولتری به سرانجام رسیده اند. در ادامه همین مقاله البته خواننده با شرایط و نیروهای درگیر و شرکت کننده در انقلاب اکتر آشنا خواهد شد و پوچی و تصویر به شدت اکونومیستی که این تنوریسین ها می خواهند القا کنند پی خواهد برد. در زمینه

اقتصادی هم با اینکه سوئیزی و بتلهایم به ظاهر سر مقوله تعدد سرمایه به اختلاف می رسند اما در نهایت تصویر مشترک و یکسانی را از ماهیت سرمایه داری به دست می دهند.

سوئیزی مناسبات موجود در روسیه را سرمایه داری نمی خواند چرا که به زعم ایشان سرمایه داری دو مشخصه اصلی دارد یکی وجود رابطه

کار و سرمایه یعنی همان استثمار کار مزدی کارگران که فاقد مالکیت بر وسایل تولید هستند و دومی تعدد سرمایه ها و رقابت ناشی از وجود

سرمایه ها که حامل مادی عملکرد قوانین درونی سرمایه است. این دومی با وجود اینکه استثمار کل مزدی و انباشت سرمایه و تولید ارزش اضافه از

قبل نیروی کار کارگر هنوز در شوروی با شدت هر چه تمامتر وجود دارد اما تنها به دلیل اینکه در این نظام تولیدی رقابت و تعدد سرمایه ها نقشی ایفا نمی کند به زعم سوئیزی نمی توان به چنین نظامی سرمایه داری گفت. این در حالی است که

خود مارکس برای استنتاج و اثبات قوانین عام تولید سرمایه داری احتیاجی به دخالت دادن تعدد سرمایه ها و رقابت نداشته است یعنی اینکه برای توضیح ارزش اضافه، استثمار ارزش نیروی کار، ارتش ذخیره کار و قانون گرایش نزولی نرخ سود و... رقابت و تعدد سرمایه ها را دخالت ندهد

است. آنچه برای مارکس مهم بود خصلت مشخصه سیستم سرمایه داری و شکل مشخص استثمار در این نظام که در نتیجه کالا شدن نیروی کار و وحدت پروسه کار با پروسه تولید ارزش اضافه می باشد.

بتلهایم اما با اینکه نظام موجود در شوروی را سرمایه داری می نامد اما برای توضیح سرمایه داری خواندن این نظام فرمولاسیون سوئیزی را به طور ضمنی قبول کرده است و به همین دلیل در تلاشی نافرجام در صدد اثبات وجود رقابت و تعدد سرمایه ها در شوروی بر می آید.

در نهایت آنچه که از نظر خواننده مهم است که هر دو نویسنده روی خصلت غیر سوسیالیستی و غیرکارگری انقلاب روسیه تاکید دارند اما من در ادامه سعی می کنم با نشان دادن نیروها و جنبشهای درگیر در انقلاب روسیه و به خصوص بانیشان دادن نقش طبقه کارگر در این انقلاب

مشخص پوچی چنین تبیینی را نشان خواهم داد. انقلاب سوسیالیستی در روسیه (انقلاب اکتر)

نمی توان تحلیلی درست و مارکسیستی را نه از پیروزی انقلاب اکتر و نه از شکستش ارائه داد بدون اینکه شخصیتها، جنبشها و سنتها و عوامل

انقلاب سوسیالیستی را برای انقلاب اکتر نامناسب

انقلاب سوسیالیستی را برای انقلاب اکتر نامناسب

انقلاب سوسیالیستی را برای انقلاب اکتر نامناسب

انقلاب سوسیالیستی را برای انقلاب اکتر نامناسب

انقلاب سوسیالیستی را برای انقلاب اکتر نامناسب

انقلاب سوسیالیستی را برای انقلاب اکتر نامناسب

انقلاب سوسیالیستی را برای انقلاب اکتر نامناسب

انقلاب سوسیالیستی را برای انقلاب اکتر نامناسب

انقلاب سوسیالیستی را برای انقلاب اکتر نامناسب

انقلاب سوسیالیستی را برای انقلاب اکتر نامناسب

انقلاب سوسیالیستی را برای انقلاب اکتر نامناسب

انقلاب سوسیالیستی را برای انقلاب اکتر نامناسب

انقلاب سوسیالیستی را برای انقلاب اکتر نامناسب

انقلاب سوسیالیستی را برای انقلاب اکتر نامناسب

انقلاب سوسیالیستی را برای انقلاب اکتر نامناسب

کارگران ما مفت هستند!

فواد عبداللہی



در تاریخ زندگی دو قرن اخیر بشر، میتوان انگشت روی جنایات بزرگی گذاشت: دو جنگ جهانی، فاشیسم هیتلری، کوره های آدم سوزی، هیروشیما، جنگ ویتنام، جنگ ایران و عراق و جنگ سوریه و غیره. اینها همه در "سایک" و ذهن انسان امروز حک شده است؛ هم جانین و هم قربانیانش را با اسم و رسم می شناسند. اما جنگ و جنایتی پنهان، اعلام نشده و بمراتب وسیع تر و دائمی تر بر بستر جامعه سرمایه داری در جریان است که تنه به این نمونه های برجسته جنایت در تاریخ می زند و مو بر اندام آدم سیخ می کند.

سه شنبه ۱۳ ماه مه، معدن زغال سنگ "سوما" در غرب ترکیه منفجر شد و همراه با خود صدها

کارگر و برده مزدی این معدن را بلعید. بخشی را زنده بگور و بخش دیگری را روانه گورستان کرد. خانه ها و خانواده ها را از هم پاشید؛ شادی ها را

به غم و غصه تبدیل کرد؛ و بار دیگر وجدان دنیا را آزرده. دولتی که از سه هفته قبل با "طرح

بازرسی ایمنی معدن سوما" مخالفت کرده بود، فوراً و از ترس اعتراض و با هدف کنترل و آرام

کردن اوضاع، پرچم کشور را نیمه افراشته نگه داشت؛ اردوغان سردهسته زدهای آنکارا، زره به

تن کرد و همراه با عبدالله گل جناب ریس جمهور و همه ایدولوگ ها و چماقداران ریز و درشت

بورژوازی ترکیه به محل حادثه تشریف فرما شدند. سناریو این بود که با رژه در میان بازماندگان

قربانیان، با نمایش هم بردی با کارگران مانپسا، چهره کریه خود را بعنوان مسببین این قتل عام

مخفی کنند. اما پرچم اردوی این جانین از دور پیدا و قابل

تشخیص بود. مسولین و مسببین مرگ آن صدها کارگر، انگشت نشان و هو شدند. ماشین حمل

اردوغان مورد حمله مردم خشمگین قرار گرفت و عاملین قتل عام معدنچیان به سرعت چهره واقعی

خود را بر ملا کردند. پلیس، مشاورین و آجودان های دولت، مردم معترض در محل را زیر مشت

و لگد گرفتند. معلوم شد که نهاد دولت، این انگل جامعه و این دستگاه مخوف و محافظ نظم و نظام،

دوست کیست و وظیفه اش چیست. هنوز پیکر از این تعرض وحشیانه رژیم ترکیه

نگذشته بود که اردوغان بیشزمانه و در دفاع از عملکرد دولتش اعلام کرد که "این حوادث امری

طبیعی اند و کار در معدن نمیتواند بدون حادثه باشد". وی با حماقت بی نظیری این فاجعه را

کمپین تبلیغاتی علیه دولت اش خواند و برای اثبات ادعای خود نمونه هایی از فجایع معادن زغال و

سلاخی معدنچیان در کشورهای اروپایی آنهم در قرن ۱۹ را یادآور شد. مهم نیست ایشان کودن

است یا ریاکار اما این یعنی اعتراف به قتل و آدم کشی! یعنی کارگران ما مفت هستند! یاوه گویی

های نخست وزیر دولتی که جاده صاف کن طرح های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول است و

سالماست کفش و کلاه کرده به اروپای واحد بپیوند از لحاظ عدم رعایت مقررات ایمنی محیط کار در

سطح اروپا، رکورد را شکسته و طبق گزارش سازمان جهانی کار رتبه سوم جهان را به خود

اختصاص داده است. دولتی که زیر سایه اش هر روز و بطور متوسط طبق آمارهای رسمی، سه

کارگر طعمه حوادث ناشی از کار می شوند بیانگر این واقعیت است که کارگر بی ارزش و مفت تر از

آن است که برای امنیت اش خرج کرد. اوضاع بددی گند است که حتی صدای اوزگور اوزل

نماینده پارلمان، را در آورده: "ما دیگر از شرکت در مراسم تدفین معدنچیان خسته شده ایم". گردنت

خاکشیر!

مستقل از خواست تأمین امنیت کارگرانی که باید تا عمق دو کیلومتری به زیر زمین بروند، مستقل از

اینکه چرا اصلا مسئله نظارت و کنترل ایمنی در محل کار در دست کارگر نیست؛ و به علاوه اینکه

چرا کارگر حق ندارد کمیسیون کارگری تشکیل دهد و از تخصص متخصصین امر ایمنی در محیط کار استفاده کند؛ اما سوال اساسی تر این است که

چرا کار در معادن و چند کیلومتری زمین را قدغن نمی کنند و استخراج مواد اولیه را به گردن ماشین

آلات پیشرفته و دستاوردهای عظیم تکنیکی نمی گذارند؟ چرا در قرن بیست و یکم هنوز هم باید

دستان انسان، رگه های زغال سنگ در اعماق را جابجا کند و طنین کر کننده و وحشتناک تسمه نقله

حمل زغال سنگ به بیرون را تحمل کند؟ چرا تکنولوژی میتواند تا اعماق مغز استخوان انسان

رسوخ کند اما نمیتواند زغال استخراج کند؟ چگونه است که ۱۲ فروند هواپیمای بدون سرنشین

جاسوسی - پهپاد - ساخت یک شرکت ترکیه ای به زودی برای بهره برداری در اختیار ارتش این

کشور قرار خواهد گرفت اما حفر معادن بدون دستان انسان ممکن نیست؟

می گویند اینکار ممکن نیست، پیچیده است، و غیره. اما مثل سنگ دروغ می گویند و کلاشی می

کنند؛ این کار ممکن است اما خرج بر میدارد. سرمایه دار فکر میکند اگر بخواهد این اصول را

رعایت کند از جیب گشاد و سود کلان اش زده است. حقیقت اینست که برای سرمایه دار هر چقدر

دستگاه ارزانتر و "اقتصادی" تر، به همان اندازه نیز مرغوبتر است؛ و چه کسی بهتر از کارگر

ارزان؛ این کالای بصریه و مفت! برده ای که با حداقل دستمزد، در نا امن ترین محیط کاری، با

اتکا به فقر و سلاح سرکوب مجبور به کار در اعماق زمین میشود، کسی که ناچار از بیگاری در

ساخت نامقدس بورژوازی، است. آری! این "دستگاه" برای بورژوازی و سرمایه به صرفه تر

و "اقتصادی" تر است!

با فاجعه اخیر، پنه هر آنچه لجن سرمایه و صلحان گویند که تعدادی از معدنچیان زیر سن قانونی به

کار گماشته شده بودند؛ چیزی که طبق قانون کار ترکیه ممنوع است. تعداد دیگری از کارگران

جانباخته شامل بازنشستگانی هستند که برای تلمین مایحتاج خود و خانواده، بار دیگر مجبور به کار

شدند. معلوم شد که در حوزه کار ارزان، زندگی و جان کارگران نزد دولت و صاحبان معدن پیشیزی

ارزش ندارد؛ خودشان میگویند که ارزشی ندارد و تا میتوان و رمقی در آن باقی است باید از آن کار

کشید و هر وقت هم از کار افتاد دور اش انداخت. این جنگی است علیه بخش مشخصی از جامعه:

علیه طبقه کارگر! این را انگیزه سود و انباشت سرمایه بیشتر از گرده نیروی کار حراج و ارزان

کارگر به ثبوت رسانده است. اینها البته تا همین حالا یک تودهنی از جانب کارگران و مردم

آزادخواه ترکیه خورده اند. بدنبال این وقایع اتحادیه ها و تشکل های کارگری ترکیه دست به

اعتصاب زدند. شواهد حاکی است که از آنکارا تا استانبول اعتراضات و اعتصابات علیه فاجعه

"سوما" و یاوه گویی های دولت، سراسر ترکیه را در بر گرفته است. شکافتن و در هم کوبیدن دیوار

ریاکاری بورژوازی و همزمان بیرون کشیدن حقیقت پشت آن، شرط اول و اساسی در

سازماندهی یک صف مستقل از طبقه کارگر و بشریت آزادخواه ترکیه، در برابر دولت و سرمایه

داران است. دنیای کارگران دنیای تولید برای نیاز است و نه

سود. پایان دادن به عمق این نکبت و وحشت در گرو انهدام بورژوازی و خلع ید از خلع ید کنندگان

است.

تجربه شوروی و درسهای

مهمی که در این انقلاب شرکت داشتند و نقش ایفا کردند را شناساند و تحلیل کرد. برای همین اگر بخواهیم گوشه‌هایی از تاریخی که انقلاب در آن شکل گرفت را بازگو کنیم باید حداقل به روسیه اواخر قرن نوزدهم برگردیم و از شرایط و اوضاع واحوال آندوره شروع کنیم تا در صورت امکان حداقل به تعدادی از کاراکترها، احزاب و جنبشهای درگیر در این دوره اشاره داشته باشیم.

دهه آخر قرن نوزدهم مناسبات تولیدی هنوز فئودالی است یا حداقل شکل غالب را دارد اما در همان حال سرمایه داری به سرعت در حال رشد است و همراه خود دارد طبقه کارگر را هم به میدان می آورد که بعدها بدلیل بافت و نوع سازمانیابی این طبقه به اصلی ترین کانون مبارزه علیه تزاریسیم و سیستم موجود تبدیل می شود. بستر عمومی اعتراض در این دوره براندازی تزاریسیم و مفهوم انقلاب در سرنگونی تزار خلاصه می شود. روسیه مدرن و صنعتی، مرفه و آزاد از نوع غربی اش تقریباً خواست عمومی جامعه است در بطن چنین شرایطی سنتهای مختلف جوابهای متفاوتی را برای برون رفت از وضعیت پیش پای جامعه قرار می دهند. در این میان می توان سنت نارودنیسم و کلتها یا همان سنت لیبرالی و سوسیال دمکراسی مورد اشاره و تحلیل قرار داد.

سوسیال رولوسیونرها

اعتراضات دهقانی یکی از مشخصه های جامعه روسیه در این دوره بود. این جنبش سیاسی باعث باز شدن و سربرآوردن نوعی پرچم و افق در جامعه می شود که تنها راه سرنگونی تزار را از راه انقلاب دهقانی میسر می دانست. از طرف بخش روشنفکر جامعه پایه های چنین افقی تئوریزه شد. یکی از پایه های تئوریک این جریان بر این اساس بود که به دلیل شرایط خاص روسیه، زمین مسئله پایه ای در روسیه است و بر همین مبنا دهقان جنبش تغییر دهنده و انقلابی در روسیه است. قرار است براساس این تئوری بدون گذار به سرمایه داری از راه کمونهای دهقانی به آزادی و برابری و یا به آن نوع از سوسیالیسم که مورد نظرشان بود برسند. احزاب مختلفی از درون این جنبش بیرون آمدند که در نهایت حزب سوسیال رولوسیونر یا همان اس آر ها بخش متحزب این جنبش را سازمان دادند. تئوری قیام دهقانی تنها راه نجات روسیه از دست تزاریسیم از یک طرف با سرکوب اعتراضات دهقانان از سوی تزار و ملاکین و از طرف دیگر به علت بافت و نوع زندگی دهقانی اتحاد و سازمانیابی دهقانان به مانع بر می خورد. نارودنیکها برای خروج از استیصالی که جامعه به آن دچار شده که تزار شکست ناپذیر است به سیاست ترور مقامات تزاری روی می آورند. بر اساس این تئوری قرار است که نارودنیکها شکنندگی سیستم تزاری و ملاکین را به مردم نشان دهند اما در نهایت این سیاست هم به شکست بر می خورد.

کادت ها و ائتلاف ترقی خواهان

این دو جریان دو بخش از اپوزسیون لیبرالی هستند که هر دو برای یک روسیه با مناسبات سرمایه داری فعالیت می کنند. کادتها معتقد هستند که روسیه برای گذار به سرمایه داری لازم است که به یک رژیم مشروطه سلطنتی تبدیل شود به صورتی که بتوان این گذار با وجود سیستم تزاری اما از نوع مشروطه اش که مدنیت و قانونیت جامعه را تضمین کند به صورت نیم کلاچ به سرانجام رساند. ائتلاف ترقی خواهان سنت کاملاً کلاسیک لیبرالی از نوع غرب را نمایندگی می کنند و برای یک روسیه مدرن، صنعتی از نوع سرمایه داری که در اروپا شکل گرفته است. این جریان معتقد است با وجود حکومت تزاری امکان چنین گذاری به این نوع از سرمایه داری وجود ندارد. بر این اساس این جریان هم تنها راه رسیدن به روسیه سرمایه داری نابودی سرنگونی تزار قلمداد می کند.

طبقه کارگر و حزب سوسیال دمکرات کارگران روسیه روی این بخش از مبحث مکث بیشتری خواهم کرد و تلاش می کنم جوانب بیشتری از این سنت را بازگو کنم. گفتیم که با رشد سرمایه داری همراه آن

طبقه کارگری پا به عرصه جامعه می گذارد که بافت به شدت متفاوت تری دارد. مبارزه اش، سازمانش و در پایه ای ترین شکل موقعیتش در تولید متفاوت است. همراه رشد سرمایه قاعدتا جمعیت شهری و محیط ها و کارخانه های تولیدی به سرعت افزایش می یابند. شرایط کار در این کارخانه ها غیر قابل تحمل است و این طبقه با شدیدترین شیوه ممکن استثمار می شود. در مقابل اعتراضات کارگری در این محیطها شروع می شود و هر روزه دامنه وسیعتری به خود می گیرد و این اعتراضات به علت شهری بودنش فضای بیشتر شهرهای بزرگ را تحت تاثیر خود قرار می دهد. نوع تشکل یابی و سازمان و حتی بافت این طبقه جدید بیشتر نگاه ها را به خود جلب می کند. جنبشها و سنتهای سیاسی موجود در جامعه هر کدام به نوعی تحت تاثیر این موجود جدید قرار می گیرند. رادیکالیسم و انقلابی گری جنبش کارگری کل معادلات سیاسی جریانات مختلف را بر هم می زند. اگر برای سوسیال رولوسیونرها قبلاً اعتراض دهقانی پایه تغییر و تحول انقلابی در جامعه روسیه بود الان دیگر همان استراتژی یعنی سرنگونی انقلابی تزاریسیم را روی شانه های طبقه کارگر قرار می دهند. در این میان تنها چیزی که برای این سنت تغییر کرده است نیروی تغییر دهنده است. البته بخشی از تئوریهایی این جنبش که می توان به عنوان نمونه از پلخانف نام برد، به صورت پایه ای تری این جنبش و سنت نارودنیسم را مورد نقد قرار می دهد.

جریانی دیگری که از سر پاسخ گویی به شرایط جدید وارد میدان می شود سوسیال دمکراسی روسیه است. مبارزه و اعتراض و تقابل هر روزه و هرساعت بین کارگر و سرمایه دار، سوسیال دمکراسی روسیه را به این جهت سوق می دهد که از نگرش مارکسیستی به این پدیده برخورد کند. در این پروسه حتی بخشی از تئوریهایی های نارودنیکها به مارکسیسم روی می آورند و در نهایت انشقاق به این جریان تمایل می شود. تحلیل سوسیال دمکراسی این است که با عروج سرمایه داری در روسیه قاعدتا طبقه کارگر به نیروی انقلاب تبدیل می شود. هنوز تبیین سوسیال دمکراسی هم روشن نیست و مسئله کدام انقلاب هنوز مورد بحث نیست و این مسئله بر متن همان سرنگونی تزاریسیم معنی پیدا می کند. در هر حال در بطن این شرایط مبارزاتی در درون کارخانه و تولیدیها و محیطهای کارگر هر روزه تشکلهای سازمانهای مختلف کارگری شکل می گیرند. هدفمند و متحد کردن این تشکلهای کارگری دغدغه های ایجاد یک سازمان و حزب کمونیستی را در میان بخشی از روشنفکران این جنبش دامن می زند.

در سال ۱۸۹۸ اولین کنگره حزب سوسیالیست کارگران روسیه در شهر مینسک که ۹ نماینده از شهرهای مثل پتروگراد، مسکو، کیف و همچنین نماینده اتحادیه کارگران یهودی (بوند) در این کنگره شرکت دارند. در این کنگره حزب به طور رسمی تشکیل می شود. اما مناسفانه بعد از کنگره تمام نمایندگان شرکت کننده در این کنگره از طرف حکومت تزاری دستگیر می شوند. از این کنگره تنها یک بیانیه به جای می ماند و تبیینی که این بیانیه از سرمایه داری و اوضاع واحوال روسیه می دهد از طرف نگرشها و سنتهای مختلف جنبش کمونیستی مورد نقد و ارزیابی قرار می گیرد که حتی در نهایت این برداشتها و تبیینها باعث انشقاق در این جنبش می شود.

بیانیه روی این نکته تاکید می گذارد که طبقه کارگر روسیه نسبت به کشورهای دیگر سرمایه داری مانند آلمان و فرانسه با پدیده خاصتری روبرو است، یعنی برخلاف کشورهای غربی هرچه به طرف شرق می آیی مناسبات رولوسیونر جوامع سرمایه داری از عقب ماندگی شدید و نبود آزادیهای سیاسی و خفقان و سرکوب رنج می برند در نتیجه حل و مبارزه با این پدیده از طبقه کارگر و جنبش کمونیستی جواب می طلبد.

از منظر دو دیدگاه و نگرش متفاوت در صفوف سوسیال دمکراسی روسیه احکام بیانیه مورد ارزیابی قرار می گیرد. ارزیابی اول روی این نکته تاکید می گذارد که همان دلایل واقعی و ابژه ای که در مورد شرایط و اوضاع و احوال روسیه بیان می کند به این نتیجه گیریهای غیر مارکسیستی که در ادامه به آنها اشاره خواهد شد، می رسند. پایه

های چنین تبیینی روی این استوار بود که به دلیل شرایط ویژه روسیه انقلاب آتی بدون شک از خصالت دمکراتیک و بورژوازی برخوردار خواهد بود در نتیجه طبقه کارگر به دلیل اینکه تنها در شرایط دمکراتیک امکان رشد و سازمانیابی را پیدا می کند پس لازم است به عنوان نیروی فشار دانی باعث به سرانجام رسیدن انقلاب بورژوازی دمکراتیک شوند. انقلاب کارگری از نگاه چنین جنبشی قرار است در مرحله دوم که نیروهای مولده به کمال رشد رسیده اند، مدنیت بورژوازی حکم فرماست طبقه کارگر امکان قدرت گیری و انقلاب را به دست خواهد آورد. این برداشت (منشویکی) در کل پروسه انقلاب اکثریت بخش بزرگی از رهبران کمونیست را نمایندگی می کرد و حتی می توان گفت برداشت غالب در میان رهبران و فعالین درون طبقه کارگر و حتی حزب بلشویک هم بود. کسی که تاریخ انقلاب اکثریت را مرور کرده باشد به روشنی می تواند ببیند که در تمام بزنگاههای که مسئله دست بردن طبقه کارگر به قدرت سیاسی در میان بوده چنین تبیینی چه اندازه نقش مخرب و مانع را ایفا کرده است. نگرش دوم را لنین نمایندگی می کند. لنین معتقد است که دنیا در شرایطی است که به انقلاب سوسیالیستی احتیاج دارد و شرایط عینی این انقلاب که همان سرمایه داری است فراهم است تنها شرایط ذهنی این انقلاب که به نقش عنصر فعاله و نقش پراتیک آگاهانه انسان بستگی دارد آماده شود طبقه کارگر و به ویژه بخش پیشرو و کمونیست این طبقه می تواند به عنوان عنصر فعاله و تغییر دهنده این انقلاب را به سرانجام برساند. هم مارکس و هم لنین بر این عقیده هستند که طبقه کارگر انقلاب دمکراتیک نمی خواهد بلکه تنها انقلاب سوسیالیستی را می خواهد. برای این طبقه انقلاب دمکراتیک تنها می تواند تخته پرشی برای گذار به انقلاب سوسیالیستی باشد. لنین عقیده ای به مرحله ایی و یا دو مرحله ای کردن انقلاب نداشت و فکر می کرد که طبقه کارگر تنها با تداوم انقلاب (مداوم) می تواند انقلاب سوسیالیستی را به سرانجام برساند.

شرایط جامعه روسیه، اعتراضات هر روزه و سربرآوردن تشکلهای توده ایی کارگری ایجاد دوباره حزب سوسیال دمکراسی را به امر مبرم کمونیستها تبدیل می کند اما این دفعه محور چنین تلاشی کسی جز لنین نیست و در همین جهت لنین برای سازمان دادن دوباره حزب به کشور سوئیس می رود و با پلخانف، اکسلرد و زاسلوویچ دیدار می کند. طبق طرح لنین قرار است که نشریه ایسکرا وسیله ای برای ایجاد ارتباط و هماهنگی در میان محافل و هسته های سوسیال دمکراسی باشد. نشریه بیشتر سیاسی است و در تلاش است که باعث تشویق طبقه کارگر و دخالتش در مسائل سیاسی پیرامونش باشد و همچنین زمینه ایجاد حزب را در میان طبقه هوارتر نماید. با توافقی که به دست می آید به جز ایسکرا نشریه زاریا که بیشتر به مسائل تئوریک می پردازد نیز می بایست بیرون بیاید. با این اوصاف حزب سوسیال دمکراسی کارگران روسیه دومین کنگره اش در سال ۱۹۰۳ فراخوان می دهد و در این کنگره ۴۲ نفر با ۵۱ رأی شرکت می کنند. بحث هایی که در این کنگره پیش می آید به جای یک دست کردن صفوف سوسیال دمکراسی اتفاقا نوعی انشقاق را حداقل در حزب سوسیال دمکراسی رسمیت می دهد. بلشویک و منشویک برعکس تصور رایج که بر این باور است که در نتیجه اختلاف بر سر مسائل تشکیلاتی و سازمانی بوجود آمده اند باید تاکید کرد که نتیجه دو نگرش و دو متد متفاوت از منظر نگرش دو جنبش متفاوت به تحولات آتی در جامعه روسیه است که در تمام لحظات این تاریخ نقش ایفا می کنند و بدون مد نظر قرار دادن نقش این دو جنبش تحلیل پیروزی و شکست انقلاب اکثریت غیر واقعی و غلط خواهد بود. بحث را کوتاه می کنم و امکان اینکه بتوان در این فرصت به تمام جوانب این قضیه بپردازم نیست و در ادامه وارد انقلاب ۱۹۰۵ خواهیم شد.

انقلاب ۱۹۰۵ و اشاره به سه جمع بندی متفاوت در مورد شکستش

در سال ۱۹۰۴ روسیه سر تسلط بر منچوری وارد جنگ با کشور ژاپن می شود. این جنگ در اوایل

باعث عروج احساسات ناسونالیستی در میان جامعه می شود. مردم و طبقه کارگری که قبل از جنگ هر روزه در حال مبارزه بر علیه ستم و بردگی و نابرابری بودند، بعد از شروع جنگ هیچ که اعتراض نمی کردند بلکه در جشن فتوحات جنگی نیز با افتخار شرکت می کردند. جنگ در خارج مرزهای روسیه، جنگ و مبارزه طبقه کارگر و مردم معترض را تحت الشعاع خود قرار داده بود و حداقل برای دوره ایی این احساس مبارزاتی به عقب رانده شده بود. اما دو مسئله باعث شد که این رکود اعتراضی در هم بشکند. یکی اینکه که کشور روسیه با ادامه جنگ متحمل شکستهای سنگین و پی در پی شده بود. دوم اینکه شرایط زندگی کردن به حداقل ممکن رسیده بود و خبری از کوچکترین امکانات معیشتی نبود. پایین آمدن دستمزد کارگران و افزایش بی رویه قیمت نان و مایحتاج زندگی دیگر قابل تحمل نیست. از یک طرف دوباره اعتراضات کارگری و از طرف دیگر ترور مقامات حکومت تزاری شروع می شود به طوریکه در سال ۱۹۰۴ نخست وزیر تزل هم ترور می شود. نخست وزیر جدید که قرار است مقداری گشایش سیاسی را به جامعه بیاورد و آشتی ملی را برقرار کند هم نمی تواند کاری از پیش ببرد.

در اوایل سال ۱۹۰۵ مجمع عمومی نمایندگان کارگران پتروگراد که زباتوفیستها آنرا تشکیل داده بودند از طریق گابون فراخوان اعتصاب در کارخانه پوتیلوف را می دهند. اقدام به اعتصاب نه تنها از طرف این کارخانه بلکه در عرض کمتر از یک روز از طرف بیشتر کارخانه های شهر جوبل می گیرد و شهر تقریباً به حالت فلج در می آید. اینجا لازم می دانم که کوتاه در مورد جریان دولتی زباتوفیسم اشاره ای داشته باشم. این جریان به ابتکار یک رئیس پلیس تزار در جهت کنترل اعتراضات کارگری ایجاد می شود که از این طریق بتواند مبارزات کارگری را از کانال قانونی رد کند براین مبنا کارگران می توانند نمایندگان خودشان را انتخاب کنند و این نمایندگان در اختلافات بین کارفرما و کارگران سر مسئله ای با حضور پلیس بتوانند مسائلمان را حل و فصل کنند. این طرح با اینکه به درست از طرف مارکسیستها نقد می شود اما کارگران از این طریق نمایندگان خود را انتخاب کرده و از این امکان هم استفاده کرده اند. در هر حال با ادامه اعتصابات گابون عریضه ای را خطاب به تزار می نویسد و از او می خواهد در فکر رعایای خود باشد و آزادیهای سیاسی را به رسمیت بشناسد و به داد کارگران برسد. برای تقدیم این عریضه گابون فراخوان یک راهپیمایی سیاسی را می دهد. در این راهپیمایی صدها هزار نفر شرکت کرده و به طرف کاخ تزار حرکت می کنند. اما قبل از رسیدن به کاخ از طرف پلیس مورد حمله قرار می گیرند و بیشتر از ۸۰۰ نفر کشته می شوند.

این حرکت تزار چنان شوکی را به جامعه روسیه وارد می کند که دیگر برای هر کسی سرنگونی تزار به امری داده شده و مسجلی تبدیل شده بود. دیگر توهم به تزار و حکومتش به کلی از بین رفته و تا سرنگونی و پایان تزاری این تصویر از تزار به قوت خودش باقی ماند. دامنه و وسعت اعتراضات و اعتصابات کارگری به دنبال این سرکوب خونین شدت می گیرد و بیشتر شهرهای بزرگ روسیه فرا می گیرد. این اعتراضات حتی باعث می شود که دهقانان را نیز به حرکت در بیاورد و تعرض و حمله بر علیه تزار و ملاکین از طرف دهقانان به سرعت شکل می گیرد.

طبقه کارگر روسیه به نسبت آگاهانه تر در اعتراضات شرکت می کند و باید گفت این طبقه برای اولین بار در این انقلاب خواسته های سیاسی مانند آزادیهای سیاسی و مجلس موسسان را مطرح می کند. سربرآوردن شوراها، کمیته ها و تشکلهای توده ایی کارگران و دخالت فعال این تشکیلاتها در انقلاب موقیت انکارناپذیری را به این طبقه می دهد. نماینده های شوراهای کارگری در مجمعی که برگزار می کنند و در آن تصمیم می گیرند که از میان این نماینده ها تعدادی را به عنوان هیئت اجرایی انتخاب کنند که در غیاب شورای نمایندگان مسائل پیش رو را رفع و رجوع کنند طبق تصمیم شورا قرار است که نمایندگان احزاب بلشویک، منشویک و اس آر هم در هیئت اجرایی

تجربه شوروی و درسهای

حضور داشته باشند که از طرف بلشویکها کسی به اسم رادین و از طرف منشیویکها با اینکه تروتسکی رسماً از منشیویکها استعفا داده ولی به عنوان نماینده آنها شرکت می کند. در این موقعیتی که شورا نمایندگان بدست می آورد قابل ذکر است بطوریکه مردم و کارگران برای رفع و رجوع مشکلات و کارهایشان به جایی اینکه به مراکز دولتی رجوع کنند به شورا رجوع می کنند و این در حالی است که شورا این موقعیت و مسئولیت را برای خود نمی خواهد. سیر مبارزاتی ادامه دارد و اعتراض بر علیه حکومت تزار هر روز در حال فزونی است. شورا برای ادامه مبارزه تاکتیک اعتصاب را به عنوان ابزار مبارزه انتخاب می کند. رژیم تزار عقب نشینی می کند و دست به رفرمهای می زند و یا قول آن را می دهد و در همان حال سیاست بی توجهی به اعتصابات را پیش می برد. و این تاکتیک رژیم تزار در نهایت باعث فرسوده شدن اعتصابیون می شود و باعث رواج یاس و استیصال در میان اعتصابیون می شود. شرایط سخت زندگی، گرسنگی و کمبود شدید امکانات معیشتی و نبود برق و آب و... که در نتیجه اعتصاب بوجود آمده بودند به این استیصال دامن می زد. به طوری که در اواخر سال ۱۹۰۵ در نتیجه فراخوان اعتصاب تزار قول رفرمهایی را می دهد و با اینکه شورا و احزاب با آن مخالفت می کنند اما در نتیجه بلاتکلیفی سیاسی مردم و همچنین تما آن ناامیدی و استیصالی که در نتیجه بی ثمری اعتصاب سرف دچار آن شده بودند قولهای تزار از طرف کارگران و مردم با استقبال روبرو شد و قسمت اعظم کارگران به سر کارهایشان برمی گردند. قولهای تزار هیچ که به اجرا در نمی آید بلکه حکومت به تدریج که کنترل ارتش و حتی دهقانها را به دست می آورد تعرض به شوراها ی کارگری را از جمله شورای نمایندگان را شروع می کند و در ماههای آخر 1905 اقدام به تعرض متقابل شورا در مقابل حکومت راه به جایی نمی برد و همه دستگیری می شوند. تروتسکی که در موقعیت رئیس شورای پتروگراد قرار دارد همراه دیگر اعضای شورا دستگیر و به صورت علنی محاکمه می شوند و به زندان محکوم می شوند. تروتسکی در راه تبعید به سبیری البته می تواند فرار کند. انقلاب با این تعرضات از طرف تزار دیگر شکستش مسجل شده است اما با این حال هنوز مقداری از آزادیهای سیاسی در جامعه وجود دارد و فضا برای فعالیتهای سیاسی احزاب هنوز وجود دارد و هنوز نوعی توهم و امید که در این فضای باز سیاسی بتوان فعالیت سیاسی کرد مخصوصاً از طرف منشیویکها وجود دارد. انقلاب و شکست انقلاب اگر در خارج کشور باعث انشقاق کامل منشیویسم و بلشویسم البته این بار روشنتر سر دو متد سیاسی متفاوت نسبت به برخورد به انقلاب میشود اما در داخل در میان صفوف سوسیال دمکراسی نوعی حس وحدت طلبی به وجود می آید که محورش کسی جز تروتسکی نیست. وقایع و رویدادهایی که در بطن انقلاب و همچنان بعد از شکست آن رخ می دهند اگر آدم بتواند تک تک آنها را بازگو کند بدون شک برای هر فعال کمونیستی می تواند خیلی آموزنده باشند. اما چنین امکانی در این ظرف نمی گنجد و برای همین سعی می کنم آن جنبه هایی که حداقل از نظر خودم مهم هستند پوشش دهم.

۱۹۰۶ تعرض تزار علیه احزاب، شوراها و آزادیهای سیاسی که در نتیجه انقلاب بوجود آمده بود شدت بیشتر می گیرد بطوریکه تمام آن رفرمها سیاسی دوباره پس گرفته می شوند و حتی مجلس دوما هم تعطیل می شود. اعضای شوراها و فعالین حزبی بیشترشان به زندان افکنده می شوند. اختناق یک بار دیگر با شدت هرچه تمامتر حکمفرما می شود. استیصالی شدید جامعه را فرا می گیرد. کرور کرور فعال حزبی که قبلاً به عضویشان در حزب سوسیال دمکراسی افتخار می کردند الان دیگر این قضیه برایشان نوعی نقطه ضعف حساب می شود. در این پدیده دیگری به اسم مستقلیون به وجود آمد که خودشان را به هیچیک از این سازمانها نسبت نمی دادند و آنها و فعالین خیلی زیادی بودن که اعلام استقلال کرده و نمی خواستند که با هیچیک از احزاب تداومی بشوند. مرور این تاریخ وقتی نگه

۱- جمع بندی منشیویکها

می کنی برای یک فعال کمونیست ایرانی با همه تفاوتی که کمونیسم ایرانی و روسی در آن قرار گرفته اند نوعی از پدیده های آشنایی را تداعی می کند که از جمله یکیشون همین پدیده مستقلیون است که به وفور چپ ایران با آن دست و پنجه و نرم می کند. مقایسه نمی کنم اما اگر کسی بتواند تاریخ حزب حکمتیست را مرور کند می توان تجارب امروزی تری را هم ارئه داد.

در هر حال وقتی به ابعاد استیصال و سرخوردگی سیاسی آن دوره که در نتیجه شکست انقلاب، شکستی که نه در اثر سرکوب و تعرض دولتی و پلیسی بلکه در اثر ناروشتی در افق و پرچم سیاسی و همچنین ناخودآگاهی سیاسی در ترسیم نوع پیروزی و یا انتظاری که از آن می رود. شکستی که در اثر فرسودگی و ناکارآمدی تاکتیکهای انقلابیون و رهبری انقلاب و ابهام در استراتژی و هدف نهایی انقلاب بوجود آمد متوجه می شوی که عمق و ابعاد چنین شکستی به مراتب سنگین تر و هزینه بردارتر است. به طوری که جامعه روسیه چنان رکود سیاسی ورکود انقلابی را فرا می گیرد که امید به عروج دوباره انقلاب در این دوره تقریباً برای بیشتر اپوزسیون تزار به امری نا ممکن بدل می شود.

از شکست انقلاب ۱۹۰۵ جمع بندیهای متفاوتی از طرف سه دیدگاه شده است که سعی می کنم به طور خلاصه آنها بپردازم.

دوره بعد از شکست انقلاب ۱۹۰۵

گفتم که شکست انقلاب جدا از اینکه دست حکومت تزار را بازتر کرد برای حمله به شوراها و تشکلهای توده ایی کارگری و اجتماعی و در ادامه توانست برآن فضای باز سیاسی که در روند انقلاب بوجود آمده بودند را دوباره تسلط یابد و اختناق تزاری را حاکم سازد. فعالیت احزاب دوباره ممنوع می شود و از انتشار نشریات سیاسی ممانعت به عمل می آید و بیشتر فعالین سیاسی شورایی به زندان افکنده می شوند. در این میان فعالیت سوسیال دمکراسی بیشتر حول ایجاد وحدت دو بخش آن یعنی بلشویکها و منشیویکهاست اما با اینکه این دو جریان کنگره وحدت برگزار می کنند اما اختلافات به طور واقعی هویتی تر و متدیک تر از آن بود که کنگره وحدت هم نتوانست تاثیری روی آن بگذارد. در این دوره اگر منشیویکها دل مشغولیشان محکوم کردند و صادر کردن اطلاعاتی ها بود و بیشتر چشم انتظار سیر وقایع بودند و بیشتر روی فعالیتهای غیر سازمانی و اجتماعی تر تکیه کرده بودند و چنین هدفی آنها را به هم گره می زد. برای بلشویکها اما ایجاد سازمانها و تشکیلاتهای حزبی مد نظر بود و بیشتر در این دوره فعالیت حزب بلشویک روی ایجاد هسته ها و فعالیت مخفی و زیر زمینی استوار بود. چسب درونی این جریان سازمانهای منضبط و به نسبت حرفه ایی هستند که حزب را نگاه داشته اند و خود را برای جنگ و مبارزه نهایی صیقل می دهند.

روحیه ارباب و به اصطلاح دیگر اختناق استولیپینی تا سال ۱۹۱۰ و ۱۹۱۱ ادامه می یابد و جامعه روسیه تا این سالها چنین شرایط اختناق و پلیسی را با خود حمل می نماید. اما به چند دلیل از سالهای ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۱ تداوم اختناق برای تزار دیگر قابل اجرا نیست. در این سالها طیفی از کارگران وارد پروسه تولید می شوند که هم جوان هستند و هم مهمتر اینکه تصور و تجربه ایی از شکست انقلاب و سرکوبهای ناشی از آن را ندارند. ملیتانت هستند و پتانسیل اعتراضی بالایی بر خوردار هستند همچنین در این سالها اروپا و به تبع آن کشور روسیه تحت تاثیر معادلات جدید جهانی قرار می گیرد که در حال شکلگیری قطب بندیهای جدیدی است. از یک سو کشور آلمان به عنوان کشور سرمایه داری که به شدت رشد کرده و از بازارهای جهانی ادعای سهم بزرگی بیشتری دارد و از سوی دیگر کشور روسیه در تقابل با امپراتوری عثمانی قصد گسترش ممالک خود را دارد. در این سالها عملاً فضای جنگی تمام کشورهای اروپایی را فرا گرفته و بنا بر منفعتهای

همان حال بر این باور دارد که سوسیال دمکراسی می تواند قشر پایین جامعه و همچنین دهقانان را با خود بیاورد و همچنین از پشتیبانی بین المللی طبقه کارگر جهانی نیز برخوردار باشد. لنین تاکید دارد که پایه ها و هسته های اصلی حزب سوسیال دمکراسی روسیه ناگزیر طبقه کارگر شهری و صنعتی خواهد اما در همان حال تاکید دارد باید تمام کسانی که خود را علاقه مند و هوادار سوسیال دمکراسی مانند پیشه وران، بینوایان، سربازان، ولگردان و فاحشه ها هستند باید در کمیته های حزبی متشکل شوند و تنها به آن شرط که آنها افق و برنامه سوسیال دمکراسی را بپذیرند و نه سوسیال دمکراسی تحت تاثیر افق آنها قرار گیرد. این است تیز بینی و دوربینی سیاسی و آن نوع پراتیسیسم انقلابی که تا به قدرت رسیدن طبقه کارگر در روسیه لنین نماینده تمام و کمال آن بود.

۳- جمع بندی تروتسکی

فرم جمع بندی تروتسکی با جمع بندی لنین خیلی متفاوت نیست اما در متدی که به کار می برند به شدت متفاوت هستند. به طور خلاصه با اینکه تروتسکی با تر انقلاب مداوم موافق است اما در نهایت ایشان به این تر دو پا می دهد یعنی اینکه تروتسکی فکر می کند بدون انقلاب در کشورهای غربی گذار از مرحله انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی در روسیه ممکن نیست. با اینکه تروتسکی به ترش ظاهر انترناسیونالیستی و عامه پسندی می دهد اما نتیجه عملی چنین تری چیزی جز به حاشیه راندن امر قدرت گیری و دست بردن به قدرت سیاسی از طرف طبقه کارگر نخواهد بود. منشیویسمی است که ظاهری رادیکال به آن داده شده است.

دوره بعد از شکست انقلاب ۱۹۰۵

گفتم که شکست انقلاب جدا از اینکه دست حکومت تزار را بازتر کرد برای حمله به شوراها و تشکلهای توده ایی کارگری و اجتماعی و در ادامه توانست برآن فضای باز سیاسی که در روند انقلاب بوجود آمده بودند را دوباره تسلط یابد و اختناق تزاری را حاکم سازد. فعالیت احزاب دوباره ممنوع می شود و از انتشار نشریات سیاسی ممانعت به عمل می آید و بیشتر فعالین سیاسی شورایی به زندان افکنده می شوند. در این میان فعالیت سوسیال دمکراسی بیشتر حول ایجاد وحدت دو بخش آن یعنی بلشویکها و منشیویکهاست اما با اینکه این دو جریان کنگره وحدت برگزار می کنند اما اختلافات به طور واقعی هویتی تر و متدیک تر از آن بود که کنگره وحدت هم نتوانست تاثیری روی آن بگذارد. در این دوره اگر منشیویکها دل مشغولیشان محکوم کردند و صادر کردن اطلاعاتی ها بود و بیشتر چشم انتظار سیر وقایع بودند و بیشتر روی فعالیتهای غیر سازمانی و اجتماعی تر تکیه کرده بودند و چنین هدفی آنها را به هم گره می زد. برای بلشویکها اما ایجاد سازمانها و تشکیلاتهای حزبی مد نظر بود و بیشتر در این دوره فعالیت حزب بلشویک روی ایجاد هسته ها و فعالیت مخفی و زیر زمینی استوار بود. چسب درونی این جریان سازمانهای منضبط و به نسبت حرفه ایی هستند که حزب را نگاه داشته اند و خود را برای جنگ و مبارزه نهایی صیقل می دهند.

روحیه ارباب و به اصطلاح دیگر اختناق استولیپینی تا سال ۱۹۱۰ و ۱۹۱۱ ادامه می یابد و جامعه روسیه تا این سالها چنین شرایط اختناق و پلیسی را با خود حمل می نماید. اما به چند دلیل از سالهای ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۱ تداوم اختناق برای تزار دیگر قابل اجرا نیست. در این سالها طیفی از کارگران وارد پروسه تولید می شوند که هم جوان هستند و هم مهمتر اینکه تصور و تجربه ایی از شکست انقلاب و سرکوبهای ناشی از آن را ندارند. ملیتانت هستند و پتانسیل اعتراضی بالایی بر خوردار هستند همچنین در این سالها اروپا و به تبع آن کشور روسیه تحت تاثیر معادلات جدید جهانی قرار می گیرد که در حال شکلگیری قطب بندیهای جدیدی است. از یک سو کشور آلمان به عنوان کشور سرمایه داری که به شدت رشد کرده و از بازارهای جهانی ادعای سهم بزرگی بیشتری دارد و از سوی دیگر کشور روسیه در تقابل با امپراتوری عثمانی قصد گسترش ممالک خود را دارد. در این سالها عملاً فضای جنگی تمام کشورهای اروپایی را فرا گرفته و بنا بر منفعتهای

تجربه شوروی و درسهای

مدت زیادی طول نمی کشد که دولت تزاری در بیشتر جبهه های جنگ شکستهای پی در پی و سنگینی را متحمل می شود. در سالهای ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷ دیگر تورم گرانی بیداد می کند. قحطی و گرسنگی جامعه روسیه را فراگرفته است به طوری نان هم جیره بندی می شود بطوریکه برای هر خانواده در شبانه روز یک قرص نان در نظر گرفته می شود. مردم قدرت خریدشان را از دست داده اند باینکه فروشگاهها پر از مواد غذایی هستند اما کسی توانایی خرید را ندارد. وضعیت اسفناکی که چیزی جز نتیجه جنگ نمی تواند باشد. در این اوضاع و احوال زمزمه هایی اعتراض و مبارزه دوباره در جامعه موج می زند و در فوریه ۱۹۱۷ به اوج خود می رسد.

انقلاب فوریه ۱۹۱۷

در ۲۳ فوریه ۱۹۱۷ که فکر کنم با تقویم روسی مصادف است با روز ۸ مارس بر همین مبنا تعدادی از زنان بافندگی در شهر پتروگراد تصمیم می گیرند به این مناسبت فراخوان راهپیمایی را در شهر بدهند. این اقدام خودجوش حتی از طرف تنها کمیته بلشویکی که در فرایبورگ بود به شرایط جنگی مورد مخالفت قرار می گیرد. با این اوصاف فراخوان راهپیمایی از طرف زنان صادر می شود و برخلاف انتظار جمعیت وسیعی حدود ۹۰ هزار نفر در این راهپیمایی شرکت می کنند و شعارهای که کارگران می دهند نان و صلح می باشد که به ظاهر ربطی به امسار هم ندارد. نه پلیس و نه ارتش این راهپیمایی را سرکوب و مورد حمله قرار نمی دهند و مردم با روحیه و خوشحالی به خانه هایشان باز می گردند. اما در روزهای بعد کارگران بیشتری به خیابانها می ریزند و شعارهای مر برجنگ و مرگ بر استبداد را می دهند. ارتش که بیشتر تشکیل دهقانان هستند به دلیل فرسودگی و خستگی ناشی از جنگ و برخلاف انقلاب ۱۹۰۵ در سرکوب کارگران و مردم شرکت نمی کنند. دولت در روزهای بعد سعی می کند از نیروی قزاقها برای سرکوب استفاده کند اما در نهایت آنها هم دست به سرکوب مردم نمی زنند و در بیشتر هنگهای سربازی شورش های سربازی شروع می شود و سربازان کنترل اوضاع را در دست می گیرند. مردمی که از طرف پلیس سرکوب شده بودند با کمک سربازان پادگانها را تصرف می کنند و این بار مردم مسلحانه به نیروهای سرکوبگر وارد مبارزه می شوند. شرایط بسیار پیچیده ایی است از یک طرف دولت تزار عملا فلج شده است. سیستم حمل نقل از کار افتاده و قطارها دیگر کسی را جابه جا نمی کنند. حتی تزار که در یکی شهرهای خارج پتروگراد است به دلیل نبود قطار نمی تواند به این شهر برگردد. به تزار پیشتهاد می شود که سلطنت را رها کند و پسرش را جایگزین خود کند. برادرش که از طرف به عنوان جانشین معرفی می شود اما به دلیل اینکه تضمینی برای امنیتش نیست از این سمت استعفا می دهد. در این گیر و دار بخشی از سوسیال دمکراتها بر اساس تجارب انقلاب ۱۹۰۵ کمیته ایی را تشکیل می دهند و فراخوان برگزاری جلسه نمایندگان شوراهای پتروگراد را می دهند. نمایندگان شوراهای کارگری به سرعت در جلسه شرکت کرده و در آنجا جمع می شوند. با آمدن نمایندگان شورای سربازان به این جلسه، تصمیم گرفته می شود که اسم کمیته منتخب را شورای کارگران و سربازان بگذارند.

با اینکه این شورا کل امورات جامعه را رفع و رجوع می کند و عملا نقش دولت را ایفا می کند و باینکه جامعه نیز این نقش را از شورا پذیرفته است اما شورا چنین نقشی را برای خود نمی خواهد. به دلیل بافت منشویکی که شورا دارد این تفکر منشویکی که حکومت و ایجاد دولت نه وظیفه آنها است بلکه تنها بورژوازی است که باید دولت را تشکیل دهد و شورا و طبقه کارگر فقط به عنوان اهرم فشار باید عمل کنند تا بورژوازی وظایف خود را تا انتها انجام دهد. بلشویسم هم در نبود دخالتگری لنینی در این دوره به کلی آچمز شده است و فعالیت ویژه تری را در دستور ندارد. با چنین متدی از طرف شورا تعدادی از نمایندگان به

دوما می روند و از آنها می خواهند حکومت را تشکیل دهند. دوما از این کار امتناع می کند اما با اصرار زیادی که نمایندگان انجام می دهند تعدادی که بیشتر مشروطه خواه (کادت) هستند کمیته ایی را تشکیل می دهند تا در این مورد تصمیم گیری کنند. جلسه این کمیته تا نصفه های شب طول می کشد اما در نهایت وقتی این کمیته تصمیم می گیرد که حکومت موقت را ایجاد کند با هورا و شادی نماینده های شورا مورد استقبال قرار می گیرد. در این میان مسئله ای که توی ذوق می زند این است که وقتی نماینده کمیته می گوید که در عوض تشکیل دولت، شورا چه درخواست و پیش شرطی را برای دولت دارد و در جواب نمایندگان شورا می گویند که فقط ما را سرکوب نکنید در حالی که خود شورا قدرت را دودستی تقدیم آنها کرده بود اما این سنت هیچوقت قدرت را برای خود طبقه کارگر متصور نبوده و ایجاد دولت و حکومت را همیشه از وظایف بورژوازی دانسته است. منشویسم و خودآگاهی منشویکی برای دخالت در چنین انقلابی چیزی جز این نمی توانست باشد.

دولت موقت یا همان دولت دمکراتیک بورژوازی در همان ابتدای قدرتگیری که به آن تقدیم شده بود، سر و سامان دادن وضع جامعه و مسئله جنگ را در دستور خود قرار داد. برای بورژوازی و دولت تازه به قدرت رسیده هم سرنوشت جنگ خیلی مهم بود و برای همین اولین اقدامشان این که به مردم فراخوان بدهند که تزار دیگر نیست و مسئله حیاتی این است که دوباره باید کشور روسیه از جنگ سر بلند بیرون بیاید. اما نه طبقه کارگر و نه مردم این را نمی پذیرند و مسئله برخورد به جنگ در کنار مسئله نان و زمین از مسائل محوری است که جریانات و سنتهای سیاسی بستگی به نوع برخوردشان به این مسائل از طرف جامعه مورد محک قرار می گیرند و عروج یا افول می کنند.

در این میان بلشویکها تا مقطع ماه آپریل و به دلیل اینکه هنوز لنین در روسیه نیست در برخورد به تمام این مسائل از مسئله دولت موقت گرفته تا مسئله جنگ با وجود اینکه از کمیته مرکزی حزب بلشویک استالین و کامنف هستند اما کاملا به مواضع منشویکی در می غلطند. حتی هنگامی که در روزنامه پرواداکه الان دیگر باتیراژ بالای صدهزار عدد منتشر می شود به دلیل اینکه کامنف در مقاله ای به طور ضمنی از جنگ دفاع کرده بود کارگران چاپ حاضر به پخش این روزنامه نمی شوند. در نتیجه چنین نزدیکی سیاسی مسئله وحدت دو حزب دوباره مطرح می شود و در کنفرانسی که در همین زمینه در اوایل ماه آپریل برگزار می شود و لنین با اینکه تازه به روسیه باز گشته است اما در این کنفرانس شرکت می کند. از همان ابتدای ورودش لنین جنگش را علیه تمام آن سیاستهای اتخاذ شده از طرف بلشویکها شروع می کند. ملوتوف که اولین کسی است به پیشوازش رفته است در همان برخورد اول به باد انتقاد می گیرد و گوید چیزهای که نوشته ایی اراجیفی بیش نیستند.

در کنفرانس هم در طی اولین سخنرانی اش تزهایی آپریل اش را مطرح می کند که با مطرح کردن این تزاها چنان شوکی عجیبی را به کنفرانس وارد می کند و تمام شرکت کنندگان در کنفرانس به جز یک نفر که تازه بلشویک شده با ایشان به شدت مخالفت می کنند و حتی هوش می کنند و بوگدانف به لنین می گوید که دیوانه شده است. در اینجا باید اشاره کنم این تزهاروی مسائل مهمی از جمله اینکه به دلیل ماهیت بورژوازی دولت جدید این هنوز یک جنگ امپریالیستی است و کوچکترین گذشت از دفاع طلبی انقلابی از چنین جنگ غارتگرانه ای جایز نیست. پرولتاریا تنها هنگامی از جنگ دفاع انقلابی خواهد کرد که خودش در قدرت باشد. نکته مهمی دیگری که لنین در این تزاها روی آن تاکید می گذارد که پرولتاریا باید آن خودویژگی انقلابی را در جهت انتقال قدرت بنا به دلیل نامادگی ذهنی پرولتاریا به دست بورژوازی افتاده است از خود نشان دهد و قدرت سیاسی از دست بورژوازی در آورد. همچنین تاکید بر اینکه تحت هیچ شرایطی نباید از دولت موقت دفاع کرد و در عوض باید ماهیت بورژوائی این دولت را برای طبقه کارگر و مردم زحمتکش روشن کرد.

لازم به تاکید است که لنین با ارائه تزهایی آپریل همان تزا پایه تر انقلاب مداوم را که قبلتر به آن اشاره کردم را دنبال می کند. تا مقطع انقلاب اکتبر روی آن پافشاری می کند و حزب بلشویک را با

چنین استراتژی مارکسیستی از تند بپجهای خیلی سختی که در فاصله ماههای آپریل تا اکتبر بان روبرو می شوند با قدرت می گذراند بطوریکه در ماه اکتبر حزب بلشویک حزبی صیقل دیده، با نفوذ و کاملا پرولتری است که دارد جهش می کند که قدرت سیاسی را از بورژوازی بگیرد و انقلاب سوسیالیستی به سرانجام برساند. در اکتبر ۱۹۱۷ شرایط جامعه و موقعیت حزب بلشویک و پرولتاریای متشکل چنان آماده است که لنین در روزی که قصد تصرف قدرت را دارد می گوید اگر امروز برای قدرت گیری زود باشد فردا هم دیر خواهد و باید همین امشب تکلیف قدرت سیاسی را یکسره کنیم. مهم این است که انقلاب اکتبر اولین انقلاب کارگری بود که از با برنامه و نقشه مند به انجام رسید. الان دیگر پرولتاریا روسیه با رهبری حزب بلشویک و نقشی که لنینیسم ایفا می کند توانسته است که قدرت سیاسی را بگیرد. پایه های خود را حداقل از نظر سیاسی تا سال ۱۹۲۱ با در هم کوبیدن مقاومتهای بورژوازی محکم کند و تکلیف قدرت سیاسی را یکسره نماید. دولت پرولتری و سوسیالیستی با اینکه توانسته است که مسئله قدرت سیاسی را فیصله دهد اما با مسائل جدیدی از جمله مسئله دهقانی و سازمان دادن اقتصاد سوسیالیستی روبرو می شود. جواب به این مسئله حتی با وجود دولت پرولتری پای جنبشهای غیر سوسیالیستی و به ویژه ناسیونالیسم روسیه را در جواب به این مسئله به میان می کشد. دولت پرولتری در دوره انقلاب برای مسئله اقتصاد در روسیه و همچنین دخالت دهقانان در سرنوشت جامعه به عنوان تاکتیک طرح نپ را یا همان اقتصاد نوین که بیشتر جوابگوی مسائل اقتصادی قشر دهقانی است به عنوان برنامه موقت اقتصادی ارائه می دهد. این برنامه را لنین تدوین می کند اما بعدها در بحثهای که بین جناحهای حزب کمونیست روسیه از سالهای ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۹ از طرف جناح استالین و شرکا این برنامه تاکتیکی اقتصادی دولت در دوره انقلابی را به عنوان پایه های مهم برنله و استراتژی اقتصادی شوروی مد نظر قرار داده می شود. در بخش پایانی حتی الامکان از نگرش یک نقد سوسیالیستی مسئله پایه اقتصادی دولت شوروی را بیشتر بحث خواهیم کرد.

شکست انقلاب پرولتری، اشاره به چند تبیین و ارائه نقدی سوسیالیستی بسیاری از سنتهای سیاسی، طیف وسیعی از شخصیتهای سیاسی و مارکسیستی و بخش وسیعی از جریانات و احزاب سیاسی در مورد انقلاب پرولتری روسیه اظهار نظر کرده اند و بنا به اینکه از نگرش کدام جنبش و سنت سیاسی به مسائل جهان، به مبارزه طبقاتی و مسئله انقلاب و کمونیسم نگاه کرده باشند، این انقلاب را مورد ارزیابی و نقد قرار داده اند. اما وجهه مشخص و یا به تعبیری دیگر مخرج مشترک قریب به اتفاق این ارزیابی ها به طور عجیبی مسائل روبنایی جامعه شوروی را مدنظر قرار داده اند و پایه استدلالهای خودشان را روی این مسائل سوار کرده اند و دلیل شکست انقلاب و یا انحراف آن را با چنین متدی توضیح داده اند.

برای بخش وسیعی از چپ شکست انقلاب اکتبر را در نتیجه خیانت استالین به انقلاب تصویر میشود و برای بخش وسیعتری علاوه بر خیانت تعدادی از رهبری حزب بلشویک دلایل شکست و انحراف انقلاب کارگری در شوروی را به نبود مسائل دمکراتیک وصل می نمایند. اینکه در شوروی دوباره خفقان حاکم شد، اینکه یکی پس از دیگری آزادیها و دستاوردهای انقلاب پرولتری پس گرفته شدند و اینکه شوراها و تشکلهای توده ای کارگری و اجتماعی اخته و بی دخالت شدند و در نهایت اگر در شوروی یک حکومت به شدت بروکراتیک حکمفرما شد برای بخشی بزرگی از کمونیستها و به ویژه تروتسکیستها، انحراف انقلاب اکتبر را از انتخاب چنین رویکردی نتیجه می گیرند و برای بخش وسیعی، از این فاکتورها شکست انقلاب را نتیجه می گیرند.

برای آن بخش از مارکسیستها که حکومت شوروی سابق را نتیجه نه شکست آن بلکه نتیجه منطقی چنین انقلاباتی تصویر کردند که به زعم آنها چنین انقلاباتی بنا به دلیل خصلت به شدت غیرکارگری اشان و از طریق احزاب غیرکارگری انقلابی با سازمان منطبط و فشرده به قدرت رسیده اند و آنچه در شوروی گذشت نه نتیجه شکست در ایجاد یک

اقتصاد سوسیالیستی بلکه در نتیجه نوع مشخصی از به قدرت رسیدن چنین احزابی می دانستند، مرور وقایع و تاریخ و تقابل جنبشها و سنتهای موجود در روسیه پوچی و ذهنی گری چنین استدلال های به وضوح نشان می دهد.

اما با تمام این اوصاف انقلابی با این همه عظمت چرا شکست می خورد؟ چرا با وجود اینکه انقلاب سوسیالیستی تکلیف قدرت سیاسی را یکسره و از بورژوازی خلع ید می کند اما در انجام انقلاب اقتصادی سرانجام نمی تواند موفق شود؟

تبیینهای متفاوتی به دست داده شده است اما قسمت اعظم این تبیینها همچنانکه اشاره کردم مسائل دمکراتیک و روبنایی جامعه روسیه را هدف گرفته اند و در تحلیلی غیر مارکسیستی و غیرماتریالیستی در تلاش هستند معلول را با معلول توضیح دهند. اما برای کمونیسم تحلیلی که نتواند پایه های اقتصادی یک جامعه را نشان دهد و از نقد مناسبات تولیدی حاکم شروع نکند و موقعیت نیروها و مولفه های که در تولید اجتماعی شرکت دارند را روشن ننماید نمی تواند تحلیل دقیق و جامعی باشد.

وقتی در مورد روند شکل گیری انقلاب اکتبر صحبت می کردیم به طور مداوم نشان دادیم که به دلیل شرایط ویژه ایی که در روسیه هست یعنی نوع مناسبات تولید دهقانی که غالب است و همچنین عقب ماندگی روسیه از هر نظر با وجود این که سرمایه داری و سوسیالیسم همیشه دو جنبش و دونیروی متخاصم بوده اند اما به دلیل چنین شرایط ویژه ایی در روسیه در مطالباتی مانند خواست روسیه صنعتی و پیشرفته و تمدن که در آن آزادیهای سیاسی به رسمیت شناخته شوند این دو جنبش را در کنار هم قرار می داد. برای طبقه کارگر حداقل از نظر سیاسی با وجو لنینیسم تا روند شکل گیری انقلاب اکتبر در برخورد به مسائل اساسی از جمله برخوردش به مسئله جنگ امپریالیستی، تحزب و رابطه اش با قدرت سیاسی و خیلی از گره گاهای دیگر توانست به آن خودآگاهی سوسیالیستی برسد که حداقل از نظر سیاسی و ایدئولوژیکی از نارودنیسم و سنت منشویکی و از ناسیونال رفرمیسم روسی و کلا سنت لیبرالی جدای ایش را نشان دهد. اما با این اوصاف هنوز سوسیال دمکراسی روسیه برای انقلابی مخالف تزار و ناسیونال رفرمیستها و بخش وسیعی از دهقانان معترض همچنان نیروی با جنبه بود که به آن روی می آوردند. با این حال اگر سوسیال دمکراسی روسیه توانسته بود که از نظر خودآگاهی سیاسی، جدای ایش را از سنتهای دیگر نشان دهد اما در برخورد به مسئله راه حل اقتصاد سوسیالیستی این روشنی را نداشت و متاسفانه در نبود لنین و سنت لنینیستی در تعیین تکلیف اقتصادی با بحثهای که در سالهای ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۹ روی داد در نهایت راه حل اقتصادی جنبش ناسیونال رفرمیسم روسیه به پیروزی رسید.

جنبشی که رویای یک روسیه صنعتی و پیشرفته را در سر می پروراند و خواست رشد نیروهای مولده را داشت و تبدیل کردن روسیه به عنوان یک قلب اقتصادی در رقابت با غرب یکی از اهدافش بود. طرف بخشی از حزب بلشویک نمایندگی می شد. استالین به عنوان تئوریسین این جنبش و باشعار دفاع از لنینیسم طرح اقتصادی سوسیالیسم در یک کشور را فرموله کرد که اساسا طرحی بورژوائی است که تنها با طرح لغو مالکیت خصوصی و دولتی کردن مالکیت ابزار تولید اما همچنان رابطه کار و سرمایه بر اساس دستمزد در برابر فروش نیروی کار بازتعریف می شود. یعنی هنوز کار مزدی لغو نشده است و به جای مالکیت اشتراکی بر وسایل تولید مالکیت دولت جایگزین شده است. بستگی به اینکه از زاویه کدام جنبش به مناسبات سرمایه داری نگاه کنید می توان به تبیینها و برداشتهای متفاوتی رسید و در نتیجه راه حل و جوابی هم که می دهی در چارچوب همین برداشتها می گنجد. به طور مثال برای کسی که سرمایه داری را در ستم بر ملیتها خلاصه کند در نتیجه حل مسئله ملی و دولت ملی می تواند جواب باشد

سوسیالیسم را در این خلاصه کند و یا اینکه اگر کسی سرمایه داری را فقط در هرج و مرج یا آنازشی تولید خلاصه کند که این وجهه از نگرش نسبت به سرمایه داری بیشتر هم در میان چپها عمومیت دارد در نتیجه انقلاب سوسیالیستی را در

نبود. (سونیزی)

رنوس این اشکالات اشاره میکنم.

در حاشیه مباحثات اخیر سوئیزی و بتلهایم



مطلب زیر در سال ۱۹۸۶ توسط منصور حکمت نوشته شده است. نوشته‌ای که در آن برمتن نقد مارکسیستی از تجربه انقلاب اکتبر و شکست آن، تبیین مارکسیستی از اقتصاد سوسیالیستی و سرمایه داری دولتی را در مقابل تبیین های "مارکسیسم علنی" از این تجربه عظیم طبقه کارگر و کمونیسم ارائه میدهد.

اولین بار در ضمیمه نشریه بسوی سوسیالیسم (شوروی، مارکسیسم و مساله ۱ شماره بولتن نظرات و مباحثات، در اسفند ۱۳۶۴ منتشر شد.

علیرغم گذشت ۲۸ سال از این نوشته متدو تزه‌های مارکسیستی آن در تقابل با تبیین های غیر مارکسیستی رایج از رابطه کار و سرمایه کماکان برای کمونیستها و مارکسیستها ارزشمند است.
کمونیست ماهانه

در حاشیه مباحثات اخیر سوئیزی و بتلهایم

پلمیک اخیر سوئیزی [Paul Marlor Sweezy] و بتلهایم [Charles Bettelheim] در نشریه مانثلی ریویو [Monthly Review] (جلد ۳۷، شماره‌های ۳ و ۴) از این لحاظ که به طور موجز و فشرده‌ای رنوس دیدگاهها و نکات مورد اختلاف طرفین را ارائه میکند و نیز از این لحاظ که آخرین استنتاجات "مارکسیسم قانونی" دوران ما درباره "مساله شوروی" را طرح میکند، جالب توجه

تجربه شوروی و درسهای

اقتصاد با برنامه و یا برنامه ریزی تولید می بیند. البته این همان معضل اساسی بود بخش اعظم بلشویکها هم همین نگرش را دنبال می کردند.

تروتسکی در کتاب انقلابی که به آن خیانت شد با وصف اینکه به دقت نشان می دهد که بعد از دهه از حکومت شوروی چطور بیشتر از ۸۰ درصد از جامعه به چه صورتی استثمار می شوند، ارزش اضافه تولید می کنند و رونق اقتصادی به صورت نجومی بالا رفته است به طوری که در فاصله برنامه اقتصادی ۵ ساله اول رشد اقتصادی و تولید صنعتی در شوروی ۲۵۰ برابر شده و در فقط در یکسال اول این برنامه یعنی از سالهای ۱۹۲۸ تا ۱۹۲۹ مبلغ سرمایه گذاری ۵۱۴ میلیارد روپل بوده است و این در حالی است این در ۳۲۱۹۳۶ میلیارد روپل بوده است. همچنین ادامه می دهد: "دستاوردهای بزرگ در صنعت، گشایشهای نویدبخش در کشاورزی، رشد خارق العاده تعداد شهرکهای صنعتی قدیم و ساختن شهرکهای جدید، فزونی سریع تعداد کارگران، بالا رفتن سطح فرهنگ و خواستهای فرهنگی-اینچنین است نتایج بی شائبه انقلاب اکتبر، انقلابی که پیامبران دنیای کهنه می خواستند در آن گورستان تمدن انسان را بیابند. ما دیگر چیزی نداریم که بر سر آن با اقتصاددانان بورژوازی مجادله کنیم. سوسیالیسم حقانیت پیروزی خود را به اثبات رسانده است، آنها نه بر روی صفحات کتاب سرمایه، بلکه در عرصه ای صنعتی که یک ششم از بیسبز زمین را در بر می گیرد-نه با دیالکتیک بلکه بزبان فولاد، سیمان و برق" (برگرفته از انقلابی که به آن خیانت شد)

یا در جای دیگری اینطور می نویسد "تعداد کل این قشر، قشری که مستقیماً در گیر کار تولید نیست بلکه فقط اداره می کند، دستور می دهد، فرمان می راند، عفو و تنبیه می کند-بدون

است. بخصوص که تاکنون در اکثر موارد مباحثات این "مارکسیسم قانونی" یا "دانشگاهی" (در تمایز با مارکسیسم متشکل و سیاسی) در مورد این مساله، چه از لحاظ نظری و چه از نظر دقت و حجم مطالعات کنکرت و فاکت ها از سطحی به مراتب بالاتر از مباحثات جریانات متشکل و حزبیبت یافته مارکسیستی برخوردار بوده است.

اما پلمیک اخیر حاکی از نوعی سترونی و درجا زدن تئوریک و سیاسی در مورد مساله شوروی است. به اعتقاد من از نقطه نظر مارکسیستی ایراداتی اساسی، چه در زمینه نکات مورد توافق و مفروضات مشترک طرفین بحث، و چه در رابطه با نکته اصلی مورد اختلاف سوئیزی و بتلهایم، یعنی مساله رقابت و تعدد سرمایه در شوروی، به این مباحثه اخیر وارد است. اینجا به اختصار به

الف- مفروضات و توافقات نادرست

۱) سوئیزی و بتلهایم هر دو از نقد واقعیات جامعه امروز شوروی به انکار خصلت سوسیالیستی انقلاب اکتبر، یعنی آنچه که آنان آن را نخستین نمونه از "انقلابات قرن بیستم" مینامند، رسیده‌اند. به زعم هر دو وضعیتی که امروز در شوروی وجود دارد نه نتیجه شکست انقلاب در ادامه خود، بلکه حاصل طبیعی، ارگانیک و اثباتی آن است. از اینروست که هر دو عبارت "انقلاب سوسیالیستی" را برای این انقلاب نامناسب میدانند و عبارت "انقلابات قرن بیستم" را جایگزین آن میکنند.

در این شک نیست که مناسبات و روابط تولیدی موجود در جامعه شوروی امروز سوسیالیستی نیست و سوئیزی کاملاً محق است وقتی مینویسد جامعه شوروی را نمیتوان به "معنای مورد نظر مارکسیسم" سوسیالیستی خواند. به علاوه این نیز درست است که در انقلاب اکتبر و یا بقول سوئیزی "در هیچیک از انقلابات متعدد «سوسیالیستی» قرن بیستم" کار به ترتیبی که مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست مجسم میکردند پیش نرفت. اما نحوه‌ای که سوئیزی و بتلهایم این مشاهدات را با مساله خصلت انقلاب اکتبر مرتبط میکنند تماماً ذهنی-گرایانه، آکادمیستی و اکونومیستی است. هر دو مساله را به این نحو تبیین میکنند که:

"در همه موارد رژیمهایی بقدرت رسیدند که بر احزاب انقلابی با سازمان فشرده و متشکل از اعضا انتشار ناراضی گوناگون مردم و رهبری های عمدتاً غیرپروولتری متکی بودند. این رژیمها در واقع بقول مارکس... غلبه سیاسی خود را برای "درآوردن تدریجی کل سرمایه از دست بورژوازی و تمرکز تمام وسائل تولید در دست دولت" بکار بردند. اما دولت، آن طور که مؤلفین مانیفست فکر میکردند پروولتاریای متشکل به عنوان طبقه حاکمه

شدت آچمز شده بود و اجباراً تنها به نقدهای دمکراتیک از جامعه روسیه و مخصوصاً دولت استالین بسنده کرد و اشکال را به طور ویژه روی رویکرد بروکراتیک دولت شوروی می دید و این جنبه از مسئله را مورد نقد قرار می داد.

و اساساً یک نقد سوسیالیستی از نقد پایه های اقتصادی جامعه شوروی شروع می کند و نشان می دهد که این جامعه در نهایت دوباره تولید اجتماعی اش و مناسبات حاکمش رو رابطه کار و سرمایه سوار می شود. انقلاب اکتبر هیچ یک از پایه های یک اقتصاد سوسیالیستی، یعنی لغو کار مزدی و مالکیت اشتراکی بر وسایل تولید را نتوانست در دستور کار خود بگذارد و بنا به توم و تبیینی غیر مارکسیستی که از اقتصاد سوسیالیستی داشت در نهایت به برنامه اقتصادی بورژوائی ناسیونال رفرمیسم روسیه که همان رشد صنعت و رشد نیروهای مولده بود با دولتی کردن سرمایه یا همان مالکیت دولت بر وسایل تولید به عنوان اقتصاد سوسیالیستی رضایت داد.

در نتیجه تنها وقتی مناسبات تولیدی و پایه اقتصادی جامعه ای مشخص شود بحث روبنای جامعه را می توان مشخصتر توضیح داد یا اینطوری می توان گفت که مناسبات روبنایی جامعه از جمله آزادیهای سیاسی، آزادی عقیده و بیان، فرهنگ و هنر، سرکوب، زندان و خفقان و..... همگی تابعی از زیربنای اقتصادی جامعه هستند. مشخصاً اینجا در مورد روسیه بعد از ۱۹۲۳ وقتی تکلیف مسئله اقتصادی که همان ایجاد آن نوع از سرمایه داری با برنامه است که دولت کنترل آن را در دست دارد با شعار سوسیالیسم در یک کشور به انجام م می رسد. این نوع از اقتصاد که چیزی جز سرمایه داری دولتی نیست که قرار است در کوتاهترین زمان ممکن باعث رشد سریع نیروهای مولده شود، صنعت و کشاورزی رارشد دهد و روسیه را از نظر اقتصادی و رشد تولید و انباشت سرمایه های نجومی به یکی از قطبهای مطرح در دنیا تبدیل کند. بر نتیجه چنین رویکرد اقتصادی تنها در

این "دولت غیر پروولتری" به زعم سوئیزی اقتصادیات استثمارگرانه نوظهوری را سازمان داد، و به زعم بتلهایم نوعی "سرمایه داری حزبی" را برقرار ساخت. اختلاف سوئیزی و بتلهایم حول همین تعابیر متفاوت اقتصادی متمرکز میشود. اما نکته مورد توافق هر دو این است که این اقتصادیات غیر سوسیالیستی (و برای بتلهایم کاپیتالیستی) محاصل طبیعی نوع معینی از قدرت است که در "انقلابات قرن بیستم" شکل گرفته است، یعنی قدرت "احزاب انقلابی با سازمان فشرده و رهبری غیرپروولتری". انقلاب اکتبر یک چنین انقلابی بوده است.

اینجا ما با تعبیری ذهنی گرایانه و اکونومیستی در مورد کل پروسه انقلاب پروولتری و بویژه مقولات حزب و دولت انقلابی کارگری روبروئیم. اولاً، توصیف بتلهایم و سوئیزی از حزب بلشویک در انقلاب ۱۹۱۷ توصیفی نادرست است. تصور این که حزب پروولتاریای انقلابی، حزبی که قرار است در محیط شدت خصمانه جامعه بورژوایی جهان امروز انقلاب زیر و رو کننده علیه سرمایه را سازمان دهد، میتواند از "سازمان فشرده" صرفنظر کند یک تصور روشنفکرانه و مملو از توهمات پارلمانتاریستی است. در این تصور از تمام دستگاه پیچیده سرکوب و تمام سیستم پلیس ضد کمونیستی بورژوازی انترزاغ میشود. "سازمان فشرده" حزب پروولتری شرط بقاء حزب پروولتری و شرط استقامت حزب در برابر تمام فشارهای علنی پلیسی و فشارها ضمنی رفرمیستی و لیبرالی بورژوازی است. از این گذشته، غیر پروولتری قلمداد کردن حزب بلشویک به بهانه عضویت "عناصر ناراضی طبقات دیگر" و یا وجود انقلابیون فاقد خاستگاه فیزیکی کارگری، در رهبری حزب، نوعی افراطی از اکونومیسم است. بعنوان یک نمونه، مقایسه موضعگیری و پراتیک پروولتری-انترناسیونالیستی بلشویکها در قبل جنگ اول با موضع بورژوا-ناسیونالیستی بخش اعظم احزاب سوسیالیستی و سندیکا‌های کارگری که

صورتی قابل تحقق است که کارگر جیکش در نیاید و به شدیدترین استثمار تن در دهد. هر صدای مخالفی در جامعه و هرتشکل توده ایی و حتی کوچکترین آزادی از هر نوعش در چنین جامعه ایی بدون شک به عنوان نیروی مانع در مقابل اهداف تعیین شده قرار می گیرد و حتماً به شدت سرکوب می شود. با این تعابیر این وارونگی در تبیین از جامعه روسیه را که بخش اعظم چپ به آن معتقد هست را باید روی پایه های خود قرار داد و نشان داد که نبود آزادیهای سیاسی و فضای دمکراتیک و همچنین سرکوب شدید و خفقان و حکومت پلیسی نه دلیل انحراف و شکست اتحاد جماهیر شوروی بلکه نتیجه منطقی اهداف اقتصادی است که جنبش ناسیونال رفرمیست، جامعه روسیه روی آن سوار کرده بود.

۲۹ آوریل ۲۰۱۳

ماخذها:

۱. خطوط اصلی یک نقد سوسیالیستی به تجربه انقلاب کارگری در روسیه (منصور حکمت و ایرج آذرین)
۲. منشویسم، بلشویسم و لنینیسم بررسی تحلیلی انقلاب روسیه (کوروش مدرسی)
۳. در حاشیه مباحثات اخیر سوئیزی و بتلهایم (منصور حکمت)
۴. تروتسکی و نقد مناسبات دولت حاکم در شوروی (فرهاد بشارت)
۵. سوسیالیسم در یک کشور (ای. اچ. کار)

در حاشیه مباحثات اخیر سونیزی و ...

احتمالا بافت کارگری تری از حزب بلشویک داشتند، پوچی این استدلال اکونومیستی را آشکار میکند. در این شک نیست که حزب انقلابی پرولتاریا باید در بافت و رهبری خود پرولتری و کارگری باشد. این حزب باید بطور دائم و روزمره بیان منافع و ظرف تشکیلاتی ابراز وجود سیاسی کارگران باشد. اما تا امروز هیچ تشکل سیاسی و مبارزاتی ای بیش از حزب بلشویک به این ایده آل نزدیک نبوده است. طبقه کارگر روسیه بدون شک با حزب انقلابی خود وارد انقلاب ۱۹۱۷ شد. حزب بلشویک میتوانست از بسیاری جهات کاملتر و به تصور آرمانی ما از یک حزب پرولتری نزدیکتر باشد، اما در همان صورت موجود خود نیز، حزب پرولتاریای انقلابی روسیه بود. به هر رو روشن است که نقد تجربه شوروی را نمیتوان از یک چنین استنباط آشکارا اکونومیستی با این انتظارات روشنفکرانه از حزب انقلابی طبقه کارگر آغاز کرد.

ثانیا، برقراری دولتی که این چنین حزبی در مرکز و محور آن قرار داشت به دنبال قیام اکثر، بخودی خود نه تنها ادا آغازگر هیچ انحراف و شکستی نیست، نه فقط مبین خصلتی غیر سوسیالیستی در انقلاب اکثریت نیست، بلکه جزء اجتناب ناپذیر پروسه انقلاب پرولتری در روسیه ۱۹۱۷ است. در واقع سونیزی و بتلهایم شکست پرولتاریای روسیه را در شکل معینی از پیروزی سیاسی این طبقه جستجو میکنند. در مورد خصوصیات دولت در دوره های انقلابی پیش از این [در پسونی](#) (۲ سوسیالیسم به تفصیل بیشتری توضیح داده ام. نکته ای که اینجا باید تاکید شود این است که تلقی ذهنی گرایانه سونیزی و بتلهایم از پروسه مادی انقلاب پرولتری، پروسه ای که طی آن طبعا در وهله اول نوعی دولت انقلابی طبقه کارگر باید به قدرت برسد، در عمل راه تحقیق واقعی مارکسیستی در مورد علل شکست نهانی پرولتاریای روسیه را مسدود میکنند. پرولتاریای روسیه قادر شد تا شکل معینی از اقتدار سیاسی خود را در روسیه برقرار کند. دولت بلشویکی-شورایی، دولت طبقه کارگر و شکل معین و گذارنی از تشکل طبقه کارگر بمثابه طبقه حاکمه بود. تمام مساله ای که باید توضیح داده شود این است که چگونه و تحت چه شرایطی و طی چه پروسه ای این دولت ویژه پرولتاریا در دوره انقلابی، از تکامل یافتن به شکل مطلوب دیکتاتوری پرولتاریا به "تشکل طبقه کارگر به مثابه طبقه حاکمه" به معنی مورد نظر مارکس و انگلس ناتوان ماند.

انقلاب اکثریت علیرغم خصلت سوسیالیستی اش و علیرغم این که پرولتاریا توانست برای مدتی کوتاه خود را در شکل یک دولت موقت انقلابی کارگری به مثابه طبقه حاکمه متشکل کند، به سرانجام نرسید. سونیزی و بتلهایم با کتمان خصلت سوسیالیستی انقلاب اکثریت (چه از لحاظ اهداف و چه از لحاظ نیروهای محرکه طبقاتی اش) و با انکار خصلت پرولتری دولت انقلابی ای که پدید آمد، اساسا از روی کل مساله شکست نهایی انقلاب پرولتری در روسیه میپزند، و از کنار معضل تنوریک واقعی مارکسیسم امروز میگذرند.

ثالثا، به طور قطع اینکه انقلاب اکثریت سوسیالیستی بود یا نه از روی عاقبت اقتصادی و سیاسی اش پس از ۷۰ سال سنجیده نمیشود. مشاهدات بتلهایم و سونیزی از واقعیت امروز روسیه به هیچ وجه نمیتواند توجیهی برای انکار خصلت پرولتری-سوسیالیستی انقلاب اکثریت بدست دهد. همچنانکه عاقبت اسفناک انقلاب ۵۷ در ایران هیچگونه مجوزی برای انکار خصلت دمکراتیک و آزادیخواهانه این انقلاب بدست نمیدهد. انقلابات همانطور که ممکن است به پیروزی برسند ممکن است به شکست نیز بیانجامند. معضل تنوریک متفکرین پیشرو طبقه کارگر توضیح شرایط و علل و عوامل شکست انقلابات پرولتری پیشین است. اینکه عاقبت انقلاب روسیه چنان نشد که در یک انقلاب سوسیالیستی "قاعدتا" میبایست میشد، پس "لا بد" این انقلاب سوسیالیستی نبوده است، از هر

متدولوژی معتبر تحلیل علمی فرسنگها به دور است. این معادل وارونه کردن تاریخ واقعی و بوقوع پیوسته برای جا دادن آن در الگوهای تنوریک جدید است. انقلاب اکثریت در زمان خود مبشر تحول سوسیالیستی جامعه بود، میلیونها کارگر در آن شرکت کردند و برای پیروزی آن جنگیدند، این انقلاب توسط پیشروان مارکسیست طبقه کارگر هدایت و سازماندهی شد و با زبان میلیونها کارگر و زحمتکش برنامه تحول سوسیالیستی جامعه و انقلاب جهانی پرولتاریا را اعلام کرد. در زمان خود پرولتاریای واقعا موجود و جهان واقعا موجود این انقلاب را انقلابی برای سوسیالیسم بشمار آوردند. اگر عاقبت چیز دیگری شد، این تنها میتواند محقق مارکسیست را به عرصه بررسی چند و چون شکست این پروسه رهنمون شود، چرا که تاریخ واقعی گذشته دیگر قابل دستکاری نیست. قلععا توضیح چند و چون این پروسه شکست ساده نیست، اما سرهم بندی کردن نوعی تنوری جدید تحول اجتماعی در عصر ما بر مبنای ابداع نوعی "انقلابات قرن بیستم" که نه علل پیدایش، نه نیروهای محرکه، نه زمینه های موجود آن در جامعه کهنه و نه دینامیسم حرکت آنها معلوم نیست و توضیح داده نمیشود، به مراتب دشوارتر است.

۲) در زمینه اقتصادی، سونیزی و بتلهایم علیرغم اختلاف نظرشان درباره ماهیت اقتصاد شوروی، از لحاظ برخورد به تبیین مارکسیستی از سرمایه داری، شیوه کمابیش مشابهی را اتخاذ میکنند. هر دو (هر چند بتلهایم به درجه کمتر و بطور غیر مستقیم) برداشتی تحدیدگرایانه از تبیین جامع و عمومی مارکس از سرمایه داری بدست میدهند. سونیزی سرمایه داری را بر مبنای دو مؤلفه (۱) رابطه کار و سرمایه و (۲) رقابت و تعدد سرمایه ها، تعریف میکند و سپس به این اعتبار که مؤلفه دوم، یعنی رقابت، در اقتصاد روسیه قابل مشاهده نیست، از سرمایه داری خواندن روسیه استنکاف میکند. بتلهایم در مقابل و در اینکه به طور ضمنی و مبهم به تعریف نادرست سونیزی از

سرمایه داری اشاره میکند، در عمل تمام کوشش خود را صرف آن میکند که اثبات نماید رابطه بنگاهها و شاخه های تولیدی در روسیه از نوع رابطه بنگاهها در اروپای غربی و آمریکاست و لذا رقابت، به همان تعبیر آن در سرمایه داری "کلاسیک" غرب در روسیه عمل میکند. سونیزی شکل ویژه سرمایه داری به نحوی که تاریخا در اروپای غربی توسعه یافت را تنها شکل واقعی سرمایه داری قلمداد میکند و به عبارت دیگر از این شکل یک الگوی جامد میسازد. بتلهایم تلویحا این الگو را میپذیرد (لااقل در این پلمیک) و صرفا میکوشد به سونیزی نشان دهد که این الگو بر واقعیات امروز سرمایه داری در شوروی انطباق دارد. نظر سونیزی آشکارا در مقابل تنوری مارکس در مورد سرمایه داری قرار میگیرد، اما بتلهایم نیز عملا این فرمولبندی نادرست را میپذیرد و در جهت اثبات حکمی تلاش میکند که اولاً برای اثبات سرمایه داری بودن شوروی ضروری نیست و ثانيا، فی النفسه بیش از حد الگوسازانه و اغراق آمیز است. (پایین تر به این نکته باز میگردیم)

۳) استنتاجات سیاسی بتلهایم و سونیزی بسیار متفاوت است. سونیزی به جامعه و اقتصاد شوروی نظری نسبتا مساعد دارد، حال آنکه بتلهایم خود را در ضدیت با شوروی امروز میباید. با این وجود، هر دو عرصه سیاسی را به یک قلمرو غیر طبقاتی، غیر سیاسی و آکادمیک محدود میکنند. به یک معنا، تم اصلی این استنتاجات تا حد "شوروی یا آمریکا، کدام بدتر است" سقوط میکند. سونیزی که در شوروی شیوه تولید نوین و طبقه استثمارگر نوینی را میبیند که سرمایه داری را پشت سر گذاشته است، فی النفسه توسعه طلب نیست و در "صلح جهانی" ذینفع است، فراخوان میدهد که لبه تیز مبارزه باید علیه "ضد انقلاب جهانی به سرکردگی آمریکا" متوجه شود. بتلهایم در مقابل، استدالات ناسیونالیسم چینی را زنده میکند و به روایتی سه جهانی از اوضاع جهانی متوسل میشود تا ثابت کند که ابرقدرت "خطرناکتر"، "تجاوزگرتتر" و در یک کلام "بدتر" شوروی است. سونیزی از موضع "کسانی که خطرات جدی اوضاع بین المللی کنونی را تشخیص میدهند و

میخواهند برای بهبود اوضاع دست به عمل بزنند"، یعنی از موضع "تشنج زدائی" میان "شرق و غرب"، توجه خوانندگان خود را به فشارهای مخرب جهان غرب بر جامعه شوروی جلب میکند، و بتلهایم در پاسخ به تکرار فرمول کهنه و کلیشه ای "روسیه در جستجوی دریچه ای به اقیانوس هند" است بسنده میکند. آنچه که هیچیک مورد اشاره قرار نمیدهند، اهمیت مساله تحلیل جامعه شوروی و سرنوشت انقلاب ۱۹۱۷ از نقطه نظر جنبش طبقاتی و بین المللی پرولتاریاست. هیچگونه اشاره ای به رابطه اقتصاد و جامعه شوروی با قطن معینی در رویزونیسم جهانی نمیشود. هیچ اشاره ای به جایگاه تجربه شوروی در شکست تلاشهای کمونیستی برای سازماندهی یک بین الملل کمونیستی و آتی این تلاشها نمیشود. شوروی به عنوان یک "کشور"، یک "ابرقدرت" و به عنوان یک قدرت سیاسی و نظامی در پهنه جهانی بررسی میشود، که صلح جهانی و یکپارچگی و تمامیت ارضی کشورها را تحت تأثیر قرار میدهد. اما برای پرولتاریای کمونیست جایگاه شوروی در توازن قوای جهانی به عنوان یک قدرت سیاسی و نظامی در صحنه رقابت جهانی بورژوازی، تنها یک وجه مساله است. محدود کردن معضل شوروی به این وجه معادل سقوط به فرمولبندیهای ناسیونالیستی و ژورنالیستی است. مساله شوروی و تحلیل اقتصاد و مناسبات تولیدی و اجتماعی در آن جزئی از معضل عمومی تر تجدید سازمان یک جنبش بین المللی اصیل پرولتری- کمونیستی است. تحلیل مساله شوروی محور هر تلاش جدی برای توسعه سیمای سوسیالیسم اصیل و انقلابی، تبیین استراتژی عمومی انقلاب پرولتری، مزروی کردن رویزونیسم و برپا ساختن یک جنبش متشکل پرولتاریای جهانی است. این وجوه تماما در پلمیک بتلهایم و سونیزی به فراموشی سپرده شده اند و با تعبیر و مشغله های متداول و پیش پا افتاده ناسیونالیستی، صلح طلبانه و ژورنالیستی جایگزین شده اند.

ب- نکته مورد اختلاف: تعدد سرمایه ها و رقابت سونیزی اصرار دارد که مناسبات اقتصادی موجود در روسیه را نمیتوان و نباید سرمایه داری نامید، چرا که به زعم او سرمایه داری با دو مشخصه اصلی تعریف میشود، اول، وجود رابطه کار و سرمایه یعنی وجود سیستم استثمار کارمزدی کارگرانی که فاقد هرگونه مالکیتی بر وسائل تولیدند و دوم، تعدد سرمایه ها و رقابت ناشی از وجود سرمایه های متعدد که محمل مادی عملکرد قوانین درونی سرمایه است. سونیزی هشدار میدهد که اطلاق سرمایه داری به نظام اقتصادی موجود در شوروی لاجرم با خود الگوسازی و تعمیم نابجای نحوه کارکرد سرمایه داری "کلاسیک" اروپای غربی و آمریکا به جامعه روسیه را بیار میآورد و این مانعی متدولوژیک عملی بر سر شناخت روابط اقتصادی واقعی در جامعه شوروی خواهد بود.

به این استدلال سونیزی باز میگردیم، اما تا آنجا که این هشدار مستقیما شیوه برخورد نوع بتلهایم را مد نظر دارد، هشدار بجایی بنظر میرسد. استدالات بتلهایم در اثبات وجود رقابت کاپیتالیستی و تعدد استقلال سرمایه ها در شوروی کماکان غیرمجاوب کننده باقی میماند. اثبات وجود رقابت میان مدیران بنگاهها و یا وزارتخانه ها و شاخه های تولیدی در شوروی بر سر مواد خام، و وسائل تولید، اعتبار و غیره بخودی خود پاسخ ابهام سونیزی نمیتواند باشد. در هر سیستم اداری بوروکراتیک و در هر تراست و بنگاه اقتصادی بزرگ نیز مدیران احتمالا بر سر موضوعات مختلف در رقابت با یکدیگر قرار میگیرند، بی آنکه این رقابت به معنای استقلال اقتصادی آنان، تا حد مالکان و مدیران سرمایه های منفرد و مستقل باشد. اینکه محصولات در شوروی کالا هستند بخودی خود چیزی را در مورد اینکه این محصولات توسط سرمایه های مستقل و منفرد تولید شده اند یا خیر بیان نمیکند.

فقدان یک برنامه سراسری، یا خصلت صوری این برنامه نیز بخودی خود دال بر وجود یک مکانیسم اقتصادی متکی بر عملکرد سرمایه های متعدد

نیست. بتلهایم در این حالت نیز صرفا وجود یک تقسیم کار گسترده، استقلال نسبی شاخه های تولید از برنامه سراسری، ناتوانی دولت شوروی در طرح ریزی یک برنامه عمومی و غیره را به ثبوت میرساند و نه تعدد سرمایه به معنی اخص کلمه و همسانی نقش عامل رقابت در سرمایه داری شوروی با سرمایه داری "کلاسیک" غرب را. اگر بتلهایم بخواهد بر همان مبنای مفروضات نادرست سونیزی در تعریف مشخصات سرمایه داری به او پاسخ بدهد، یعنی اگر واقعا بخواهد نشان دهد که رقابت در سرمایه داری روسیه همان نقشی را داراست که سرمایه داری نوع اروپای غربی و آمریکا، آنگاه موظف خواهد بود نشان دهد که تعدد سرمایه ها و رقابت میان بخشهای مختلف سرمایه محمل مادی و زمینه عملکرد قوانین درونی کل سرمایه اجتماعی در روسیه است. او میبایست نشان دهد که قوانین درونی انباشت سرمایه، اسلسا از طریق رقابت میان سرمایه های متعدد موجود به خود مادیت میبخشند. سهم سود بخشهای مختلف سرمایه، قیمتها، انگیزه افزایش نسبت سرمایه به کار، شکل تکامل تقسیم کار، نحوه تخصیص سرمایه و جابجایی سرمایه ها در شاخه های مختلف تولید و غیره همه به کارکرد این رقابت وابسته اند. بتلهایم این را نشان نمیدهد، بلکه تبیینی سطحی و عمومی و روبنایی از وجود رقابت میان مدیران و وزیران در روسیه را جایگزین آن میکند.

در واقع برای اثبات وجود سرمایه داری در روسیه نیازی به اثبات تعدد سرمایه ها و استقلال آنها از یکدیگر و رقابت نیست. بتلهایم با پذیرش ضمنی برداشت الگودارانه و مکانیکی سونیزی از مشخصات سرمایه داری، در عمل در مقابل ایرادات سونیزی به بن بست میرسد. بحث را باید از همانجایی گرفت که بتلهایم رها میکند - یعنی از نقد تعریف نادرست سونیزی از سرمایه داری و مشخصات "دوگانه" آن، از نقد جایگاه نادرستی که سونیزی در تبیین خود از سرمایه داری به مساله رقابت و تعدد سرمایه ها میدهد.

پافشاری سونیزی در هم ارز کردن و همسنگ کردن عامل "تعدد سرمایه ها و رقابت" با رابطه کار و سرمایه، در تعریف تولید سرمایه داری، بیش از حد لجوجانه و غیر موجه است. توضیحات او در مورد نقش رقابت و تعدد سرمایه در سرمایه داری نیز به نوبه خود در بهترین حالت سهل انگارانه است. و بالاخره، اینکه سونیزی علیرغم پذیرش و حتی تأکید بر وجود رابطه کار و سرمایه در اقتصاد شوروی، به بهانه عدم مشاهده "تعدد سرمایه ها و رقابت" از سرمایه داری خواندن اقتصاد شوروی سر بازمیزند نیز بسختی قابل درک است.

این نکات را یک به یک بررسی کنیم:

۱) سونیزی ناگزیر است بدوا تعریف بسیار محدود و غیر قابل تعمیمی از سرمایه داری بدست بدهد. او مینویسد:

"آنطور که من میفهمم سرمایه داری شکل تاریخی مشخصی از جامعه است که در قرن ۱۵ یا ۱۶ در اروپای غربی ظهور کرد و در سیزده چهارصد سال بعد سلطه خود را بر بخش اعظم کره زمین گسترش داد." بر مبنای این شکل "تاریخی مشخص" از سرمایه داری است که سونیزی مشخصات اساسی مورد نظر خود از این سیستم را بیان میکند. در این شکل "تاریخی مشخص" رقابت و تعدد سرمایه ها، نقش حیاتی و تعیین کننده داشت. این شکل اقتصادی همراه با رقابت، بر مبنای تعدد سرمایه و با فرض وجود این عوامل شکل گرفت، و لاجرم تعدد سرمایه ها و رقابت به اشکالی بنیادی از وجود و زیست این شیوه تولید بدل شد. اما سونیزی همینجا توقف میکند و حاضر نمیشود با مارکس راه نقد این شیوه "تاریخی مشخص اروپایی" را تا حد بیرون کشیدن خصلت مشخصه واقعی و قابل تعمیم این نظام طی کند. مارکس نیز طبقا همین شکل تاریخی مشخص را، همراه رقابت و تعدد سرمایه هایش، مورد مطالعه قرار داد، اما قادر شد خصوصیات مشخص کننده و خصلت نامی این نظام را در سطحی فراتر و تجربیدی تر از مشاهدات مربوط به رقابت و سرمایه های متعدد،

در حاشیه مباحثات اخیر سونیزی و ...

تعریف کند. خصلت مشخصه این نظام همان چیزی است که آن را از شیوه‌های تولیدی دیگر متمایز میکند. بدیهی است که هر شیوه تولیدی معین

مقولات اقتصادی و روابط اجتماعی متناسب با خود را به همراه دارد، اما آنچه آنرا از شیوه‌های تولید دیگر متمایز میکند، یعنی آنچه خصلت‌نمای این نظام جدید است، نحوه ویژه‌ای است که محصول اضافه از تولید کننده مستقیم گرفته میشود. خصلت مشخصه سیستم سرمایه داری، شکل مشخص استثمار در این نظام است. این مارکس را به توضیح کالا شدن نیروی کار و وحدت پروسه کار با پروسه تولید ارزش اضافه میرساند. استتمل کار مزدی، یعنی همان "رابطه سرمایه‌کار" که سونیزی سلطه آن را بر نظام اقتصادی شوروی برسمیت می‌شاند، خصوصیت متمایز کننده و خصلت معرف نظام سرمایه داری است. مارکس چنان در این تبیین خود از سرمایه داری (در کاپیتال، ارزش اضافه‌های تئوری، گروندریس و کمابیش در تمام نوشته‌های اقتصادی) صراحت دارد که اصرار سونیزی بر گنجاندن مساله "تعدد سرمایه و رقابت" به عنوان رکن دوم تعریف سرمایه داری بسیار عجیب بنظر میرسد. بدین ترتیب مارکس قادر میشود تا با مطالعه سرمایه داری "تاریخا مشخصی" که سونیزی نیز آن را مبنای استدلال خود قرار داده است، خصلت عام تولید سرمایه داری را تحلیل کند و این قالب "تاریخا مشخص" را بشکند.

(۲) اما نکته مهم اینجاست که در تبیین مارکس از همان سرمایه داری مشخص اروپای قرن ۱۸ و ۱۹، رقابت و تعدد سرمایه آن

وزنه و مکانی را ندارد که سونیزی به آن می‌بخشد. مارکس موضع رقابت و تعدد سرمایه را در جای درست خود، در سطحی از لحاظ تجربی مناسب، وارد میکند. سونیزی مصرّ است که در همان بنیادی‌ترین سطح تجزیه، یعنی در سطح توضیح عام ترین خصوصیات و مشخصات نظام سرمایه داری، این عامل را بگنجانند. جالب اینجاست که حتی همان نقل قولهای خود سونیزی از مارکس در مورد رقابت و تعدد سرمایه‌ها استدلال او را بی اعتبار میکند. مارکس سرمایه‌های متعدد و رقابت سرمایه‌ها را در سطح کنکرت تری وارد بحث میکند. برای استنتاج و اثبات قوانین عام تولید سرمایه داری یعنی برای توضیح ارزش اضافه، استثمار نیروی کار، ارزش نیروی کار و مزد، ارتش ذخیره کار، انباشت و افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه، بازتولید گسترده کل سرمایه اجتماعی و حتی قانون گرایش نزولی نرخ سود، مارکس نیازی به دخالت دادن مساله سرمایه‌های متعدد و عامل رقابت ندارد. مارکس اینها را از مفروضات عمومی خود درباره کل سرمایه اجتماعی و ماهیت عمومی و نمونه‌وار سرمایه استنتاج میکند، و تنها پس از استنتاج قوانین پایه‌ی سرمایه داری و انباشت سرمایه، به سطح کنکرت‌تر بررسی مناسبات درونی سرمایه‌های متعدد با هم و شکل ویژه فعلیت یافتن قوانین عام نظام سرمایه داری میرسد. به عبارت دیگر، مارکس از لحاظ تحلیلی، مستقل از عامل تعدد سرمایه و رقابت، قوانین بنیادی حرکت سرمایه داری و خصوصیات پایه‌ای این نظام را تحلیل میکند، و آنگاه این عامل کنکرت را برای توضیح چگونگی بالفعل شدن این قوانین در کارکرد جاری تولید سرمایه داری میبرد. در این سطح کنکرت‌تر است که مارکس گام به گام با وارد کردن عامل تعدد مالکان و وسائل تولید (تعدد سرمایه‌ها) از ارزش اضافه به مقولات کنکرت‌تر سود، بهره، سود تجاری و اجاره و از مقوله ارزش، به قیمتهای تولید میرسد، و قس علیهذا.

در مورد رقابت، مارکس صراحتاً ولو به اختصار، جایگاه این رابطه را در تحلیل خود توضیح داده است. رقابت آن رابطه واقعی میان سرمایه‌های مختلف است که قوانین عام تولید سرمایه داری، قوانین کل نظام، یعنی قوانین درونی کل سرمایه

اجتماعی، را به آحاد سرمایه تحمیل کند و برای آنان محسوس میگرداند. رقابت آن رابطه ویژه‌ای است که از طریق آن قوانین ذاتی و عمومی سرمایه بطور کلی به فشارهای مادی و عملی و خارجی بر آحاد سرمایه ترجمه میشود. رقابت رابطه‌ای است که در آن قوانین ذاتی سرمایه مادیت و فعلیت پیدا میکند.

رقابت از لحاظ تاریخی پیش شرط عروج و استیلای تولید سرمایه داری بود. زیرا این روشی بود که سرمایه از طریق آن موانع حرکت خود را، موانعی را که اشکال تولیدی کهنه، و از جمله سیستم صنفی (گیلد) بر سر راه آن قرار میداد در هم شکست. (گروندریس، انگلیسی، صفحات ۶۵۰-۶۴۹). تا اینجا رقابت شرط تاریخی عروج سرمایه است و نه شرط تحلیلی وجود و خصلت مشخصه آن. اما مارکس بحث خود را فراتر میبرد و جایگاه و نقش رقابت را در خود سیستم سرمایه داری، یعنی در چهارچوب مناسبات قوام گرفته سرمایه داری، نیز تحلیل میکند. رقابت مقابله و مواجهه سرمایه با خود، به عنوان سرمایه دیگر است. رقابت عملکرد بالفعل سرمایه است: "رقابت انکشاف بالفعل سرمایه است. توسط رقابت، آنچه که مربوط به ذات سرمایه است، به صورت یک ضرورت خارجی برای سرمایه منفرد درمیآید. آنچه مربوط به مفهوم سرمایه است، به شکل ضرورتی خارجی برای شیوه تولید مبتنی بر سرمایه ظاهر میشود" (گروندریس، ۶۵۱-۶۵۰)

"این نکته چنان صادق است که عمیق ترین متفکران اقتصادی، نظیر ریکاردو، برای آنکه بتوانند قوانین سرمایه را - که در عین حال به صورت گرایشهای حیاتی حاکم بر آن ظاهر میشود - به حد کافی تبیین کنند، سلطه مطلق رقابت آزاد را مفروض میگیرند." (همانجا، صفحه ۶۵۱، تاکید در اصل است)

"مفروض گرفتن" رقابت برای تبیین قوانین اقتصادی سرمایه داری دقیقاً همان اشتباهی است که بتلهایم و سونیزی هر دو مرتکب میشوند، نه از آنرو که رقابت جزء لاینفک سرمایه داری، آنطور که تاریخا انکشاف یافت، نبوده است و یا نقش محوری ندارد، بلکه از آنرو که قوانین سرمایه از ذات سرمایه، از مفهوم سرمایه و خصلت عام سرمایه ناشی میشوند. تعدد سرمایه‌ها و رقابت محمل جاری شدن این قوانین در مناسبات واقعی سرمایه‌های واقعی است.

"رقابت صرفاً آنچه را که در ذات سرمایه نهفته است به صورت واقعی بیان میکند و بصورت یک ضرورت خارجی، بعمل درمیآورد. رقابت چیزی جز طریقی نیست که طی آن سرمایه‌های متعدد مؤلفه‌های ذاتی سرمایه را بر یکدیگر و بر خود تحمیل میکنند." (همانجا، صفحه ۶۵۱)

یکی از بارزترین نمونه‌های این رابطه، گرایش ذاتی سرمایه به انباشت و افزایش ترکیب ارگانیک (ارزشی و فنی) سرمایه در طول پروسه انباشت است. سرمایه مداوماً بر حجم سرمایه ثابت به نسبت متغیر میافزاید. مارکس این قانون را مستقل از مساله رقابت و تعدد سرمایه، از تحلیل عمومی کل سرمایه اجتماعی استنتاج میکند. اما در جهان واقع، این قانون خود را از مجرای رقابت به آحاد سرمایه تحمیل میکند. سرمایه‌ای که بخواهد در عرصه رقابت باقی بماند ناگزیر است مداوماً بر نسبت سرمایه‌کار خود بیافزاید، نسبت سرمایه ثابت به متغیر خود را افزایش دهد (و همراه آن تکنیک تولید خود را بهبود بخشد). این قانون از رقابت ناشی نشده است و از لحاظ تحلیلی نیازمند وجود سرمایه‌های متعدد و رقابت آنها نیست. اما محمل مادی و مجرای بالفعل شدن این قانون، یعنی تبدیل شدن آن به یک جبر خارجی برای سرمایه‌های منفرد، رقابت است.

پس آنچه مسلم است این است که رقابت نه فقط در توضیح خصوصیات معرف نظام سرمایه داری مقوله و مؤلفه‌ای هم‌ارز رابطه کار و سرمایه

نیست، نه فقط در سطح تجزیه یکسانی با این رابطه قرار ندارد، بلکه صرفاً (و این "صرفاً" به معنی کماهمیت جلوه دادن رقابت نیست)، عامل و محمل فعلیت یافتن و خارجی شدن قوانین ذاتی و درونی سرمایه است که بنا به تعریف و بنا به تحلیل مارکس، از لحاظ تحلیلی مقدم بر رقابت موضوعیت و موجودیت یافته‌اند.

اما به هر رو در این شک نیست که اولاً رقابت شکل "کلاسیک" فعلیت یافتن قوانین ذاتی سرمایه است. ثانیاً، شکل تاریخا ناگزیر سلطه یافتن قوانین تولید سرمایه داری بوده است و ثالثاً، لاقلاً تا آنجا که به کارکرد سرمایه داری آنگونه که در اروپای غربی شکل گرفت مربوط میشود، عامل حیاتی است. هر تحلیل مارکسیستی از جامعه شوروی نیز، اگر نخواهد بطور دگماتیکی مانند بتلهایم وجود و سلطه رقابت و تعدد سرمایه از نوع "کلاسیک" آن را در این جامعه اثبات کند، باید این را توضیح بدهد که کدام مکانیسم یا مکانیسم‌های مادی عملاً ضروریات ذاتی و قوانین پروسه انباشت سرمایه را به صورت ضرورت‌های خارجی و محسوس به طبقه سرمایه‌دار و بخشهای گوناگون آن در این کشور تحمیل میکند. به این مساله قدری پایین‌تر باز میگردیم، اما به یک نکته جالب توجه باید اشاره کرد. مارکس در ادامه بحث خود در گروندریس به نحوی معضل امروز ما را پیش‌بینی میکند:

"مادام که سرمایه ضعیف است، هنوز به چوبدستی شیوه‌های کهنه تولید با شیوه‌هایی که با عروج سرمایه دیگر موعدهشان سپری میشود، اتکاء میکند. به محض اینکه احساس قدرت میکند، چوبدستی‌ها را به کنار میاندازد و بر طبق قوانین خود حرکت میکند. و به مجردی که حس میکند و میفهمد که وجود خود او مانعی بر سر توسعه است، به اشکالی پناه میبرد که علی‌الظاهر با محدود کردن رقابت آزاد، حاکمیت سرمایه را کاملتر میکند، اما در عین حال میسر اضمحلال سرمایه و اضمحلال تولید مبتنی بر سرمایه هستند." (همانجا، صفحه ۶۵۱)

واقعیت این است که سرمایه‌داری عصر ما در این مرحله آخر بسر میبرد. "پناه بردن" سرمایه به اشکالی بجز رقابت منحصر به سرمایه داری شوروی نیست، هر چند محدودیت رقابت در این کشور در بالاترین حد است، در آمریکا، انگلستان، فرانسه، اسکاندیناوی و کل جغرافیای اقتصادی‌ای که سرمایه‌داری "تاریخا مشخص" سونیزی در آن شکل گرفت نیز امروز رقابت دیگر تنها شکل قرقرفتن قوانین ذاتی سرمایه در مقابل آحاد سرمایه، به صورت ضروریات خارجی نیست. دولتها، سیاستهای دولتی و مقررات دولتی، همچنانکه بندو بست‌های انحصارات، لاقلاً در مقیاس ملی آحاد سرمایه را به اشکال متنوعی بجز رقابت و علاوه بر رقابت (در درون مرزهای یک کشور)، با نیازها و ضروریات انباشت کل سرمایه اجتماعی رو در رو میکند. به عبارت دیگر امروز تنها از طریق رقابت نیست که سرمایه با خود به صورت سرمایه مواجه و رو در رو میشود. دولتها، بر مبنای سیاستهای اقتصادی از پیشی (ولو ناشی از رقابت در مقیاس جهانی که روسیه نیز کمابیش تابع آن است)، تا حدود زیادی نقش نماینده و سخنگوی کل سرمایه اجتماعی و اوضاع عمومی انباشت سرمایه را به عهده گرفته‌اند. رابطه آحاد سرمایه با دولت، نوعی تقابل آحاد سرمایه با ضروریات عینی خارجی‌ای است که از ذات سرمایه، کل سرمایه، برخاسته است. این رابطه دیگر صرفاً در چهارچوب رقابت نمیتواند توضیح داده شود. این نقش روزافزون دولتها، و بیرون کشیده شدن بخش هر چه بیشتری از عملکرد بالفعل سرمایه از عرصه رقابت و انتقال آن به حوزه تصمیمات دولتی سرمایه (اعم از برنامه‌ریزی یا سیاست مالی و پولی)، علی‌الظاهر سلطه سرمایه را "کاملتر" کرده است، اما درست همانطور که مارکس توصیف میکند، میسر اضمحلال و بیانگر بحران مژمن و ذاتی سرمایه‌داری عصر ماست.

به هر حال "رکن دوم" سونیزی در توصیف

سرمایه داری نه فقط زائد و نادرست است، بلکه هم‌اکنون در پروسه عملی انکشاف معاصر همان سرمایه داری "تاریخا مشخص" هم دارد گام به گام تخریب میشود. معضل مارکسیست‌ها در توضیح خصوصیات سرمایه داری در شوروی نه نشان دادن وجود و سلطه رقابت و تعدد سرمایه، بلکه معضل توضیح عملکرد مادی و بالفعل سرمایه در سیستم سرمایه‌داری‌ای است که به دلایل مشخص تاریخی، رقابت نه در پروسه استقرار قطعی آن، نه در شکوفایی آن و نه در عملکرد امروزی آن عیناً همان نقشی را که در شکل کلاسیک توسعه سرمایه داری ایفاء نمود، بر عهده ندارد. این ایرادی است که به محدودنگری الگوسازانه بتلهایم میتوان گرفت. اما علیرغم محدودیت نقش رقابت در سرمایه داری شوروی، مناسبات اقتصادی در شوروی به همان اعتبار وجود رابطه کار مزدی یعنی رابطه کار و سرمایه، کاپیتالیستی است. و این ایراد و اختلاف ما با تز ذهنی گرایانه و به همان درجه الگوسازانه سونیزی است.

(۳) ممکن است بحث در سطحی تجربی‌تر دنبال شود. ممکن است گفته شود که بدون تعدد سرمایه و لذا رقابت، نفس وجود ارزش مبادله (که وجود صاحبان متعدد کالا را پیش فرض میگیرد)، پول، صورت کالایی محصولات، قیمت، و اشکال سود، بهره و سود تجاری، منقعی و از لحاظ تحلیلی غیر ممکن میشود. مگر نه اینست که در همان کتاب سرمایه، علیرغم اینکه تقریباً در تمام جلد اول و دوم بدون رجوعی به مساله تعدد سرمایه به تحلیل سرمایه داری پرداخته است، به هر حال کالا، ارزش مبادله، و پول نقطه عزیمت استدلال است؟

سونیزی چنین استدلالی را طرح نمیکند، چرا که اصولاً هیچگونه استدلالی در دفاع از "رکن دوم" خود در تعریف سرمایه داری ارائه نمیکند. جالب اینجاست که این بتلهایم است که وجود شکل کالایی محصولات و وجود سود - در تمایز با ارزش اضافه - در شوروی را به مساله تعدد سرمایه‌ها مرتبط میکند. به هر حال لازم است به این استدلال هم پاسخ کوتاهی بدهیم.

شک نیست که تعدد مالکان کالا (و وسائل تولید) پیش شرط تاریخی شکل گیری سرمایه داری، و رقابت محمل عملی تقوُّق آن بر اشکال تولیدی پیشین بود. اما تمام بحث مارکس بر سر این است که سرمایه داری آنگاه که بر قوانین خود متکی میشود رابطه خود را با این ملزومات تاریخی میگذرد. ارزش مبادله و شکل کالایی محصولات در تولید سرمایه داری دیگر موجودیت مستقل خود را مییابند و دیگر نه به وجود دائمی و فعل و انفعال دائمی مالکان متعدد محصولات، بلکه به رابطه کار و سرمایه متکی میشوند. اینجا دیگر تعدد سرمایه نیست که بطور عینی ارزش مبادله را ضروری میکند، بلکه این واقعیت است که همه محصولات حاصل پروسه کاپیتالیستی کار هستند که در آن کار کلاست و ناگزیر از مبادله مستقیم با وسائل تولید است (وسائل تولیدی که به بخش معین و محدودی از جامعه تعلق دارند و لذا آنها هم باید برای بکار افتادن مبادله شوند). این خصلت کالایی کار و جدایی آن از وسائل تولید است که در تولید سرمایه داری به تمام محصولات کار خصلت کالایی میبخشد. مادام که مبادله میان صاحبان نیروی کار (بمثابه کالا) و صاحبان وسائل تولید، از میان نرفته است، تمام اساس مبادله، ارزش مبادله، پول و تولید کالایی تعمیم یافته بر جای میماند، اعم از اینکه مالکان وسائل تولید دامنه مبادله میان خود را محدود کنند یا خیر. از لحاظ تاریخی، نیروی کار پس از وسائل تولید و وسائل مصرف به کالا تبدیل شد، اما آنگاه که این اتفاق تاریخی رخ میدهد، نیروی کار کالا میشود و در مبادله با سرمایه قرار میگیرد، آنگاه دیگر خود به پایه مادی تولید کالایی تعمیم یافته و تمام مقولات و روابط و متناسب با آن تبدیل میشود. نفس وجود رابطه کار و سرمایه در شوروی بخودی خود بقاء شکل کالایی محصولات، بقاء پول، سنجش ارزشی و پولی محصولات و تملک ارزش اضافه به شکل خاص "سود" را ضروری و اجتناب ناپذیر میکند.

این اشکال از لحاظ تاریخی حاصل تعدد مالکیت



در حاشیه مباحثات اخیر سونیزی و ...

خصوصی بر وسائل تولیدند، اما از لحاظ تحلیلی در تولید سرمایه‌داری، حتی آنجا که تعدد سرمایه و رقابت کاملاً مصداق دارد، دیگر تماماً حاصل خصلت کالائی کار هستند.

در مجموع، استدلال بتلهايم در مورد تعدد سرمایه و رقابت در شوروی الگوسازانه و غیر مجاب کننده باقی میماند. به همین ترتیب تحلیل او از مساله بحرانها و افت و خیزهای ادواری اقتصاد شوروی و "فوق انباشت" در این اقتصاد سطحی و روبنائی است. برای مثال بتلهايم مکانیسم "فوق انباشت" را بر مبنای "تصمیمات مدیران" که برای ارتقاء موقعیت خود یا بنگاه خود، و یا برای تحقق شاخص‌های برنامه، بیش از حد لازم سرمایه و مواد خام و نیروی کار بکار میبرند، توضیح میدهد. در تحلیل ریشه‌های توسعه‌طلبی شوروی، بتلهايم حتی از ارائه یک بحث منسجم ناتوان میماند و این توسعه‌طلبی را ادامه توسعه‌طلبی امپراتوری تزاری ارزیابی میکند. "رسیدن به آبهای گرم" و "تبدیل شدن به یک قدرت دریایی" را به سختی میتوان به عنوان تحلیلی از مبنای توسعه‌طلبی روسیه مدرن و کاپیتالیستی امروز جدی گرفت. اینگونه تحلیل‌های سطحی، که مباحثات بتلهايم را بشدت به تحلیل‌های کم‌ارزش "سه جهانی" و ناسیونالیستی نزدیک میکند، در مقاله اخیر او کم نیست.

مشخصه موضع سونیزی در مقابل، ذهنی‌گرایی و التقاط‌تئوریک آن است، و این ظاهراً فصل مشترک و خصوصیت تمام مدافعان نظریه "شیوه تولید جدید" است. اولاً، همانطور که اشاره شد، پذیرش حاکمیت سرمایه و کار مزدی در یک سیستم و در همان حال اطلاق "شیوه تولید نوین" به آن بیش از حد دلخواهی و لاقیدانه است. سونیزی توجه نمیکند که تر شیوه تولید جدید مستلزم یک تجدید نظر کلی در نگرش مادی و تاریخی مارکسیسم است. نمیتوان صرف همین یک تر را به نقد مارکسیستی سرمایه‌داری و تئوری انقلاب پرولتری ضمیمه و اضافه کرد. کسی که شیوه تولید جدیدی میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم "کشف" میکند، باید منطقاً این وظیفه علمی را هم بعهده بگیرد که مابقی سیستم فکری متناسب با این چنین تری را نیز ارائه کند. سنوالات متعددی در مقابل مدافعین این تر قرار میگیرد، از قبیل این که: عناصر و اجزاء متشکله این شیوه تولید نوین، از لحاظ اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، حزبی و غیره، در چه اشکالی در نظام کهنه (سرمایه داری) پرورش یافته بودند و آماده شده بودند؟ (یک سیستم اجتماعی و اقتصادی نوین ناگهان و بدون مقدمه بر کره ارض پدیدار نمیشود). آیا به این ترتیب سرمایه دیگر آخرین فرماسیون اقتصادی طبقاتی و آخرین و تعمیم‌یافته‌ترین شکل استثمار طبقاتی نیست؟ با این فرض، کدام مبارزه طبقاتی و اجتماعی، کدام تضادهای عینی و کدام روند عینی تاریخی جامعه سرمایه‌داری را به سمت این شیوه تولید جدید سوق میدهد؟ آیا گذار از این شیوه تولید نوین برای جوامع سرمایه‌داری موجود اجتناب‌ناپذیر است؟ آیا هیچ تحلیل ماتریالیستی از تضادهای خود این شیوه تولید نوین وجود دارد که هنوز هم بتوان از آن ضرورت و امکان تحول بعدی جامعه سوسیالیستی را نتیجه گرفت؟ کدام تضادهای مادی جامعه موجود با این شیوه تولید جدید حل میشود و کدام تضادها به پیش رانده میشوند، کدام معضلات سیاسی و فرهنگی جامعه سرمایه‌داری حل خود را

در همین شیوه تولید جدید باز مییابند و رفع آنها از وظیفه انقلاب پرولتری خارج میشود؟ مکانیسم تولید و بازتولید روابط اقتصادی و اجتماعی در این شیوه تولید نوین چیست؟ آیا وجود این شیوه تولید جدید به معنای رد نظریه انقلاب پرولتری (ضرورت و امکان انقلاب سوسیالیستی) و رابطه این انقلاب با رهایی بشر نیست؟ آیا عروج شیوه تولید جدید به معنای جایگزین شدن اشکال نوین مبارزه طبقاتی به جای مبارزه پرولتاریا و بورژوازی، بمثابة موتور محرکه و پیشبرنده تاریخ اجتماعی بشر نیست، و آیا نباید از هم‌اکنون در تئوری مبارزه طبقاتی به نفع دخیل کردن اقتشاری که پایه‌های مادی سیستم استثمار نوین اند تجدید نظر کرد؟ این سنوالات و تناقضات بی‌انتهاست.

ماتریالیسم تاریخی و تئوری انقلاب پرولتری مارکس، که یک جزء آن برسمیت شناختن سرمایه داری بعنوان آخرین شکل سازمانیابی طبقاتی جامعه بشری است، در دستگاه فکری خود در قبال همه این معضلات پاسخهای تفصیلی دارد. مدافعان تر شیوه تولید جدید نیز باید قادر باشند سیستم مجاب کننده و جامعی ارائه بدهند. ثانیاً، مشکل اینجاست که سونیزی اساساً از تبیین خود این شیوه تولید نیز ناتوان میماند. او (با الهام از مقاله‌ای از مگداف [Harry Magdoff] در همان شماره مانثلی ریویو) معتقد است که در نظام اقتصادی شوروی قوانین اقتصادی عینی‌ای، یعنی قوانین مستقل از سیاست و تمایلات کاربدستان اقتصادی و سیاسی طبقه حاکم، وجود ندارد. به عبارت دیگر کارکرد اقتصاد شوروی دانما تابعی از تصمیمات و سیاستها و منافع طبقه حاکمه‌ای است که هیچ الزام زیربنایی بر او حاکم نیست. این را دیگر نمیتوان تعریف "شیوه تولید" نامید. این اعلام فقدان یک شیوه تولید در شوروی و وجود یک آرایش اقتصادی اختیاری و متغیر در این کشور است. به این ترتیب ظاهراً سونیزی پس از چند سال ابهام و دولی بالاخره خود را با نظرات پوچ و غیر ماتریالیستی هایلل تیکتین سردبیر نشریه کرپتیک در توافق یافته است. نقولت این دو شاید در این باشد که تیکتین از سونیزی پا در هواتر است و رسماً بجای مقوله شیوه تولید، از حاکمیت "اقتصاد ضایعات" در روسیه سخن میگوید. سونیزی فراموش میکند که نفس وجود رابطه کار و سرمایه در شوروی، (که او آن را پذیرفته است)، و یا حتی نفس وجود نوعی منسلبت مالکیت (بر وسائل تولید)، جبرا به معنای وجود قوانین اقتصادی عینی‌ای است که از این مناسبات ناشی میشود و آن را بازتولید میکند. اعلام فقدان "قوانین اقتصادی" در شیوه تولید نوین سونیزی به معنای اعلام فقدان همان رابطه کار و سرمایه در شوروی است که سونیزی چند سطر بالاتر در ابتدای مقاله‌اش آن را پذیرفته است. و بالاخره ثالثاً، نظرات سونیزی درست در جهت عکس هشدار است که خود او به بتلهايم داده بود. سونیزی نگران بود که الگوسازی از سرمایه‌داری (یعنی همان سرمایه‌داری "تاریخاً مشخص" غربی) مانع درک خصوصیات اقتصادی ویژه و متفاوت جامعه شوروی شود. اما خود او در گام بعد خواننده را در یک بی‌قانونی مطلق، در یک "سیستم" اقتصادی که فاقد هر نوع قانونمندی عینی حرکت و کارکرد است، رها میکند. سیستمی که هر روز از نو بسته به امیال و سیاستهای "طبقات حاکمه"، یا "بوروکراسی" و یا "نخبگان" به سمتی میچرخد و یا میتواند بچرخد. سونیزی از ترس الگوسازی، نفس علم و ماتریالیسم و مارکسیسم را بطور کلی رها میکند و به "علم غیب" و حدس و گمان ریزه اهداف قائم به ذات و امکانات بی حدود و ثغور و نامشروط "طبقات حاکمه" در شوروی پناه میبرد و

این دیگر اوج ذهنی‌گرایی است.

* * *

جنبش کمونیستی به تبیین صحیح از روابط و مناسبات اقتصادی حاکم بر شوروی نیازمند است. مباحثه اخیر سونیزی و بتلهايم نه تنها در این عرصه راهگشا نیست، بلکه تا حدود زیادی ابهام برانگیز و مغشوش کننده است. اثبات حاکمیت رابطه کار و سرمایه در شوروی برای اثبات سرمایه‌داری بودن این نظام کافی است. اما نمیتوان و نباید از سرمایه‌داری بودن اقتصاد شوروی چنین نتیجه گرفت که مؤلفه‌های کنکرت‌تری که مشخصه سرمایه داری "کلاسیک" در اروپای غربی و امریکاست (از جمله رقابت و مالکیت شخصی بورژواها بر سرمایه) باید در شوروی عیناً و با نقشی کمابیش مشابه قابل مشاهده باشند. در شوروی تحت شرایط تاریخی خاص، بویژه در طی یک پروسه شکست انقلاب پرولتری، نوعی معینی از سرمایه‌داری انحصاری دولتی شکل گرفته است که تحت نام سوسیالیسم عمل میکند. مساله بر سر این است که اشکال ویژه حرکت و عملکرد مادی این سرمایه‌داری و آن مکانیسم‌ها و ساختارهای اقتصادی ویژه‌ای که قوانین عام تولید سرمایه‌داری از طریق آن اعمال میشود بازشناخته شوند. برای مثال در کشورهای نوع اتحاد شوروی مالکیت شخصی بورژوازی بطور جدی تضعیف شده و در یک مالکیت و کنترل جمعی طبقاتی کمابیش ادغام شده است. به همراه این تحولات، تمام آن مکانیسم‌های عملی‌ای که بر خصلت شخصی مالکیت و استقلال انفرادی مالکین سرمایه متکی بودند، نقش محوری خود را از دست داده‌اند. این سیستمی است که رقابت در آن به حاشیه رانده شده و نوعی تنظیم مناسبات درونی بورژوازی از طریق یک مکانیسم سیاسی و اداری اولویت و موضوعیت پیدا کرده است. چنین سیستمی کارایی خود را در پیشبرد و تسریع پروسه اولیه صنعتی شدن روسیه در سالهای ۱۹۳۰ آشکار کرد. اما امروز، در مقابل، ناتوانی ارگانیک خود را در مقابل نیازهای اقتصاد سرمایه‌داری پیشرفته، بویژه در زمینه تامین نیازهای مصرفی، انعطاف در سرمایه‌گذاری، معرفی تکنولوژی جدید و افزایش مرغوبیت محصولات بنمایش گذاشته است. شکل رابطه بورژوازی و پرولتاریا در این نظام، شکل خاص بروز بحرانها، مکانیسم توزیع ارزش اضافه در میان بخشهای مختلف سرمایه اجتماعی و نظائر آن در این نظام از ویژگیهای خاص خود برخوردار است. تحلیل مارکسیستی باید نقد خود را سرمایه‌داری انحصاری نوع شوروی را تعمیق بخشد. تعمیم مکانیکی و یا الگوسازانه مشاهدات مربوط به کارکرد سرمایه‌داری "کلاسیک" و یا ابداع تئوری‌های فکر نشده و دلخواهی در مورد "شیوه تولید جدید" و نظائر آن، نمیتواند جهتی اصولی برای مطالعه مارکسیستی شوروی امروز باشد.

منصور حکمت

"آزادی های یواشکی"....

وحشتناکی که گریبان جامعه را گرفته و خانواده های تک سرپرستی که زنان سرپرستش هستند و نان آور خانواده اند به اضافه این که از نظر تغییر جنسی که در بازار نیروی کاری صورت گرفته است، مشکل دارد. شماراحت نمی توانی زن را بکشانیدش به خانه. می شود کشاندشان، با قوانینی که امروز دارند وضع میکنند که وسایل جلوگیری از بارداری را خصوصی کنید ه و مزایای ازدواج کردن بدهید و با پول کاری کنید که بالاخره الگوهای سنتی برگردد سر جایش که سرمایه بتواند نیروی کار ارزان خودش را تامین کند.

راديو نينا: اجازه بدهید که ما فرصت زیادی نداریم خیلی کوتاه فکر می کنید که چه مصاف هایی در مقابل فعالین این عرصه و کمونیست ها قرار دارد؟

ثريا شهابی: ببینید، من فکر می کنم که کمونیست ها و رهبر اعتراضات کارگری، هر کمونیستی در هر محیطی که فعالیت می کند، مسئله ی آزادی های سیاسی و بخصوص مسئله ی زن را یکی از عرصه های جدال طبقاتی خودش باید بداند، این که در آن چه کاری می کند به نظر من خیلی روشن است. مهمترین چیز این است که جدایی جنسی را نمی خواهد، جدایی جنسی در بین دو بخش از نیروی کار کن جامعه را نمیخواهد. این به ضررش است. حجاب سمبل این جدایی جنسی است و هیچ جا تعرض به حقوق زنان را به هیچ بهانه ای، به بهانه ی ارزش های خانوانگی به بهانه ی ارزش های عقیدتی به بهانه ی ارزش اسلامی قبول نمی کند. در هر محیط کارگری در هر محل کار و هر محله ی کاری و در هر محیطی که کمونیست ها باشد نباید کسی اجازه داشته باشد که تعرضی بکند به زنان. باید کسانی که نقض می کنند قوانین اسلامی را، کسانی که نقض می کنند قوانین جداسازی را حفاظت بکنند، نه تعرض اخلاقی بکنند و نه تعرض قانونی و در عین حال فریب این جریان هایی را که همچین نویدی می دهند گویا آقای روحانی می آید، بایستید و بروید و گفتن کنید با آقای روحانی که تبعیض جنسی را بردارد، این ها را افشا کنید.

هیچ محیط کارگری، هیچ محیط کمونیستی نباید رنگی از نا برابری زن و مرد داشته باشد، نباید نه مادر خانواد، نه خواهر خانواد مجبور بشود که حجاب سرش بکند، مجبور بشود که نقش عضو درجه دو در خانواد را داشته باشد، چه در خانه و چه در زندگی و چه در محل کار. این که دیگر قانون نمی خواهد. کارگر کمونیستی که نتواند و پیشرو کمونیستی که نتواند برابری انسان ها برابری دو جنس را در طبقه ی خودش نتواند مبشرش باشد، نتواند مبلغش باشد نتواند برایش کاری بکند، نمی تواند خود را آزاد کند. همه بخصوص زن ها دخترهای آماده بکار باید بیمه ی بیکاری داشته باشند، یعنی چه نان آور خانه من هستم.

راديو نينا: با تشکر از شما "ثريا شهابی" به انتهای برمانه امشب می رسیم تا اوقتی دیگر روز و شب خوبی را برای شما آرزو می کنیم.

ثريا شهابی: من هم متشکرم از وقتی که به من دادید.

هرجا اتمام کارگران و آگاهی آنها نسبت به اینکه اعضا یک طبقه جهانی اند تقویت میشود، هرجا کمونیسم بعنوان دوزنمای انقلاب

کارگری در میان کارگران رسوخ میکند و با هر رفیق کارگری که به کمونیسم و به مفاصل و سلول های کمونیستی کارگران نزدیک

میشود، یک گام به انقلاب کمونیستی نزدیک تر شده ایم. سلول ها و مفاصل کمونیستی کارگری که امروز تشکیل میشوند، فردا

کانون های رهبری انقلاب کارگری و پایه های قدرت حکومت کارگران را تشکیل خواهند داد .

منصور حکمت

"آزادی های یواشکی"

نهادهای و کمپین یک میلیون امضا، که خودش حرکت بدی نبود ولی پلاتفرم سیاسی پشتش این بود که اسلام با حق زن، با برابری زن و مرد ضدیتی ندارد و آقای روحانی و اصلاح طلبان و آن زمان آقای خاتمی، این‌ها می‌توانند برابری زن و مرد را تأمین کنند! رفع تبعیض علی‌العموم، که ادعای بی‌محتوی بود. هیچ قانونی را مورد تعرض قرار نمی‌دادند. آن‌ها اسم این جنبش را می‌گذاشتند جنبش زنان. جنبش زنان

این نیست، جنبش برابری حقوق زن و مرد آن پیشی است که در جامعه وجود دارد و آن پس زدن و آن "نه" محکمی است که در زندگی روزمره شان پسران و دختران جامعه ایران دو نسل است که دارند به آن عمل میکنند. این جنبش است. طبعاً وقتی صحبت می‌کنند در باره گفتن غالب بر جنبش زنان، دارند در مورد جریان خودش می‌گویند. جریان خودش که به اصطلاح بخش‌آور به جنبش دارد که از آقایان اصلاح طلب می‌خواست که در چهارچوب قانون و یک تفسیر جدیدی از اسلام و به اصطلاح با اصلاحات و رفهم تغییری در حقوق زنان بدهند، که این جواب نمی‌دهد.

ما هم طرفدار اصلاحات هستیم. اگر که آپارتاید نژادی در آفریقا با یک اصلاحات قانونش لغو شد، در ایران این جنبش اصلاحات و این جنبش فمینیستی که خانم شادی صدر به اسم جنبش زنان از آن اسم می‌برد یک دانه دست آورد حقوقی برای زنان نداشته است. قانون حجاب را امکان ندارد بتوانند لغو کنند. لغو آن یعنی یک ضربه‌ی اساسی به یکی از ارکان حاکمیت جمهوری اسلامی. وقتی که ایشان از جنبش زنان حرف می‌زنند رو به جنبش خودشان دارند، جنبشی که در چهارچوب امکانات قانونی یک تغییری می‌خواهد بدهد و آن حداکثر تغییرش عملاً این میشود که گل و بته‌ی حجاب خانم زهره را هنورد رنگین میشود و یا این که زهره را هنورد و موسوی دست هم‌را می‌گیرند، عجب انقلابی!!!

به هر حال جنبش زنان یک جنبش رادیکالی در عبق جامعه‌ی ایران است، همان که خیلی عقب نشینی‌ها را به حاکمیت اعمال کرده است. آن جنبش به حاکمیت عقب نشینی را اعمال کرده، نه این گفتن‌های سازمان‌های دگراندیش و فمینیست‌هایی که بخشی از آن‌ها، نه فمینیست‌هایی که بالاخره به نوعی خواسته‌های رادیکال مطرح می‌کنند، فمینیست‌هایی که به قدرت رسیدن یک خانم در مجلس را هم دست آورد خودشان می‌بینند آن را در موردش صحبت می‌کنیم.

خانم شادی صدر در مصاحبه‌ای که با بی.بی.سی داشته در بررسی ابعاد کمی که این حرکت آزادی‌های یواشکی داشته است، خیلی با افتخار می‌گوید که این جنبشی است که حجاب را، خیلی با خنده و شادی نه با قیافه‌ی عبوس و مشت‌های گره کرده به چالش می‌کشد! ببینید حتماً نسل‌های پی در پی که در جامعه ایران زندگی کرده‌اند، و با این فشار و بی‌حقوقی‌های قرون وسطی‌ای که حتی آدم در زندگی اش نتواند رنگ لباسش را انتخاب کند، با این‌ها زندگی کرده‌اند، شادی هم کرده‌اند و نوروز هم داشته‌اند و زندگی کرده‌اند. ولی رنگ شادی دادن به مسئله‌ی حجاب و این که اخمو نیست و عبوس نیست و گویا مبارزه علیه حجاب و مبارزه علیه آپارتاید جنسی خیلی با گل و بته و با شادی می‌شود، و میشود اینطور به آقای روحانی و حاکمیت تحمیل کرد، این یک فریب بزرگی است.

نه حجاب پدیده‌ی شادی است و نه تحمیل حجاب پدیده‌ی شادی بوده و نه مقاومت در مقابلش شاد است. قربانیان زیادی داده است این مسئله. مسئله‌ی مبارزه با آپارتاید جنسی با خشونت عظیمی مقابله شده است. همین امروز هم به محض این که این "تخفیف"‌هایی که حاکمیت دارد تحمل می‌کند و سعی می‌کنند که فشار جنبش رادیکال برابری حقوق زن و مرد را روی خودش کم می‌کنند، اگر که یک حد و مرزهایی را بشکنند، تیغ میکشند. در نتیجه می‌خواهم بگویم که خانم‌شادی



صدر می‌خواهد این حرکت در چهارچوب "مسالمت‌آمیز" باشد! مسالمت‌آمیز به این معنی که خشونت را که سیستم علیه جنبش‌های رادیکالی که برای حقوق زنان مبارزه میکنند اعمال میکند، می‌خواهد به رادیکالیسم فعالین حقوق برابر زن و مرد منتسب کند. تلاش برای محبوس کردن این حرکت در این چهارچوب، به نظر من این حرکت را در نطفه خفه میکند. نه این که بتواند این کار را بکند، ولی تبلیغاتی را که حولش می‌کند دارد در نطفه آن را خفه می‌کند.

مستقل از این که آقای روحانی چه بخواهد و چه

نخواهد، و این‌ها چقدر تحمل بکنند یا نکنند، یک قدم عقب نشینی آن‌ها و تخفیف آن‌ها، صدها قدم عقب نشینی را به آن‌ها تحمیل می‌کند. و این مسالمت‌آمیز نیست! خشونت را آن‌ها تحمیل می‌کنند. خشونت را آن‌ها تأمین می‌کنند و خانوم شادی صدر متأسفانه وقتی که گله میکند خودش را در کنار این‌ها می‌گذارد. علیه کسانی که این حقیقت را می‌گویند و این فریب را نمی‌فروشند و آزادی‌های اساسی را می‌خواهند. نه این که حرف نیم‌پز زدن که "تبعیض را بردارین و زن هم آدم است". خانمه‌ای هم این را می‌گوید، که زن خیلی خیلی مقام‌های مهمی دارند و همه‌شان می‌گویند. خانم صدر نمی‌تواند خشونت که علیه جنبش رادیکال زنان حکومت دامن می‌زند، بیاندازد گردن مشت‌های گره کرده و قیافه‌های عبوس که روبه حاکمیت همه‌ی حقوق زنان را می‌خواهد بر چیده شدن کامل آپارتاید جنسی را می‌خواهد. می‌خواهم بگویم که تبیینی که خانم شادی صدر دارد تبیینی است که تلاش می‌کند که این حرکت را محدود بکند، این حرکت را در حد یک گفتن، یک حرکت کنترل شده و یک حرکتی در همین سطحی که هست نگاه دارد تا بلکه مقامات صدای این اعتراض را بشنوند و بلکه اجازه‌ی گفتن‌های بیشتری بدهند و بلکه آقای روحانی ببايد و یک آزادی‌هایی را قبول بکند. این فریب است و چنین اتفاقی نمی‌افتد. جمهوری اسلامی بدون تبعیض جنسی قانونی و سیستماتیک و آپارتاید سیستماتیک جمهوری اسلامی نیست. این که چقدر عقب‌نشینی می‌زنند و چقدر امروز عقب‌نشینی می‌زنند، این

تغییری در این واقعیت نمی‌دهد.

راديو نينا: ارزیابی خودتون از جنبش زنان چه است؟ فکر می‌کنید که در شرایط امروز فرجه‌ها و یا فرصت‌هایی هست که زنان بتوانند مطالبات را علناً ابراز کنند؟

ثریا شهابی: فرصت‌هایی است، همین که شما امروز می‌بینید که این امکان هست. مردم بیشتر هم عکس‌هایشان را در فیس بوک همیشه می‌انداختند، در روابط خانوادگی، شخصی، رفتارهای غیرقانونی که سرکوب می‌شد در خیابان‌ها مقررات اسلامی را نقض می‌کردند همیشه وجود داشت. اما این که این عکس‌ها را بیندازند و فعلاً کاری باهاشون نداشته باشند، این فرصتی است که باید از آن استفاده کرد این فرصتی نیست که روحانی برایشان ایجاد کرده باشد، روحانی خودش محصول یک شرایطی است، که آن شرایط جمهوری اسلامی را به جایی کشاند که از نظر اقتصادی باید به بازار سوخت و ساز اقتصاد جهانی غرب برگردد. و در مناسبات دیپلماتیک بین‌المللی آماده بود که شکاف با غرب رو پر بکند و وارد مذاکره بشود، مستقل از این که سرانجام این لغو تحریم‌ها به کجا می‌رسد و سرمایه‌گذاری خارجی به کجا به کجا می‌رسد که نیاز سرمایه ایران است، نیاز اقتصاد ایران است، فرصتی است که از نظر سیاسی که جنبش رادیکال دفاع از

حقوق زنان و جنبش کارگری و جنبش‌های رادیکال که برای خواست‌های بنیادین حرکت می‌کند، بتواند استفاده‌های خودش را بکند. به نظر من شرایط خیلی فراهم است برای این که جنبش رادیکال دفاع از حقوق زنان که بتواند ده‌ها ده‌ها عقب‌نشینی‌ها را تحمیل کند بتواند ده‌ها ده‌ها قانون دیگری را بشکند، این آزادی‌های یواشکی کار غیرقانونی است کسانی که سعی می‌کنند که این را به ملی مذهبی‌ها بچسبانند، خیلی به نظر من برداشته‌شان

ذهنی و سطحی و نامربوط به جامعه است. این کل غیرقانونی است و کار غیرقانونی را جمهوری اسلامی تا ابد نمی‌تواند تحمل کند. این‌ها سعی می‌کنند که فشار جنبش زنان را کم کنند با این که رنگ حجاب را کم کنید، خب ما در یک محدوده‌ای به زندگی شخصی‌تان کاری نداریم و بتوانند این فشار جنبش را کم کنند.

راديو نينا: فکر می‌کنید چقدر بتوانند این فشار را کم کنند و تخفیفش بدهند، منظورم جمهوری اسلامی است..

ثریا شهابی: ببینید، الان جمهوری اسلامی در موقعیتی است که شما حتماً صحبت‌های خانمه‌ای را شنیده‌اید در مورد سیاست‌افزایش جمعیت. در شرایطی است که جمعیت "باید" افزایش پیدا کند با وجود این که می‌گویند ۶۰ درصد جمعیت ایران جوان زیر سی سال و تحصیل کرده است و نیروی کار آماده‌ای است که سرمایه‌گذاری خارجی می‌تواند بیشترین استفاده را از آن بکند، نیروی کار ارزانی است و باید ارزان نگه داشته شود. منتهی ترکیب جنسی بازار کار به نفع زن‌ها تغییر کرده است و این نه برای جمهوری اسلامی، نه برای هیچ سرمایه‌گذاری سودآور نیست. شما نمی‌توانید سرمایه‌تان را بریزید جایی که جمعیت وسیعی از زنان آماده به کار هستند. از نظر مهارت و آکادمیکی آماده‌اند. طبقه‌ی کارگر ایران تحصیل کرده است، حتی لیسانسه‌اش هم کار کارگری می‌کند.

راديو نينا: یعنی منظورتان این است که این طرح جمعیت می‌خواهد زنان را در خانه نگه دارد؟

ثریا شهابی: ببینید، وقتی شما زنان را در بیرون از خانه داشته باشید باید برایش مرخصی دوران بارداری و نگه‌داری از کودکان و .. لازم دارید و همه این‌ها برای سرمایه‌داران گران است. خانمه‌ای یک دفعه شب نخوابیده و صبح هوس کند جمعیت باید بالا برود و فرمان بدهد که باید بروید و زاد و ولد کنید و سیاست‌های افزایش جمعیت تعیین کند. با این که بیکاری وحشتناکی وجود دارد در ایران، شما باید بیکاری وسیعی تری داشته باشید تا قیمت نیروی کار را پائین نگه دارید و در عین حال نیروی کار زن را امروز احتیاج ندارید، چون گران در می‌آید برایتان. نیروی کار مرد بیکار است در نتیجه زن‌ها باید بروند در خانه. حجاب بگیرد تا همه‌ی آپارتاید جنسی و این اراجیف اسلامی نهایتاً کمک برای تأمین این بنیاد اقتصادی است که احتیاج دارند. شما نمی‌توانید حجاب را آزاد بگذارید و همه عقب‌نشینی‌ها را تحمل بکنید و بعد هم بگذارید دخترها بروند دانشگاه از مردها در بازار کار جلو بزنند و ترکیب جنسی بازار کار هم به نفع زنان تغییر کند و در این حال سرمایه‌گذاری بیاید! زن از نظر نیروی کار، به خاطر مادر شدنش، امروز گران در می‌آید، شما باید هزینه بکنید. در نتیجه باید بفروستی خونه که هم باز تولید نیروی کار مرد را و خانواده را کلاً بتوانید مفت و مجانی در خانه انجام بدهد و هم نیروی کار بیشتر تولید کند و هم ترکیب جنسی بازار کار را به ضرر زنان تغییر بدهید. از سیاست‌افزایش جمعیت گرفته تا مسئله حجاب تا تحمل نکردن‌های بیشتر و این که یک دفعه یک دایناسور اسلامی از قبر در می‌آورد و اراجیف اسلامی می‌گوید و آن یکی یک دفعه شروع می‌کند به ترهات اسلامی گفتن، همه و همه پاسخ به یک نیازهای بنیادین است. در نتیجه تحمل کردن و نکردن‌شان خیلی اراده‌گرانه و بسته به ارزیابی‌های سطحی که امثال خانم شادی صدر و بقیه‌ی دگراندیشان می‌کنند، نیست.

نمی‌توانند تحمل کنند، تعرض وسیعی از نظر اقتصادی از نظر موقعیت سیاسی - اجتماعی، موقعیت زنان در جامعه‌ی ایرانی کرده است. یک تحول عظیمی صورت گرفته است. از زندگی‌های خارج از ازدواج، که در حوزه حاکمیت قانون شریعی جمهوری اسلامی حاکم است چیزی که کسی اصلاً برایش تره خورد نمی‌کند، تحمل کرده‌اند تا زن‌تن فروشی را که فلان آخوند ده دارد به او می‌گوید: کارگر جنسی و او را به رسمیت شناخته است. می‌گویند کسانی که برای امرار معاش‌تن فروشی می‌کنند، مسئله‌ای نیست! و شما

بروید مصاحبه‌هایی که با زنان تن‌فروش می‌کنند را بخوانید. می‌گویند که من اینقدر کار می‌کنم تا بتوانم صورت حساب هزینه‌ی زندگی‌ام را پرداخت کنم، بیشتر از آن کار نمی‌کنم، "گناه است!"

این چه شباهتی به جامعه‌ی اسلامی دارد؟ می‌خواهم بگویم که تمام این استفاده‌هایی که اسلام داشته برای این حکومت سرمایه‌از این به بعد هم دارد، و امروز عصای دست خامنه‌ای و روحانی است و این بازی‌های شل‌کن و سفت‌کنی که خب حالا تحملش کنید، حرف‌های نیم‌پزی که روحانی می‌گوید برای این است که فشار این جنبش‌ها را از روی خودشان بردارند و کسانی هم برای این‌ها دخیل می‌بندند. اسمش را گذاشته‌اند مبارز مدنی، حجاب کنار گذاشتن در جامعه یک کار غیرقانونی است. از آن بگیرد تا این که کارگرهایی که صف می‌کشند و رفته‌اند و شکایت کردند از بالاترین مقام‌های حکومت می‌گویند که شما کارتان غیرقانونی است ما دستمزد اندازه‌ی نرخ تورم می‌خواهیم.

هدف از این صحبت‌ها این است که زن ستیزی جزء انتگره و جزء خیلی خیلی در هم تنیده‌ای است با ساختار سیاسی - اقتصادی جامعه‌ی ایران این فقط مسئله‌ی حجاب نیست، حجاب خیلی جایگاه مهمی دارد، جداسازی زن و مرد خیلی جایگاه مهمی دارد. منتها همه‌ی این جایگاه‌های مهم برای این است که زن باید رسماً شهروند درجه دو بماند، و با هیچ وسیله‌ای شما نمی‌توانید زن را در ایران رسماً شهروند درجه‌ی دو نگاه دارید، غیر از اسلام و غیر از اسلامیت نظام.

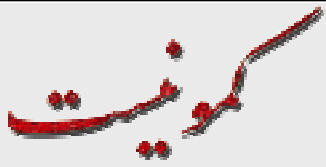
راديو نينا: یعنی به‌ای معنی کارگری که اصلاً حقوق هم نمی‌گیرد؟

ثریا شهابی: کارگری که حقوق نمی‌گیرد و در عین حال نیروی کار را مفت بازتولید می‌کند، به این معنی که بچه‌را نگاه می‌دارد و تر و خشک می‌کند، کارگری که دوباره می‌آید خانه را باید دوباره زنده نگاه دارد و فردا بر سر کار بفرستد. ولی این نیروی کار که قرار است این موقعیت را داشته باشد، امروز زده است بیرون. ۶۰ درصد دانشگاه‌ها را تسخیر کرده‌اند، تعداد زیادش آماده به کار است، تعداد زیادش ازدواج نمی‌کند، تعداد زیادی قبایله‌ی ازدواج نمی‌نویسد، و تعداد زیادش نان‌آور خانواده است و باید این جمعیت را برگردانی خانه! نمی‌توانند! به آسانی نمی‌توانی برش گردانی خانه!

راديو نينا: یعنی به این معنی معضل زن شده مسئله‌ی طبقه‌ی کارگران، درست‌ه؟

ثریا شهابی: از اولش هم مسئله‌ی زن، مسئله‌ی طبقه‌ی کارگر بود. ببینید اختناق و روبنای سلیسی مختنق، نقض آزادی‌های سیاسی، سلب آزادی‌های سیاسی اساساً برای نگاه داشتن یک مناسبات استثمارگرانه است در جامعه. در نتیجه از روز اولش مسئله‌ی زن مسئله‌ی طبقه‌ی کارگر بود و امروزش هم است. این که این‌ها مسئله‌ی زن را تخفیف می‌دهند به این که یک بخشی از جنبش احقاق حقوق زنان، به اصطلاح فمینیست‌های اسلامی، که زنان هم بروند در حاکمیت و از این قبیل حقوق، این یک گرایش فمینیستی است که همه جای دنیا وجود دارد. ولی در ایران مسئله‌ی زن ابعادش خیلی فراتر از این است. شما کمتر جامعه‌ای را می‌توانید پیدا کنید که مکانیزم رابطه‌ی بین آدم‌ها بالاتر از قوانین آن باشد، در ایران این طور است. قوانین و سیستم فرسنگها عقب تر است از نرم‌های رایج. در ایران مسئله‌ی زن و تبعیض علیه زن و جداسازی و آپارتاید جنسی، یکی از عرصه‌های جدال طبقه‌ی کارگر است. برای این که سرمایه‌داری ایران از این سود برده و همچنان سود می‌برد. تصور این که جمهوری اسلامی است و تبعیض آپارتاید جنسی را بر میدارید، خیلی خطی تصور خام‌اندیشانه و دروغ بزرگی است.

جمهوری اسلامی هم نباشد، سرمایه‌داران ایران با این موقعیتی که زنان پیدا کرده‌اند در جامعه، و با این واقعیت که بخش وسیعی از نان‌آوران خانواده زنان هستند و بیکاری مردان و اعتیاد



نشریه ماهانه کمونیست
نشریه ای از حزب کمونیست کارگری
- حکمتیست (خط رسمی) است.

سر دبیر: خالد حاج محمدی
khaled.haji@gmail.com

تماس با حزب حکمتیست

شیرا امید

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

shahabi.soraya@gmail.com

دبیر کمیته سازمانده: سهند حسینی

sahand.sabet@gmail.com

دبیر کمیته تبلیغات: امان کافا

aman.kafa@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: خالد حاج محمدی

khaled.hajim@gmail.com

تماس با واحدهای تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست

انگلستان: نظیره معماری: ۰۰۴۴۷۵۱۳۹۵۰۶۵۱

nmehmari@gmail.com

استکهلم: آسو فتوحی: تلفن: ۰۰۴۶۷۳۹۸۹۸۱۴۸

roza.yaqin@yahoo.com

یوتبری: وریا نقشبندی: تلفن: ۰۰۴۶۷۳۹۳۳۵۰۴۴

verya.1360@gmail.com

آلمان: لادن داور: تلفن: ۰۰۴۹۱۷۷۴۰۱۲۶۸۲

ladann@netcologne.de

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshanqi@hotmail.com

نروژ: آرام خوانچه زر: ۰۰۴۷۹۸۸۹۴۲۸۵

aram.202@gmail.com

بلژیک: کیوان آذری

keyvan_1966@yahoo.com

سوئیس: پرشنگ کنعانیان: ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵

sunshayn2@gmail.com

تورنتو: احمد مطلق: ۰۰۱۶۴۷۹۹۶۶۷۲۵

amotlagh20@yahoo.ca

وانکوور: دلشاد امین: ۰۰۱۶۰۴۷۰۰۸۵۲۲

shashasur1917@gmail.com

آمریکا: اسد کوشا

akosha2000@gmail.com

حکمتیست هفتگی نشریه رسمی حزب

حکمتیست دوشنبه ها منتشر می شود

حکمتیست را بخوانید

www.hekmatist.com

"آزادی های یواشکی"

جمهوری اسلامی و معضل زن

مصاحبه با ثریا شهابی

متنی که میخوانید متن پیاده شده گفتگوی رادیو نینا با ثریا شهابی است، که در تاریخ ۲ خرداد ۱۳۹۳ پخش شده است.



رادیو نینا: اخیراً حرکت سمبلیکی در شبکه های اجتماعی براه افتاده است که طی آن تصاویری از زنان را منتشر می کنند و در فرصتی که به دست می آورند حجابشان را بر میدارند و تصویری از چهره ی خودشان را بدون روسری ثبت می کنند. به این معنی خودشان را از محدوده و دایره ی زندگی شخصی و آشنایانشان بیرون می کشند. عده ای ناراضی اند و می گویند که این "آزادی یواشکی" انعکاس عقب ماندگی جریان های ملی اسلامی است، بعضاً مطالبه ی لغو حجاب اجباری را قبول ندارند و در مقابل، شعار "نه به حجاب" را پیشنهاد می کنند.

در این مصاحبه "ثریا شهابی" را با خودمان داریم از ایشان سوالاتی را در این زمینه جویا می شویم. ثریا شهابی ضمن خوش آمدگویی به شما دوست داشتیم تصویر شما را از این حرکت بدانم.

ثریا شهابی: در مورد این حرکتی که به اسم "آزادی های یواشکی" معروف شده است اظهار نظرهای مختلفی شده است. این حرکت نه ساخته ی مافیاس بی.بی.سی است نه رسانه هایی مثل رادیو فردا و صدا آمریکا و نه هیچ ملی مذهبی و اصلاح طلب حکومتی، حتی لگو هم آنها هم شال و کلاه کرده باشند. هر چند که چه در حاکمیت و چه در اپوزوسیون به اصطلاح از زاویه ی منافع سیاسی خودشان بهره برداری میکنند. هیچ کدامشان نه بی.بی.سی یا سی.ان.ان، و هیچ کس دیگری نمی تواند یک شبه برای راه انداختن یک حرکتی در جامعه ی ایرانی و یا هر جامعه ی دیگری دستورالعمل بنویسد و آن را راه بیندازد. جنبش های سیاسی و احزاب و شخصیت های سیاسی فقط بر متن داده های موجود می توانند حرکت کنند و تأثیر بگذارند. مسئله این است که یک جنبش و یک شرایط مادی آماده است که یک کارهایی را میشود کرد و آن هم این است که شما به آن اشاره کردید، آزادی های یواشکی که حجابشان را در اماکن عمومی از سر بر میدارند تا عکس بگیرند. ما خیلی وقت است شاهد این حرکات هستیم. اگر یادتان باشد موارد زیادی بوده است که دختران و زنان بطور فردی در این گوشه و آن گوشه حجابشان را برداشته اند و در خیابان ها راه رفته اند و مورد حمایت عده ای قرار گرفتند و مورد تعرض عده ای مردسالار هم قرار گرفته اند.

این حرکتی که امروز براه افتاده، در واقع تلاشی است برای این که حرکات فردی و این اعتراضات فردی را تقویت کند و در دنیای مجازی یک حالت جمعی به آنها بدهد، و یک شبکه ای ایجاد کند و این ها را به اصطلاح به هم مرتبط بکند. به نظر من خیلی کز شجاعانه ای است. کسی که این کار را میکند خیلی کار ارزشمندی میکند. امروز این حرکت، تلاش های فردی و اعتراض های فردی، که در دل آن زنان شجاعی حجاب از سرشان بر می داشتند و ریسک می کردند، را به یک حرکت پیوسته تری تبدیل کرده است. منتها این حرکت به کجا خواهد رسید، را نمیتوانیم جداگانه در موردش صحبت کنیم.

این آزادی های یواشکی، هم عمر جمهوری اسلامی است. این به اصطلاح یک شیوه ی زندگی مردم ایران است برای کنار آمدن با قوانین اسلامی، برای کنار آمدن با نیازهای بزرگ کردن بچه ها با یک سیستم و یک جامعه ی سر تا پا جدا سازی شده بین زن و مرد است. دختر بچه ای که به مدرسه می رود و پسر بچه ای که در خانواده بزرگ می شود و تناقض ها و سوالات بی شماری برایش پیش می آید که چرا من از برادر کمترم هستم؟ چرا من باید روسری سر کنم؟ چرا باید این طور باشم؟ چرا باید آن طور باشم؟ و خانواده ها و زندگی در چهارچوب خانواده و تناقض آن با قوانین و سیستم ضد زنی که حاکم بوده است، آزادی های یواشکی را عملاً به یک شیوه زندگی مردم ایران تبدیل کرده است. همه ی این ها زندگی یواشکی بوده، آزادی های یواشکی بوده است که دو نسلی که جمهوری اسلامی می خواست اسلامی بارشان بیاورد در دل آن با هم بزرگ شده اند. حالا آمده اند در اماکن عمومی بالاخره یک اسمی برایش گذاشته اند و آن را در شبکه ی مجازی منتشر کرده اند.

این شکل بروز نوعی از زندگی است که اکثریت مردم ایران دارند می کنند. و آن هم این است که ارزشی برای قوانین اسلامی برای مقررات جداسازی در جامعه قائل نیستند. شما به جامعه ی ایران نگاه کنید و عکسی ببینید از مشخصاتی که جامعه ی ایران را رقم زده است و ببینید چه نشانه ای از اسلامیت در آن است! و چه نشانه ای از حاکمیت اسلام دارد! ازدواج های قبایله سفید، اسمی است که روز زندگی های مشترک بدون قبایله ازدواج گذاشته اند. دختر و پسرهایی که با هم بدون ازدواج زندگی می کنند. آزادی رابطه ی جنسی غیر قانونی جرم و جنایی شده است، اما وسیعاً وجود دارد و آمار جدایی و طلاق های وسیعی که وجود دارد و زنان و مادران تنهایی که آماده بکار اند یا نان آور خانه هستند که میلیون ها میلیون نفر هستند در جامعه ی ایران. و نرخ بالای دخترانی که در دانشگاهها هستند. شما کمتر جامعه ای را می بینید مثل ایران که بیش از ۶۰ درصد متقاضیان ورود به دانشگاهها دختران باشند. دختران تحصیل کرده باشند و تغییر جنسیتی که در بازار کار صورت گرفته است. این ها هیچ نشانی از یک جامعه ی اسلامی ندارند و نشانی از جامعه ای که باید سمبل زن در آن فاطمه زهرا باشد و سمبل مرد آن امیرالمومنین!

این آزادی های یواشکی ادامه روش زندگی اکثریت مردم ایران است، که به اسم یک حرکت مطرحش کرده اند. حرکت با ارزشی است و ساخته و پرداخته ی هیچ کس نیست، طبعاً یک کسانی سعی می کنند که استفاده های خودشان را از آن ببرند، با تحلیل ها و انتظاراتی که به آن می بندند و انتظاراتی که به اصطلاح ابعاد خیلی وسیعی به آن می دهند و بعضی اغراق در تأثیر دنیای مجازی میکنند، به نظر من اغراقی است که آن ها می کنند. بعضی ها این را در یک توطئه و یک دسیسه ملی اسلامی ها میدانند که خیلی ادعای مسخره و پوچی است. سواستفاده ها، تحلیل ها و تفاسیر مختلف تغییری در ماهیت این حرکت نمی دهد. این یک حرکت علنی و غیر قانونی است. حجب بر نشانی در ملاً عام غیر قانونی است حتی در چهارچوب تمایلات اصلاح طلبانه و تیبی از کسانی که فعالیت مدنی می کنند در چهارچوب قانون اساسی فعالیت مدنی نیست، غیر قانونی است. شما از نظر قانون اجازه ندارید خلاف اسلام رفتار کنید و حجابتان را بردارید، امر خمینی بوده است.

رادیو نینا: در ادامه ی صحبت های شما من جایی خواندم که شادی صدر در ادامه ی این ماجرا گفته بود که: مشکل اینجاست که در عرصه ی سیاست کلان به دلیل واکنش منفی جامعه ی روشن فکر ایران به طور عام و فمینیست ها و فعالین مدنی به طور خاص، امکان استفاده از ظرفیت های بلقوه ی دیگری در این حرکت وجود ندارد و معتقد است که اگر میخواهید مسئله ی حجاب یا حجاب اجباری به یک جلی برسد گفتنمان غالب بر جنبش زنان در طی این سال ها که به این مسئله اهمیت ندارد را کنار گذاشت. شما چه فکری می کنید؟

ثریا شهابی: ببینید، شادی صدر تلقی اش از جنبش زنان، جنبشی است که به نوعی سرش به اصلاحات حاکمیت وصل است، سازمان ها و

زنده باد سوسیالیسم